

آفتاب نشده ها در جاده روح الله خمینی



نگارش:

هدی شمیری

MEHDI SHAMSHIRI
P.O. BOX: 866672
PLANO, TX. 75086-6672
U. S. A.

Fax: (1)972-517-69⁷⁴~~88~~

مشخصات کتاب:

نام: گفته نشده‌ها در باره روح الله خمینی

نگارنده: مهدی شمشیری

قالب و ویرایش: در ایران

چاپخانه پارس - هوستون تگزاس

Tel: (1)713-789-6567

1-888-748-1251

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۱ ش. - ۲۰۰۲ م.

نوبت چاپ: اول

(الف)

فهرست مطالب**گفته‌نشده‌ها در باره****روح‌الله خمینی**

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	گفته‌نشده‌ها در باره روح‌الله خمینی
۴	۱ - کودکی و نوجوانی تا حدود ۲۰ سالگی
۶	- روز، ماه و سال تولد خمینی
۹	۲ - دوران جوانی تا حدود ۴۰ سالگی
۱۵	- دریافت حداقل چهار شناسنامه
۱۵	اول - شناسنامه با نام خانوادگی هندی
۱۵	مقدمه اول
۱۸	مقدمه دوم
۲۰	- صدور اولین شناسنامه
	دوم - شناسنامه با نام خانوادگی موسوی
۲۵	خمینی در قم
	سوم - شناسنامه با نام خانوادگی مصطفوی
۲۷	از گلپایگان
	چهارم - شناسنامه جعلی با نام خانوادگی
۳۶	مصطفوی از خمین
۴۰	۳ - دوران جاافتادگی تا حدود ۶۰ سالگی
۴۳	- بحثی معترضه راجع به کتاب کفایه‌الاصول
۴۷	- آغاز ریاکاری و تظاهر به زهد و پارسائی
۶۴	- اولین سابقه از فعالیت سیاسی خمینی

(ب)

- شرکت در مبارزات مربوط به
 ۶۸ ملی شدن صنعت نفت
- ۶۹ الف - مبارزات شاهدوستانه به رهبری آیت‌الله کاشانی
 - متن نامه رئیس مجلس:
- ۷۱ به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
- ۷۲ - در خانه شاه
- ۷۳ - متن بیانات شاهنشاه
- ۷۴ - بیانات مجدد شاه
- ۷۵ ب - فعالیت‌های شاه دوستانه در واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
 ج - میزان احترام و ارزش علمی و مذهبی خمینی
 ۷۶ در مقایسه با سایر اطرافیان معمم آیت‌الله کاشانی
- ۸۰ ۴ - دوران کهنسالی از حدود ۶۰ سالگی به بعد
- ۸۰ - فوت آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی
- ۸۵ - مجتهد نبودن خمینی
- ۸۵ الف - نداشتن معلومات لازم
 - مقدمه:
- ۸۵ لزوم تسلط به زبان عربی برای هر مجتهد
- ۸۶ - ندانستن زبان عربی توسط خمینی
- ۸۹ ب - نداشتن اجازه اجتهاد
- ۸۹ ج - نداشتن مقبولیت
- تصویب‌نامه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی
- ۹۰ اولین بهانه برای مخالفت با شاه و دولت
 - مخالفت‌های ارتجاعی خمینی با شاه
- ۹۳ پیش از خرداد ماه ۱۳۴۲
- الف - صدور فتوای تحریم شرکت در رفراندم
- ۹۳ پیشنهادی محمد رضا شاه پهلوی
- ب - مخالفت با شرکت زنان در انتخابات
- ۹۷ و عضویت در مجلس‌های شورای ملی و سنا

(ب)

	سایر وقایع:
۱۰۲	
۱۰۹	- کسب درجه اجتهاد التماسی! برای خمینی
۱۱۶	- جریان بازداشت و تبعید خمینی
۱۱۸	- مأموریت‌های استعماری انقلاب و روح‌الله خمینی
	الف - یک مأموریت خیانتکارانه از
۱۱۸	یکی از گردانندگان رژیم خمینی
	ب - یکی از دهها مأموریت استعماری
۱۲۵	آیت‌الله‌العظمی امام خمینی
	- صدور مجوز شرعی برای کشت خشخاش
۱۲۵	و مصرف تریاک و هروئین توسط خمینی
	اول - صدور فتوای حلال بودن
۱۲۶	مصرف تریاک
	دوم - اعلام شرعی در مورد کشت خشخاش،
۱۲۷	در لباس خیرخواهی
	- مختصری از وضع معتادان در بعد از
۱۲۷ مکرر دوم	انقلاب در ارتباط با قوانین موجود
۱۳۰	- توزیع و فروش مواد مخدر در ایران
۱۳۱	- مجازات مصرف‌کنندگان مواد مخدر
۱۳۴	- داستان اشعار عرفانی؟! خمینی
	الف - تشکیل کنگره حافظ‌شناسی در تهران،
۱۳۴	نیرنگ رژیم اسلامی ایران در این رابطه
۱۴۱	- شرح یک ماجرا به صورت معترضه
	ب - معرفی خمینی به عنوان عارف و
۱۴۵	انتشار اشعار عارفانه به نام وی
۱۵۷	ج - انتشار دیوان اشعار خمینی
۱۵۸	د - مختصری در معرفی خاندان طباطبائی
۱۶۷	ه - سن فاطمی در آغاز داستان
۱۷۰	و - سن خمینی در آغاز داستان
۱۷۰	ز - چند سؤال:

(ت)

- ۱۷۰ سؤال اول
- ۱۷۲ سؤال دوم
- ۱۷۳ ح - وظایف متعدد و بسیار سنگین خمینی
- ۱۷۵ ۱ - وظایف مذهبی
- ۱۷۶ ۲ - وظایف کشورداری اسلامی!
اول - مورد اجتماعی،
- ۱۷۷ حجاب اسلامی برای زنان
دوم - مورد اداری،
- ۱۷۹ بهره‌های بانکی
- ۱۸۶ ۳ - مسائل روزمره کشوری
- ۴ - وظایف حل اختلافات گروههای مسلح
و ملایان تفنگدار و متنفذ
- ۱۸۶ ۵ - اظهار نظر راجع به مسائل مهم جنگی!
- ۱۸۷ ط - طول مدت روابط عارفانه
بین فاطمی و خاطمی
- ۱۹۰ ی - یک معما و حل آن
- ۱۹۱ اول - معما
- ۱۹۱ دوم - حل معما
- ۱۹۲ ک - توضیحی مختصر راجع به دیوان اشعار خمینی
- ۱۹۷ - کوتاه سخن که یار آمد؟!
ل - بررسی ارتباط عارفانه! و انگیزه‌های
فاطمی و احمد خمینی در مسیر زمان
- ۲۰۴ ۱ - مهمترین انگیزه‌های احمد خمینی
و فاطمی از سرگرم کردن خمینی
- ۲۰۴ مقدمه - بهای وجدان فاطمی؟
- ۲۰۶ - اصل مطلب
- ۲۰۷ - انواع نقدینگی تحت اختیار خمینی
- ۲۰۷ (الف) - وجوه به اصطلاح شرعیه
- ۲۰۹ (ب) - اموال مصادره‌ای و بنیادها
- ۲۱۴ (ج) - حساب ۱۰۰ امام

(ث)

- ۲۱۷ (د) - وجوه دولتی
- ۲۱۸ - سرنوشت نامعلوم آنهمه نقدینگی؟
- ۲۱۹ ۲ - مخفی نگاه داشتن اشعار از احمد خمینی
۳ - علاقه شدید احمد خمینی
- ۲۲۲ به سرگرم بودن خاطی با فاطمی
- ۲۲۳ ۴ - افشای قسمتی از احوال ننهانی
- ۲۲۶ - شرحی از واقعه اوشین در این دوران
- ۲۲۸ - اینک شرح واقعه
- ۲۳۱ - مطالبی در ارتباط با داستان اوشین
- ۲۳۱ - مطلب اول
- ۲۳۳ - مطلب دوم
- ۲۳۳ - هشدار عفو بین الملل در آلمان
- یک سؤال از تفسیرکنندگان
- ۲۳۵ اشعار عرفانی امام راحل (رها)
- تصادف غیر تصادفی! مرگ خمینی در خرداد ۱۳۶۸
- ۲۳۹ با سالروز آشوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
مقدمه اول - معرفی سه روز (به اصطلاح) ایام الله؟!
- ۲۳۹ در رژیم جمهوری اسلامی ایران
مقدمه دوم - معرفی شرکت کنندگان
- ۲۴۰ در مراسم ایام الله
- ۲۴۳ - اصل داستان
- تاریخ فوت خمینی به حساب ابجد
- ۲۴۷ " هوای خمینی بدرگ واصل شد "
- ۲۴۷ الف - شرح حروف ابجد و حساب جمل
- ۲۵۰ ب - محاسبه تاریخ فوت
- چند مطلب جالب در مورد:
۱ - خالی بودن مقبره منسوب به خمینی
۲ - نحوه اداره مقبره منسوب به خمینی
۳ - داستان واقعی مسموم بودن زمینهای
۲۵۲ زراعتی ورامین

(ج)

- ۴ - نحوه تخریب آرامگاه بی جسد
 ۲۵۲ رضا شاه پهلوی
 ۲۵۳ - چند مطلب جالب
 ۲۵۳ - خاطرات دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴ ...
 ۲۵۶ - در آرامگاه امام راحل!
 - زیارت سالانه اجباری
 ۲۵۶ دانش آموزان از مقبره امام !!
 - وجود انبوه اسکناس بر روی
 ۲۵۸ قبر منسوب به امام!
 - صرف ناهار در خانه مسئول متنفذ
 ۲۵۹ حرم شاه عبدالعظیم
 ۱- داستان واقعی مسموم بودن
 ۲۵۹ زمینهای زراعتی ورامین
 ۲- روشهای مزورانه برای ترغیب و اجبار
 مردم به ریختن پول در ضریح مطهر!
 ۲۶۳ امام راحل! قدس سیره الشریف!
 ۲۶۷ ۳- نبودن جسد خمینی در مقبره منسوب به او!
 ۴- داستان تخریب آرامگاه رضا شاه کبیر از قول
 ۲۷۱ میزبان، یکی از عاملان و شاهدان عینی
 ۲۷۵ - تکمله:
 - محل دفن رضا شاه بزرگ،
 ۲۷۷ نقل قول از محمد رضا شاه

پیوست

- الف- تاریخچه‌ای کلی از آغاز روابط سیاسی ایران با آمریکا
 ۲۷۹ تا شروع داستان مغرضانه کاپیتولاسیون
 ب - مختصر شرحی در ارتباط مستقیم با مطلب مورد بحث
 ۲۹۱ ۱- پاسخ از نظر اولیاء دولت ایران
 ۲۹۵

(چ)

- ۲ - پاسخ از نظر کارکنان
 ۲۹۶ سفارت آمریکا در ایران
 - توضیح کلی و مختصر راجع به
 ۲۹۸ کنوانسیون وین و ماده واحد
 - متن قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا
 ۳۰۱ از مصونیتها و معافیتهاى مندرج در کنوانسیون وین
 ۳۰۱ - تجزیه و تحلیل ماده واحد مصوب ۲۱ مهر ۱۳۴۳
 - میزان مزایا مصونیتهاى مربوط به
 ۳۰۳ کارمندان اداری و فنی
 - بند ۲ از ماده سی و هفتم - پیشنهاد برقراری
 ۳۰۳ مزایا برای کارمندان اداری و فنی
 - اعلام انصراف سفارت آمریکا از مصونیت
 ۳۰۳ قضائی در مورد مستشاران نظامی آمریکا
 ۳۰۵ - متن نامه سفارت آمریکا
 ۳۰۷ - آغاز حمله ناجوانمردانه
 ۳۰۹ - توضیح در مورد منابع و مآخذ این کتاب
 ۳۱۰ - فهرست اعلام

۱۲۷ دو مکرر دارد

سؤال و جوابهای مندرج در این قسمت که بدون شماره میباشند، بر حسب موضوع به بخشهای مختلف تقسیم شده‌اند و در بخشی که به "بعضی احکام روزه" اختصاص دارد، سؤال و جوابی به شرح زیر وجود دارد:

س - اشخاصی که معتاد به کشیدن تریاک هستند و نمیتوانند ترک کنند و با این حال نمیتوانند روزه بگیرند، نه ادائی و نه قضائی. این طور اشخاص حکم مریض را دارند که باید برای هر روزه یک مد [حدود ده سیر گندم یا طعام] کفاره بدهند؟ یا اینکه حکم دیگری را دارند؟

ج - روزه را واجب است بگیرد و با فرض اضطرار در کشیدن تریاک جایز است کشیدن آن در حال روزه، به مقدار دفع ضرورت.

(رساله توضیح المسائل امام خمینی - صفحه ۴۸۷)

بدیهی است هنگامی که کشیدن تریاک در زمان روزه داشتن، به علت اضطرار، شرعاً مجاز و آزاد باشد، در سایر مواقع و در تمام ایام سال و ساعات شبانه روز مبادرت به آن شرعاً بلاشکال خواهد بود و این شرط و فرض اضطرار عیناً در مورد هر وئین نیز صادق میباشد.

دوم - اعلام نظر شرعی در مورد

کشت خشخاش، در لباس خیرخواهی

خمینی ضمن پیام رادیو-تلویزیونی که چند لحظه بعد از آغاز سال جدید ۱۳۵۸، خطاب به مردم ایران بیان کرده، صریحاً در لباس خیرخواهی، مجوز شرعی کشت خشخاش را به مردم ایران اعلام نموده است.

متن کامل این پیام به صورت چاپی و یکسان در اختیار مطبوعات قرار گرفته و در روز ۶ فروردین ۱۳۵۸ (یعنی بعد از تعطیلات نوروزی) در تمام روزنامه‌های وقت، از جمله در روزنامه‌های اطلاعات شماره ۱۵۸۱۵ (ص ۲) و کیهان شماره ۱۰۶۶۷ (ص ۵) به چاپ رسیده است

ضمن این پیام **خمینی** چنین گفته است:

... کشاورزها باید به کشاورزی خودشان ادامه بدهند و علاقه داشته باشند و کشاورزی که میکنند در این برهه از زمان باید اکثرش و قسم مهمش این چیزهائی باشد که غذای ملت را اداره میکند. مثل گندم، برنج، جو، عدس و امثال اینها. از کشت موادی که مضر است یا نافع نیست خودداری بکنند. **مثل کشت تریاک کمتر بکنند...**

پس از صدور این مجوز شرعی صدها کیلومتر مربع از اراضی کشاورزی، که بیشترشان متعلق به بنیادهای بی حساب و کتاب مستضعفان و سایر بنیادهای زیر نظر رهبر میباشند در نقاط دورافتاده کشور از جمله در استان کرمان، مثلاً در جیرفت و در نقاط دیگر در استانهای از قبیل سیستان و بلوچستان تحت حفاظت و کنترل دقیق قسمتی از سپاه پاسداران زیر کشت خشخاش رفته است، که هنوز هم این وضع ادامه دارد.

دست‌اندرکاران عمامه‌دار و بی‌عمامة این خشخاش‌کاریهای محرمانه و عظیم بر این اعتقاد هستند که جمع مقدار گندم، برنج، جو، عدس و از این قبیل که هم‌اکنون توسط سایر کشاورزان در سر تا سر ایران تولید میشود خیلی بیشتر از تریاکها و هروئینهای است که از خشخاش‌های تولیدی توسط این اشخاص حاصل میشود، پس **نظر خمینی**، به شرح بالا، نیز به بهترین وجه تأمین شده است.

گفته‌نشده‌ها در باره

روح‌الله خمینی

بعد از استقرار رژیم شوم جمهوری اسلامی در ایران به تدریج حقایق بسیاری از زندگی گذشته **خمینی**، مخصوصاً از قول بعضی افراد کاملاً مطلع از اهالی **خمین** و **قم**، در محافل دوستانه و به صورتی بسیار محرمانه مورد گفتگو قرار میگرفت.

در آن **ایام دهشتناک**، هرگاه یکی از این حقایق به گوش یکی از میلیون‌ها نفر از هواخواهان بسیار متعصب **خمینی** میرسید، ممکن بود گوینده آن را در خطر مرگ قرار دهد، هر چند که بعضی از این حقایق به قدری شرم‌آور بودند که حتی مخالفان سرسخت **خمینی** نیز، از جمله خود این نویسنده، آنها را دروغ میپنداشتند و حاضر به قبول آنها نبودند.

اما این نویسنده اخیراً (در اسفندماه ۱۳۸۰) در سایت خبری

بی‌بی‌سی به نشانی زیر:

www.bbc.co.uk/persian/khomeiniinterview.ram

به نواری ضبط‌شده با صدای **سید احمد پسر خمینی** برخورد که مطالب مضبوط در آن تأییدی موثق بر بعضی از حقایق مزبور به شمار میرود.

در این نوار، که باید آن را سندی کاملاً معتبر به شمار آورد، این پسر کوتاه فکر، مانند یک دوست بسیار نادان، به منظور بالا بردن عزت و احترام و شأن و مقام پدرش **مطالبی** را بیان کرده که بطور کامل آبروی پدر خود را برده، یعنی بطور خلاصه و تلویحی دوران کودکی، نوجوانی و

جوانی **خمینی** را به همان ترتیبی که بر سر زبانها افتاده بود، تأیید نموده است.

نوار مزبور در مارچ سال ۲۰۰۰ میلادی، به مناسبت پنجمین سال درگذشت **سید احمد** (که در ۱۷ مارچ ۱۹۸۵ رخ داده بود) بر روی اینترنت قرار گرفته است.

بدون تردید علت اینکه مسئولین خبرگزاری **بی‌بی‌سی** در همان زمان انجام مصاحبه از پخش آن خودداری نموده و بعد از ۱۸ سال به اینکار مبادرت کرده‌اند، جلوگیری از آبروریزی برای دست‌پرورده صاحب، در زمان قدرتمندی وی، بوده است.

در آغاز این نوار گوینده خبرگزاری **بی‌بی‌سی** گفته است:

در ۱۹۸۲ [۱۳۶۱ ش.] **احمد خمینی** در باره خلیقات پدرش سخنانی گفته است که اکنون برای اولین بار آن را پخش میکنیم:
...

قسمتهائی از این نوار به شرح زیر میباشد:

... پدرم خیلی شیطان بود، مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته -
یک پایش شکسته - صورتش چند جایش شکسته - سرش شکسته -
اینها همه در اثر بازیها و شیطنتهائی بوده که آن موقع میکرده ...
... ایشان [یعنی **خمینی**] میگفتند: برادر من، این آقای
پسندیده خیلی آدم منظمی بود - خیلی تمیز بود - بقدری تمیز و
مودب بود که وقتی بزرگترها او را میدیدند از الاغ پیاده میشدند. اما
من نزدیکی‌های شب باید یکی بیاید مرا بگردد، لای این آشغالها
- لای این خاک و گِلها و توی جوی و اینها، پیدا کند و ببرد [!]
...

... ایشان تضاد روحی عجیبی دارند ... در عین اینکه امام یک
مکس را که توی اطاق هست امشی نمیزنند - امام یک مکس را
که توی اطاق هست امشی نمیزنند [تکرار مربوط به اصل نوار
میباشد] - آن مکس را میگیرند، در اطاق را باز میکنند و آن حیوان

را بیرون میکنند[!!]. میگویند یک حیوان چرا ما بگیریم چرا چیزش کنیم.

در عین حالی که اینگونه هست، اما عجیب است اگر هزار نفر جوان هم بیایند خلاف دین بکنند، معتقد است همه را باید کشت - این تضاد است ...

ما هم، اکنون با کمک‌گیری از مطالب موجود در این نوار و بر مبنای سایر مدارک و شواهد موجود میتوانیم زندگی خمینی را تا قبل وقوع انقلاب شوم اسلامی، به چهار دوره کاملاً متفاوت، به شرح زیر، تقسیم نماییم:

- ۱ - دوران کودکی و نوجوانی تا حدود ۲۰ سالگی
- ۲ - دوران جوانی تا حدود ۴۰ سالگی
- ۳ - دوران جأفتادگی تا حدود ۶۰ سالگی
- ۴ - دوران کهنسالی از حدود ۶۰ سالگی به بعد

۱ - کودکی و نوجوانی تا حدود ۲۰ سالگی

در خاطرات مرتضی پسن‌دیده راجع به تحصیلات خمینی در

دوران کودکی چنین میخوانیم:

‘... امام وقتی به سن ۷ سالگی رسیدند در خمین، برای تحصیل، به مکتبخانه آخوند ملا ابوالقاسم رفتند. آخوند ملا ابوالقاسم یک پیرمردی بود که مکتبخانه‌ای مقابل خانه‌اش داشت و منمهم نزد او درس میخواندم. بعد از آن نزد آقا شیخ جعفر رفتند. وی پسر عموی مادر ما بود. معلم دیگر ایشان میرزا محمود افتخارالعلما نام داشت. اینها درسهای ابتدائی بود...’

(خاطرات آیت‌الله پسن‌دیده - محمدجواد مرادی نیا - صفحه ۵۰)

هرچند که اطلاعات و شایعات موجود، در باره آن زمان،

مکتب‌رفتهای خمینی را تکذیب نمی‌نماید ولی جریان‌شان بر این مبنا میباشد که چون پدر خمینی در ایام کودکی وی کشته شده و بعد از آن هم کسی که بتواند با تدبیر و یا با قدرت از او سرپرستی نماید وجود نداشته است، لذا وی همه روزه از مکتب فراری میشده و غالباً تا بعد از نیمه شب، با سایر کودکان ولگرد و بی‌سر و پا، در داخل خرابه‌ها و در میان آشغالها به بازی و تفریح میپرداخته و خلاصه اینکه به صورت فردی تربیت‌ندیده و خودرو بار آمده است.

بدیهی است که در میان این قبیل ولگردان انواع فسق و شرارت

نیز شیوع داشته است و معمولاً توسط یکدیگر و یا اراذل و اوباش بزرگتر

به فساد و تباهی و انجام اعمال ناشایست و ناپسند کشانده میشده‌اند و

خلاصه اینکه از انواع زشتکاریها، موردی را نمیتوان مثل زد و مطمئن بود

که توسط خمینی در آن دوران انجام نشده باشد.

بطوری که در بالا دیدیم، **حاج احمد آقا** در مصاحبه با **بی‌بی‌سی** راجع به دوران کودکی پدرش، و از قول خود او، چنین گفته است:

... ایشان [یعنی **خمینی**] می‌گفتند: برادر من، این **آقای پسندیده** خیلی آدم منظمی بود - خیلی تمیز بود - بقدری تمیز و مودب بود که وقتی بزرگترها او را میدیدند از الاغ پیاده میشدند. اما من نزدیکی‌های شب باید یکی بیاید مرا بگردد، لای این **آشغالها** - لای این **خاک و کله‌ها و توی جوی و اینها، پیدا کند و ببرد!**]

...

حال اگر ما از تمام شایعات موجود در مورد اینکه **خمینی** در دوران کودکی و نوجوانی فردی ناسازگار و فاسدالاخلاق بوده است، صرف نظر نمائیم آیا بر مبنای همین بیانات مستند **حاج احمد آقا** به همان نتیجه غیرقابل انکار نخواهیم رسید؟

ما میدانیم که **خمینی** در اوان طفولیت، پدرش را از دست داده بوده و تا زمانی که در حدود سن ۲۱ سالگی به منظور ادامه تحصیلات مذهبی از خمین خارج شده، تا حدی تحت سرپرستی برادرش **مرتضی پسندیده** قرار داشته است و این برادر با استفاده از همان تسلطی که به این مناسبت بر **خمینی** تحمیل می‌کرده وی را به خواندن بعضی از دروس مقدماتی و تمرین مشق خط و ادار ساخته بوده است.

پسندیده ضمن خاطرات خود در مورد تحصیلات **خمینی** چنین گفته است:

... نزد خودم، منطق، مطول و سیوطی را آغاز کردند [ولی البته میدانیم که ادامه ندادند].

مشق را نیز نزد من انجام میدادند. چون خط نستعلیق من خوب بود، نزد من مشق میکردند. بطوری که خط ایشان با خط من شبیه

بود و این شباهت به اندازه‌ای بود که گاهی اتفاق می‌افتاد، نصف کاغذ را من مینوشتیم و نصف دیگر را به ایشان میدادم، مینوشت و هیچ کس هم متوجه نمیشد که صاحب این خطها دو نفر است...
(خاطرات آیت‌الله پسندیده - صفحات ۵۱/۵۰)

با این ترتیب میتوان گفت که **خمینی** زیبایی خط خود را مدیون برادر بزرگتر خود و به علت ترسی بوده که از تنبیهات وی داشته است.

روز، ماه و سال تولد خمینی

به موجب شناسنامه‌ای که ظاهراً در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ به شماره ۲۷۴۴ در حوزه ۲ اداره آمار و ثبت احوال خمین برای **خمینی** صادر شده است، سال تولد وی ۱۲۷۹ شمسی (**بدون ذکر روز و ماه**) میباشد که با سال ۱۹۰۰ میلادی و ۱۳۱۷/۱۸ قمری مطابقت دارد اما به احتمال قوی تولد واقعی **خمینی** چند سالی پیش از این تاریخ بوده است. در سال پیش از وقوع انقلاب نامیمون اسلامی در ایران، یعنی زمانی که هنوز **خمینی** در عراق بسر میبرده ولی پیروزی آن انقلاب شوم را، به علت حمایت بیگانگان از آن، بسیار محتمل و نزدیک میدیده، شاید با توصیه‌های دیگران، متوجه لزوم تعیین روز معینی به عنوان روز تولد خود شده است و به پسر بزرگ خود، **مصطفی خمینی**، (که در تاریخ اول آبان ۱۳۵۶ مطابق با ۲۳ اکتبر ۱۹۷۷، ظاهراً به علت زیاده‌روی در نوشیدن مشروب وفات یافت) و **سید محمود دعائی**، سرپرست فعلی روزنامه اطلاعات، مأموریت داده است که با توجه به اخبار و احادیث اسلامی یکی از جشنهای بزرگ مذهبی شیعیان را که در همان سال مندرج در شناسنامه (یعنی ۱۲۷۹

شمسی) قرار دارد، به عنوان روز تولد وی پیشنهاد نمایند. و چون روز وقوع مناسبت‌های مربوط به تمام جشنهای بزرگ مذهبی شیعیان در ماههای قمری قرار دارد، لذا ظاهراً در آغاز نظرشان این بوده است که، به عنوان نمونه‌ای از تجددطلبی **خمینی**، بدعتی بزرگ در مذهب شیعه به وجود بیاورند، یعنی همینکه یک روز مقدس و محترم را به عنوان سالروز تولد **خمینی** در سال قمری تعیین و اعلام نمودند، از آن به بعد روزی را که در همان سال شمسی ۱۲۷۹ با آن روز مطابقت داشته است، سالروز تولد وی بدانند و در هر سال شمسی آن روز را به عنوان **میلاد مبارک حضرت آیت‌الله خمینی** جشن بگیرند.

با این ترتیب طبعاً هر سال دو جشن میلاد برای **حضرت خمینی** برگزار میشده است، یکی در سال قمری و همراه با جشن بزرگ اسلامی و دیگری در سال شمسی و بطور جداگانه!

این افراد بعد از مدتی بررسی و مشورت با خود **خمینی**، روز تولد **حضرت فاطمه زهرا**، را انتخاب مینمایند و تصمیم میگیرند روز **۲۲ مهر در سال ۱۲۷۹ شمسی** را که با این روز مطابقت دارد، به عنوان روز تولد وی اعلام کنند.

اما، قبل از اعلام این روز به ناگهان متوجه میشوند که روز مزبور با روز تولد **فرح پهلوی**، شهبانوی وقت ایران، مصادف میباشد و فکر میکنند که اگر انقلاب پیروز شود و قرار باشد هر سال در این روز برای **خمینی** جشن تولد بگیرند، آنوقت طرفداران احتمالی **شاه و فرح** در ایران نیز میتوانند به بهانه آن روز برای خود جشنهایی برپا سازند و یا جشنهای مربوط به تولد **خمینی** را به حساب خود بگذارند. عجیب اینکه **بیستم جمادی‌الثانی** در سال قبل از آن (۱۲۷۸ شمسی) نیز با **سوم آبان** مصادف

بوده که **چهارم آبان** و روز تولد **محمد رضا شاه پهلوی** را تداعی مینموده است.

در هر حال، بر مبنای دلائلی که **مصطفی خمینی** در ارتباط با تاریخ وقوع حوادث و وقایع مهم اسلامی تهیه کرده و محاسباتی که طبق حساب جمل و پیش‌بینی‌های مربوط به علانم ظهور **امام زمان** انجام داده بوده است، **خمینی** موافقت مینماید که **بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ را که مطابق با اول مهر ۱۲۸۱** میباشد، به عنوان روز تولد وی اعلام نمایند تا اینکه سن او را هم چند سالی جوانتر نشان دهد.

خمینی با اعلام اینکه روز تولدش با روز تولد **حضرت فاطمه زهرا** مصادف میباشد، اولاً، در همان قبل از انقلاب، از نظر روانی در ذهن شیعیان مؤمن یک نوع حقیقت مذهبی برای خود به وجود آورد. ثانیاً، موجب گردید که، بعد از انقلاب، هر سال مبلغ بسیار گزافی به نام مخارج جشنهای **تولد حضرت فاطمه زهرا** در بودجه دولت گنجانده شود و به همان نام، اسناد هزینه‌های مربوط به آن تنظیم و وجوه مزبور وصول گردد ولی تمام جشن‌ها به نام **میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا** و **میلاد مسعود حضرت امام خمینی** برگزار شود و ثالثاً، تصادف این دو دروغ، احتمالاً در آینده و بعد از سقوط این رژیم، موجب خواهد گردید که یادآوری هر یک از این دو میلاد دیگری را در ذهن تداعی نماید و حتی طرفداران احتمالی **خمینی** هر سال بتوانند به بهانه **میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام**، جشنهایی بر پا سازند و مراسمی را آغاز نمایند و بعد در صورت امکان آن را به تظاهرات ضد دولتی تبدیل کنند.

بعلاوه بطوری که دیدیم، بعد از استقرار رژیم جمهوری اسلامی،

- همین میلاد مشترک **حضرت زهرا** و **حضرت امام خمینی** را به عنوان "روز زن" تعیین، و اعلام نمودند تا تمام مراسمی که در رژیم سلطتی در "روز زن" برگزار میشده است و هم‌اکنون نیز در سایر کشورهای جهان در روزی به همین عنوان برگزار میگردد، در این روز **فرخنده!** در ایران انجام خواهد گردید.

۲ - دوران جوانی تا حدود ۴۰ سالگی

این نکته قابل تردید نیست که ارادل و اوباش واقعی در هر شهر، یعنی کسانی که به شرارت و چاقوکشی مشهورند و همیشه برای ماجراجویی و دعوا و زد و خورد آمادگی دارند، غالباً از میان همان کودکان ولگرد و بی سرپرست و شرور برخاسته‌اند. این افراد اکثراً دارای انحراف جنسی کامل نیستند ولی به علت محدودیتهایی که از همان دوران کودکی برای آنان در رسیدن به جنس مخالف وجود داشته است و محرومیت‌هایی که همواره در این زمینه مجبور به تحمل آن بوده‌اند و نیز در ادامه تجربیاتی که در دوران کودکی از یک طرف با همبازیها و همسالان خود و از سوی دیگر با ولگردهای بزرگتر داشته‌اند، معمولاً تا پایان عمر به جوانسالان از جنس موافق نیز دل‌بستگی فراوان ابراز میدارند.

این افراد در جوانی معمولاً معشوق پسر میگیرند و یا مثلاً از میان زنان بدنام یکی را به عنوان معشوقه مخصوص خود انتخاب میکنند و بر سر او، به اصطلاح خودشان، غیرت کشی میکنند و به دعوا و زد و خورد

میردازند، چاقو میکشند و زخم میزنند و زخم میخورند. دست و پا سر و صورت دیگران را میشکنند و دست و پا و سر و صورت خودشان هم شکسته میشود.

حتی گاهی هم بر پسر و یا دختری زیبا ولی نجیب و از خانواده‌ای محترم عاشق میشوند و برای تصاحب معشوق به فعالیت و تظاهر میردازند و موجبات بدنامی وی را فراهم میسازند و در این قبیل مواقع معمولاً از سوی بستگان معشوق یا معشوقه مورد ضرب و شتم قرار میگیرند و کتک میخورند و گاهی هم دست و پا و یا سر و دستشان شکسته میشود.

مرقزی پسندیده ضمن تقریرات خود گفته است که:

‘... امام در سنه ۱۳۳۹ هجری به عراق (اراک فعلی) رفتند...’
 و ‘... با هجرت آیت‌الله حائری از عراق به قم که در رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ صورت گرفت، امام خمینی نیز به قم رفتند...’
 (خاطرات آیت‌الله پسندیده - همان - صفحه ۵۱)

هر چند **پسندیده** اشتباه کرده است، و نوروز ۱۳۰۰ با رجب ۱۳۳۹ مصادف میباشد نه با رجب ۱۳۴۰، ولی در هر حال چون **خمینی** (حداقل و به موجب شناسنامه) متولد ۱۲۷۹ شمسی میباشد، لذا در موقع مهاجرت به اراک و قم (واقامت در حجره دو نفری! در این شهر) در حدود ۲۱ سال از سنش میگذشته است و نمیدانیم که هم حجره‌ای وی در آن زمان چه کسی بوده و چه سنی داشته است؟

سخنان **آقا سید احمد** راجع به دوران جوانی پدرش چنین میباشد:
 ‘... پدرم خیلی شیطان[!؟] بود. مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته - یک پایش شکسته - سرش شکسته - اینها در اثر بازیها و شیطنتهائی بود که آن موقع میکرده...’

البته ما میتوانیم حدس بزنیم که **خمینی** در موقع عزیمت به اراک و قم از صورت بچه و لگرد خارج شده بوده است ولی نمیدانیم که وی تا چه مدت بعد از اقامت در قم از نظر حجت‌الاسلامهای بزرگتر و سرپرستان مدارس مذهبی قم هنوز خودش "بچه‌طلبه" به حساب می‌آمده و چگونه و از چه زمانی بر سر تصاحب بچه‌طلبه‌های تازه‌وارد به دعوا و غیرت‌کشی و زد و خورد با دیگران پرداخته است و این شکسته شدنهای دستها، پاها و صورت وی، هر کدامشان چند بار، و در کجاها صورت گرفته بوده است؟ ولی در هر حال بدون تردید باید قبول کنیم که هرگاه **خمینی** در جوانی فردی ماجراجو، ناراحت و به اصطلاح اهل شرارت نبوده و مرتباً به دعوا و زد و خورد با دیگران نمی‌پرداخته، آنهمه سر و دست و پا و صورتش شکسته نمیشده است.

خمینی در سال ۱۳۰۸ شمسی، یعنی در زمانی که در حدود سی سال از سنش گذشته بوده، ازدواج کرده ولی گویا هیچ شعری چه عاشقانه و چه (مانند اشعار خطاب به **فاطمی**) عارفانه!، در مورد همسر خود نسروده است.

اشعاری که از **خمینی** در آخرین ماههای پیش از انقلاب و یا در اوائل آن، با تخلص **هندی**، در بین مردم به طور محرمانه دست به دست میگشت، اکثراً به نظر میرسد که راجع به پسران گفته شده باشند. هر چند که از چاپ این قبیل اشعار در دیوان اشعار امام خودداری کرده‌اند و ظاهراً بعضی از آنها را نیز توسط **محمد حسین شهباز** تغییر داده‌اند تا اینکه برای چاپ در دیوان مزبور مناسب شوند، اما باز هم بعضی از آن اشعار **پسرپسندانه!** به دیوان اشعار **خمینی** راه یافته‌اند که از جمله آنها غزلهایی است که ذیلاً از هر یک چند بیتی نقل میشود:

گلبرگ تر

ای پری روی که گلبرگ توت ساخته‌اند
 ز چه رو قلب ز خارا بتوت ساخته‌اند
پسر خاک بدین حسن و لطافت، عجب است
 ز بهشتی، نه ز خاک پدرت ساخته‌اند
 ثمر خوب‌رخی بوسه شیرین باشد
آخر ای سرو! برای ثمرت ساخته‌اند
 (دیوان امام - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - چاپ هفتم - صفحه
 ۳۰۳)

دو بیت زیر نیز مطلع و مقطع از یک غزل هفت بیتی می‌باشد:

آتش فراق

بیدل کجا رود به که گوید نیاز خویش
 با ناکسان چگونه کند فاش راز خویش
 ...
 یا موبدان بگو، ره ما و شما جداست
 ما با **ایاز** خویش و شما با نماز خویش
 (همان - صفحه ۱۳۲)
 ادامه شرح این دوران از زندگی **خمینی** را نیز با کمک‌گیری از
 خاطرات **مرتضی پسندیده** آغاز مینمائیم:

"... امام خمینی که در سال ۱۳۳۹ هـ برای تحصیل به عراق - اراک کنونی - رفتند، مطول را نزد مرحوم " شیخ محمد علی بروجرودی"، منطق را نزد " حاج شیخ محمد گلپایگانی" ادامه داده و شرح لمعه را نزد مرحوم " آقا عباس اراکی" آغاز کردند..."
(خاطرات مرتضی پسندیده - صفحه ۵۱)

مدت انجام تمام تحصیلاتی که شرح آن در بالا داده شده، چند ماهی بیش نبوده است / زیرا:

"... با هجرت آیت الله حائری از عراق به قم، که در رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ صورت گرفت، امام خمینی نیز به قم رفتند. در قم مطول را نزد ادیب تهرانی، که اسمش آقا میرزا محمد علی بود ادامه دادند. مقداری از سطوح را نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یتربی کاشانی که از علمای بزرگ بود خواندند. تا آخر سطوح را نزد ایشان خوانده و با وی به درس خارج مرحوم آیت الله حائری میرفتند.

عمده تحصیلات امام نزد آقای حائری یزدی بود. در همین حال تحصیل امور معنوی و عرفانی را به طور جدی [!؟] شروع کردند. مرحوم آقا میرزا محمد علی شاه آبادی نقش استادی امام را در عرفان به عهده داشتند..."

(همان مأخذ - همان صفحه)

چون در حوزه های مذهبی، ثبت نام و امتحان و دادن گواهینامه مرسوم نمیباشد، لذا هرگاه طلبه ای حتی یک جلسه در درس یکی از مدرسان شرکت داشته باشد، بعداً میتواند خود را از شاگردان و محصلان آن مدرس به حساب بیاورد.

آیت الله عبدالکریم حائری در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ (۱۷ ذیقعد ۱۳۵۵) وفات یافته است و هرگاه ما فرض کنیم که انجام تحصیلات بالا بطور موقت و در یک یا چند جلسه نبوده و خمینی همه آنها را بطور کامل

به انجام رسانده است، باز هم باید قبول نمائیم که تمام آنها کل تحصیلات خمینی محسوب میشوند.

در حالی که ما در همین متن بالا به وضوح میبینیم که ابتدا نوشته شده است:

"مقداری از سطوح را نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی

کاشانی که از علمای بزرگ بود خواندند."

ولی بعد از آنکه خواسته‌اند این واقعیت را عوض کنند و مطلبی

دروغ را جانشین آن بنمایند، جمله زیر را اضافه کرده‌اند:

"تا آخر سطوح را نزد ایشان خوانده"

و فراموش کرده‌اند که جمله حقیقی و اولیه را از متن حذف

کنند!

خمینی بعد از وفات آیت‌الله حائری، با این تصور

خودبزرگ‌بینانه و غلط، که جامع همه علوم معقول و منقول می‌باشد، تحصیل

را ترک نموده و به تدریس روی آورده است.

مقدمه اول

مطلب زیر را، که قبلاً در صفحات ۵۶ تا ۵۸ کتاب "خاندان امام خمینی" درج شده بوده است، با پژوهش‌خواهی از خوانندگان گرامی، به عنوان مقدمه اول در اینجا تکرار مینماید:

از آن زمان که نام روح‌الله خمینی در ایران بر سر زبانها افتاد، جسته و گریخته شنیده میشد که پدر بزرگ وی از هندوستان به ایران آمده است و او، به اصطلاح، هندی‌زاده میباشد. هر چند که این امر فی‌نفسه نمیتوانست برای وی به عنوان عیب یا گناه تلقی گردد و بعلاوه به استناد

دریافت حداقل چهار شناسنامه

شواهد موجود به خوبی نشان میدهد که تاکنون حداقل چهار شناسنامه به شرح زیر برای خمینی صادر شده است:

اول - شناسنامه با نام خانوادگی هندی

پیش از آنکه در مورد شناسنامه‌ای که خمینی با نام خانوادگی هندی داشته است، صحبت شود، بی‌مناسبت نمیداند که دو مطلب را به عنوان مقدمه در اینجا ذکر نماید:

چند مورد شرح حال که قبلاً از خمینی نوشته شده بود قابل اثبات بود. از جمله در جلد دوم کتاب **آثارالحجه** در صفحات ۴۴ و ۴۵ که در سال ۱۳۷۴ قمری برابر با ۱۳۳۳ شمسی نوشته شده، از جد خمینی به عنوان " **السید احمدالهندي** " نام برده شده است ولی اکثر مردم ایران آن نسبت را شایعه‌ای کذب میدانستند و بر این گمان بودند که شاه و رژیم سابق به منظور بدنام کردن خمینی چنین اتهامی را بر وی وارد ساخته‌اند. به همین جهت همینکه در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ مقاله جنجال‌برانگیز و مشهور تحت عنوان " **ارتجاع سرخ و سیاه در ایران** " در مورد خمینی منتشر گردید، مهمترین مطلبی که مردم قم و مشهد را به خشم آورد و آنان را به بلوا و آشوب کشانید، همین نسبت هندی‌زادگی بود، که در آن مقاله به وی داده شده بود.

اما یکسال و هشت روز بعد از انتشار آن مقاله و ۱۷ روز قبل از بازگشت نامیمون خمینی به ایران، یعنی در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۵۷ مرتضی پسندیده، برادر بزرگ خمینی (ه)، طی مصاحبه‌ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، صریحاً اعلام نمود که: " **... جد ما آقا سید احمد از اهالی کشمیر بود که در سالهای جوانی خود به ایران مهاجرت کرد...** " با این ترتیب هندی‌زادگی خمینی در نظر همه به عنوان امری مسلم جلوه‌گر گردید و در عین حال به صورت مسئله‌ای عادی و بی‌اهمیت درآمد. از آن به بعد شایعات متعددی یکی پس از دیگری، که بعضی از آنها متکی به مدارک و اسنادی هم بود، در مورد خمینی منتشر شد که از جمله آنها تعدادی غزل عاشقانه با تخلص هندی بود که همگان آنها را جعلی میدانستند و نمیتوانستند انتسابشان را به خمینی باور نمایند اما بعداً صحت انتساب آنها هم به ثبوت رسید، زیرا (با تغییراتی که گویا توسط چند نفر از شعرای وقت، از جمله محمد حسین شهریار، از جهات مختلف در جهت

بهرتر ساختن و عرفانی نمودنشان در آنها داده شده بود) در دیوان امام به چاپ رسیدند و معلوم شد؟! که تمام آن اشعار عاشقانه جنبه عرفانی داشته‌اند.

اکنون بد نیست که به منظور یادآوری به خوانندگان گرامی مقطع تعدادی از این قبیل غزلیات سروده شده توسط خمینی را که متضمن نخلص هندی میباشند (به نقل از دیوان امام - ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی) در اینجا نقل نماییم:

راز عشق تو نگوید " هندی "

چه کنم من که ز رنگش پیداست (ص ۵۰)

همه ایام چو " هندی " سر راهش گیرم

گرچه توفیق نظر در همه ایام نیست (ص ۶۸)

" هندی " این سرود هر چند اوستادی گفته است

مرد این میدان تیم من، گر تو خواهی بود مرد (ص ۷۸)

نرود از سر کوی تو چو " هندی " هرگز

آن مسافر که در این وادی جان منزل کرد (ص ۸۱)

تو شاه انجمن حسن و " هندی " بیدل

هر آنچه هست ز جان خاک بارگاه تو شد (ص ۹۲)

" هندی " ز هند تا به سر کویت آمده است

کی دل دهد به شاهی شیراز و ملک طوس (ص ۱۲۸)

دیگر حدیث از لب " هندی " تو نشنوی

جز صحبت صفای می و حرف می فروش (ص ۱۳۱)

خوشدل از عاقبت کار شو ای " هندی " از آنک

بر در پیر ره از بخت جوان آمده‌ام (ص ۱۳۹)

مخوان حدیث شب وصل خویش را، " **هندی** "
 که بیمناک ز چشم بد حسودانم (ص ۱۵۶)
 نهال عشقت اندر قلب " **هندی** "
 به غیر از آه و حسرت بارور نیست (ص ۲۹۹)

مقدمه دوم

اولین قانون مشهور به " **سجل احوال** " و یا " **آمار و ثبت احوال** " در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ (۴ ژوئن ۱۹۲۵) در پنجمین دوره مجلس شورای ملی به تصویب رسیده است.
 سازمانی که به منظور اجرای این وظیفه تشکیل شده بود، بلافاصله به تشکیل ادارات وابسته به خود در مراکز استانها اقدام کرده و از آن طریق به تشکیل شعبات اداره آمار و ثبت احوال در تمام شهرستانها و روستاهای بزرگ و کوچک پرداخته است.
 اما، روحانیون مرتجع و واپسگرا که همواره هر اقدام اصلاح طلبانه و مفید را به ضرر خود تصور کرده و به تحریک مردم عامی و بیسواد جهت مبارزه و مخالفت با آن مبادرت ورزیده‌اند، در این مورد نیز به مردم جاهل چنین تلقین میکرده‌اند که ابراز نام همسر و دختران خود به کارمندان اداره آمار و ثبت احوال که همگی مرد و نامحرم میباشند، بر خلاف شرع مطهر اسلام است و **رضا شاه** با تصویب این قانون در صدد نابودی دین مقدس الهی و اسلام ناب محمدی بر آمده است.
مرتضی پسندیده در تقریرات خود در این مورد چنین گفته است:

” حادثه جالبی که به هنگام صدور سجل (شناسنامه) پیش آمد،
اعتراض مردم به نوشتن نام زنانشان بود.
مردم علیه [حسین علی] بنی آدم [که جهت اجرای قانون سجل احوال
، به خمین رفته بوده است] تظاهرات کردند و تلگراف و شکایت
فرستادند که: او آمده و میخواهد اسم زنهای ما را بنویسد. ما اسم
زنهای خود را نمی گوئیم. چون گفتن اسم زن و مادر خود به
نامحرم جائز نیست.”

(خاطرات آیت الله پسندیده - صفحه ۸۶)

البته هرتضی پسندیده اعتراف نکرده است که خود او نیز یکی از
تحریک کنندگان مردم و تلقین آن فکر و نظر خنده آور و مسخره به نام دین
اسلام! به آنان بوده است و نیز ما میدانیم که در آن زمان نظیر آن تظاهرات
در قم و مشهد و بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک دیگر در سرتاسر
ایران بر پا شده بوده است.

نظر به اینکه قانون نظام وظیفه (که در آغاز نظام اجباری نام
داشته) فقط دو روز پس از تصویب این قانون، یعنی در تاریخ ۱۶ خرداد
۱۳۰۴، به تصویب مجلس شورای ملی رسیده و اجرای آن با اجرای قانون
سجل احوال همزمان شده بود، لذا روحانیون، که از تصویب قانون نظام
وظیفه، مخصوصاً از اینکه ممکن است طلبه های مدرسه های مذهبی را به
سربازی ببرند شدیداً به وحشت افتاده بودند، هم آهنگ و هم زبان با سایر
مخالفان رضا شاه بزرگ از این تقارن بهره برداری کرده و به مردم، و
مخصوصاً به افراد عشایر میگفته اند که رضا شاه کافر است و دشمن اسلام
میباشد و با تصویب قانون سجل احوال میخواهد که بداند در چه زمانی
پسران شما به بیست سالگی میرسند تا بتواند آنان را به سربازی ببرد و به
کشتن بدهد.

در هر حال، متعاقب تصویب این دو قانون و به بهانه مخالفت با آنها، شورشهای عظیمی نیز توسط عشایر جنوب به وقوع پیوست که فرو نشاندن آنها با از دست رفتن جان صدها نفر از سربازان دولتی و افراد عشایر عملی گردید.

خوشبختانه قدرت **رضا شاه بسزرگ** بر تمام موانعی که این واپسگرایان و سایر مخالفان در مقابل اجرای قوانین مزبور و سایر اقدامات اصلاح طلبانه آن مرد بزرگ ایجاد کرده بودند فائق آمده و آنها را با موفقیت به مرحله اجرا در آورده است.

مدور اولین شناسنامه

در آن زمان مأموران اداره ثبت احوال برای اجرای قانون مورد بحث به خانه‌های مردم مراجعه میکرده‌اند و اظهارات سرپرستان و بزرگان خانواده‌ها را در مورد نام خانوادگی که انتخاب کرده بودند و نیز مشخصات هر فرد خانواده را از نظر نام و سن وی و یا نسبتهای پدر و مادری و یا زن و شوهری که با سایر افراد خانواده داشته است، یادداشت مینموده‌اند.

اینان چند روز بعد به آن خانه مراجعت میکردند و شناسنامه‌های صادر شده برای اعضای آن خانواده را تحویل میدادند.

معمولاً مأموران ثبت احوال صورتی که حاوی تعداد زیادی نام خانوادگی بود، به همراه داشتند و کسانی که در زمان مراجعه مأموران، هنوز نام فامیل مناسبی برای خود انتخاب نکرده بودند، میتوانند از بین آنها نامی را به این منظور انتخاب کنند.

ضمناً همین مأموران، فهرست دست‌نویسی، که آن را بر حسب حروف الفباء تنظیم کرده بودند، از اسامی خانوادگی که قبلاً در قلمرو ثبت احوال آن حوزه داده شده بود، در اختیار داشتند و از قبول نامهای خانوادگی که در آن فهرست بود برای دیگران خودداری میکردند، ولسی در هر حال پاسخ قطعی در این مورد بعداً به متقاضیان داده میشده است.

یعنی چند روز بعد که میبایست مأموران برای دادن شناسنامه‌های صادره به اعضای خانواده‌ای مراجعه کنند، گاهی به اطلاع آن افراد میرسانده‌اند که نام فامیل انتخابی آنان قبلاً در قلمرو ثبت احوال آن حوزه توسط فردی دیگر گرفته شده است و آنان مجبور میباشند که نام دیگری را انتخاب کنند. با این ترتیب، اینکه هر تفضی پسندیده در تقریرات خود (صفحه ۸۶) مدعی شده که ابتدا وی میخواست است نام **مصطفوی** را به عنوان نام فامیل خود انتخاب کند ولی به وی گفته‌اند که: **" شما باید اسامی بگذارید که در ایران نباشد، مصطفوی ممکن است در جایی وجود داشته باشد "** کاملاً اشتباه میباشد.

ضمناً لازم است یادآوری نماید که اگر در یک شهر فردی از اعضای یک خانواده در زمان مراجعه مأموران اداره آمار و ثبت احوال در آن خانه و یا حتی در آن شهر حضور نداشته و بطور موقت به جای دیگری رفته بوده است، باز هم قانوناً عضو آن خانواده محسوب میشده و سرپرست خانواده و یا بزرگترین فرد حاضر، مشخصات وی را به مأموران مذکور اعلام مینموده و برای وی شناسنامه دریافت میکرد است.

(در اینجا بد نیست به صورت معترضه مطلبی ظاهراً عجیب ولی واقعی را به استحضار خوانندگان گرامی برساند و آن اینکه طلبه‌هایی که از اهالی مراکز مذهبی نیستند و از نقاط دیگری برای تحصیل علوم دینی به آن مراکز میروند، برای اینکه از گرفتن روزه واجب و خواندن نماز کامل

معاف باشند، کلاهی شرعی درست کرده‌اند و آن نیت سکونت غیردائم و نامعین در آن مراکز می‌باشد، با این ترتیب ولو اینکه اقامت هر طلبه در آن مرکز دینی سالها هم به طول بیانجامد میتواند هرگز روزه نگیرد و همواره نیز نماز خود را به صورت قصر و شکسته بخواند!

برای اینکه خوانندگان گرامی این امر عجیب را باور نمایند همین مسئله‌های مربوط به آن را از اولین رساله توضیح المسائل خمینی نقل مینماید.

- قبلاً توضیح میدهد که این اولین رساله ایشان دارای ۵۱۱ صفحه میباشد که تا صفحه ۴۸۰ آن اختصاص به مسائل شماره‌دار دارد و نظر خمینی در مورد ۲۸۹۰ مسئله فرضی شرعی بیان شده است و از صفحه ۴۸۰ به بعد ظاهراً پاسخهایی را درج کرده‌اند که وی به سوال کنندگان واقعی داده بوده است. این سوال و جوابها شماره ندارد :

مسئله ۱۳۳۰ - [انسان] اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلی‌اش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمیشود.

مسئله ۱۳۳۱ - تا انسان قصد ماندن همیشه‌گی [؟] در جایی که غیر وطن اصلی خودش است نداشته باشد وطن او حساب نمیشود، مگر آنکه بدون قصد ماندن، آنقدر بماند که مردم بگویند اینجا وطن اوست.

[البته در مسئله بالا، منظور آقای خمینی، از کلمه همیشه‌گی همان همیشه‌گی به معنای دائم بوده است ولی ایشان میدانسته‌اند که در این کلمه، حرف (ه) باید تبدیل به (گ) بشود و نوشتن آن به صورت همیشه‌گی غلط است. در هر حال همین یک کلمه را میتوان به عنوان نمونه‌ای از میزان سواد ایشان در زبان فارسی به حساب آورد]

مسئله ۱۳۳۳ - در غیر وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد در جاهای دیگر اگر قصد اقامت نکند نمازش شکسته است چه

ملکی در آنجا داشته باشد یا نداشته باشد و چه در آنجا شش ماه مانده باشد یا نه

(رساله توضیح المسائل امام خمینی - صفحه ۲۱۶)

سوال - طلاب قم که در قم به قصد مدت غیر معین مانده‌اند اگر هفته‌ای یک مرتبه مسافرت کنند قصد اقامت آنها بهم میخورد یا آنکه این اشخاص چون قصد مدت غیر معین نموده‌اند وطن آنها محسوب میشود و نماز آنها تمام است؟

جواب - وطن محسوب نیست و نماز آنها قصر است، مگر قصد اقامت کنند.

سوال - آیا مراد از اعراض از وطن آن است که دیگر بنا بر ماندن نداشته باشد یا آنکه بکلی قطع علاقه کند و املاک خود را بفروشد؟

جواب - اعراض از ماندن کافی است. لازم نیست ملک خود را بفروشد لکن باید بنا بر عدم عود داشته باشد.

(رساله توضیح المسائل امام خمینی - همان - صفحه ۴۸۹)

با این ترتیب با اینکه در خمین در هنگام مراجعه مأموران تنظیم و صدور شناسنامه به خانه خمینی، وی به عنوان طلبه در قم بسر میبرد است ولی چون هنوز خود او و افراد خانواده‌اش سکونت وی در قم، در یک حجره دو نفری در یک مدرسه مذهبی، را موقتی میدانسته‌اند به همین جهت هر قرضی پسندیده، برادر بزرگتر وی که سرپرست خانواده هم محسوب میشده برای وی در خمین شناسنامه گرفته است. حال ببینیم هر قرضی پسندیده در این مورد چه گفته است:

چگونگی انتخاب نام خانوادگی امام و جرادراختشان - در

سال ۱۳۰۴ شمسی از طرف اداره آمار و ثبت احوال به خانه ما آمدند و قرار شد نام فامیل برای ما انتخاب بشود.

رئیس اداره آمار " حسینعلی بنی آدم " که از اشخاص بسیار فهمیده و متدین و خوش سابقه بود به من گفت: بایستی نام فامیلی

انتخاب بکنی و نامی را انتخاب کنی که در ایسران کسی نگرفته باشد. چون ممنوع است.

ما خواستیم بر مبنای نام پدرمان، فامیلی "مصطفوی" را انتخاب کنیم. گفتند: نمی‌شود. بنا بر این من هندی را انتخاب کردم و اخوی کوچکتر ما سید نورالدین نیز همین لقب را پذیرفت.

بعداً چون فامیل هندی شبیهه وابستگی به انگلیسها را پیش می‌آورد گفتند [کی گفت؟]: که این فامیلی را عوض کنید. منمهم با این کار موافقت کردم. ما فامیل احمدی (فامیل دانی ما) را پیشنهاد کردیم. گفتند: نمی‌شود. ضمناً عربی هم نباید باشد.

من پنج یا شش اسم فارسی نوشتم و به تهران فرستادم. در تهران از بین آنها، نام پسندیده را انتخاب کردند. بنا بر این نام برادر دیگرمان همان هندی ماند و نام امام هم که از اول مصطفوی بود. ما سه برادر، سه فامیل متفاوت پیدا کردیم.

(خاطرات آیت‌الله پسندیده - صفحات ۵۳/۵۴)

در هر حال، شواهد موجود نشان میدهند که اولین شناسنامه‌ای که در خمین، توسط هرتضی پسندیده، برای خمینی صادر شده بوده، دارای نام خانوادگی "هندی" بوده است.

در صفحه ۱۳۴ کتاب خاطرات هرتضی پسندیده رونوشت نامه‌ای به تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۹ خطاب به هرتضی هندی درج شده است و این امر میرساند که تا این تاریخ هنوز این شخص دارای نام خانوادگی هندی بوده است.

در هر حال، ما بر مبنای تقریرات هرتضی پسندیده (صفحه ۵۱) میدانیم که خمینی در سال ۱۳۳۹ ق. (۱۲۹۹ ش.) برای انجام تحصیلات مذهبی ابتدا به اراک رفته و بعد از آنکه شیخ عبدالکریم حائری درنوروز سال ۱۳۰۰ شمسی (که در همان سال قمری قرار داشته) از اراک به قم مهاجرت کرده، وی نیز به دنبال وی به قم رفته بوده است.

دوم - شناسنامه با نام خانوادگی موسوی

خمینی در قم

همواره در حوزه‌های مذهبی و یا، به اصطلاح مذهبیون، **مراکز علمی**؛ چنین مرسوم بوده است که غالباً هر طلبه تازه‌وارد با افزودن "بای نسبت" به انتهای شهر محل تولد خود، نام به دست آمده را شهرت خود قرار میداده و این شهرت را تا پایان عمر برای خود حفظ میکرد است.

یکی از چند دلیل برای این امر آن بوده است که طلبه‌ها همواره به اهالی محل و دیگران یادآوری نمایند که ما از اهالی شهر یا روستای دیگری میباشیم تا اینکه دیگران آن طلبه‌ها را به عنوان اهالی محل تصور نمایند و آنان، به شرحی که در بالا ذکر شد، شرعاً بتوانند از گرفتن روزه و خواندن نماز بطور کامل معاف باشند.

خمینی نیز که چند سال پیش از تصویب قانون ثبت احوال از خمین (ابتدا) به اراک و (بعد) به قم رفته بوده، در آغاز، به همین ترتیب رفتار کرده و در قم به **خمینی** شهرت یافته بوده است و بطوری که تمام شواهد موجود نشان میدهد وی بعد از اجرای قانون ثبت احوال در قم نیز، مانند یکی از ساکنان آن شهر، شناسنامه دیگری با نام خانوادگی "موسوی **خمینی**" دریافت داشته است.

مهری که **خمینی** چندی پس از گرفتن این شناسنامه برای خود تهیه کرده بوده و آن را تا پایان عمر در اختیار داشته، دارای سجع " **روح‌الله موسوی**" بوده است. **خمینی** بعد از رسیدن به مقام مرجعیت تقلید

نیز همان مهر را بکار میبرده است و گمان میکنم که اغلب خوانندگان گرامی نقش آن را در زیر تعدادی از نامه‌ها و فتوهای وی دیده باشند.



بنا بر آنچه که در بالا ذکر شد، **خمینی** تا پایان عمر، ابتدا در بین سایر طلبه‌ها و آشنایان و سپس در میان سایر مردم قم با همان نام "**روح الله خمینی**" شهرت داشته ولی در مکاتبات رسمی و امضاءداری که از وی تا قبل از سال ۱۳۴۱ ش. در دست مییاشد، وی خود را "**روح الله موسوی**" مینامیده است.

بعد از تبعید **رضا شاه بزرگ** از ایران، نیز که **خمینی** در صف پیروان **آیت الله کاشانی**، به مبارزات سیاسی روی آورده و هر هفته چند روز به این منظور به تهران می‌آمده است، دیگران وی را به نام "**حجت الاسلام موسوی**" میشناخته‌اند و غالباً او را تنها به عنوان "**آقای موسوی**" مخاطب قرار می‌داده و یا راجع به وی گفتگو میکرده‌اند.

از سال ۱۳۴۱ به بعد که **خمینی** شخصاً، به عنوان یک رهبر سیاسی-مذهبی در صحنه سیاسی ایران ظاهر شده است، تا پایان عمر همواره خود را "**روح الله الموسوی الخمينی**" نامیده، همین نام را در زیر تمام مکاتبات خود نوشته و حتی همه امضاهای وی بطور کامل هر سه کلمه مزبور را در بر داشته است.

سوم - شناسنامه با نام خانوادگی مصطفوی از گلپایگان

مجله " پاسدار اسلام " در شماره‌های ۸۴ (سال هفتم) و ۸۶-۸۸ (سال هشتم) مطالبی تحت عنوان " تاریخچه خاندان حضرت امام - از زبان آیت‌الله پسندیده " درج کرده است.

یکی از دوستان نویسنده از تمام صفحاتی که در آن سه شماره به این مطالب اختصاص داشته، فتوکی تهیه کرده و آنها را در اختیار این نویسنده قرار داده است که متأسفانه این صفحات حاوی تاریخ انتشار آنها نمیباشد ولی با توجه به شهرت مجله در ایران، گمان نمی‌رود که این امر در جهت دسترسی علاقمندان به شماره‌های مزبور مانعی ایجاد نماید.

در صفحه ۲۷ شماره ۸۶ آن مجله در مورد شناسنامه خمینی از

قول پسندیده چنین نوشته شده است:

' در شناسنامه امام که شماره‌اش ۲۷۴۴ میباشد، تاریخ تولد ایشان ۱۲۷۹ شمسی ذکر کرده ولی در واقع ایشان در روز بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ قمری متولد شده‌اند.

کرجه در کتاب جنات‌الخلود ۱۸ جهادی‌الثانی نوشته

هشده اهبت ولی این اشتباه است. پس امام در روز بیستم

جمادی‌الثانیه هجری قمری چشم به جهان گشوده‌اند.

نام خانوادگی: **مصطفوی** نام پدر: **آقا مصطفی** نام مادر: **خانم**

هاجر

این مطالب شناسنامه‌ای در گلپایگان به وسیله جعفری‌نژاد، رئیس

آمار اداره ثبت گلپایگان صادر شده است و سال صدور شناسنامه

۱۳۰۵ شمسی بوده است.

در کتاب "خاطرات آیت‌الله پسندیده" نیز مطلب بالا به شرح زیر مورد تأیید قرار گرفت است:

"کودکی و تحصیلات امام خمینی - حضرت آیت‌الله العظمی

آقای روح‌الله خمینی، مطابق شناسنامه‌ای که الان به شماره ۲۷۴۴ موجود است در تاریخ ۱۲۷۹ شمسی متولد شده‌اند ولی در واقع حضرت امام در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ متولد شده و خود ایشان هم این تاریخ را قبول دارند[!؟].

در شناسنامه، نام خانوادگی، به نام مصطفوی ذکر شده است. پدر به نام آقا مصطفی و مادر به نام خانم هاجر.

این شناسنامه در گلپایگان به وسیله جعفری‌نژاد، رئیس اداره آمار [و] ثبت [احوال] گلپایگان صادر شد.

زمان تولد امام، شناسنامه مرسوم نبود. در سال ۱۳۰۴ برای ایشان شناسنامه صادر شده است. (صفحه ۵۰)

این نویسنده متحیر است و نمیداند که بسیاری از آگاهی‌های مرتضی پسندیده راجع به برادرش خمینی را باید به عنوان بیانات یک نفر دشمن دانا تلقی نماید و یا اینکه آنها را از سوی یک دوست نادان به حساب بیاورد؟

خمینی در تمام مدتی که در ایران بسر میبرده، همواره حرمت این برادر بزرگتر را نگه میداشته و احترامات لازم را نسبت به وی رعایت میکرده است حتی وی در بسیاری از نامه‌هایی که در هنگام تبعید در عراق، به پسر خود احمد، در قم نوشته، سفارش کرده است که به او توجه کنند و از بروز ناراحتی و افسردگی در وی جلوگیری نمایند.

مرتضی پسندیده تا حدود یک ماه پیش از بروز انقلاب شوم اسلامی نیز از بزرگان انقلاب و از سرکردگان فعال آن محسوب میشده است. نویسنده این سطور در اولین ماههای بعد از انقلاب نامه‌ای را

مشاهده کرد که یکی از کارگران شرکت ملی نفت ایران به **آقای حسن فزیه**، مدیر عامل آن شرکت نوشته و ضمن آن خدمات ارزنده خود به انقلاب را برای او شرح داده بود. یکی از خدمات این کارگر آن بود که او در ایامی که کارگران شرکت نفت در تهران در اعتصاب بودند، به منظور کسب تکلیف و راهنمایی به خدمت **موقضی پسندیده** رفته بوده است و این **آقای پسندیده**، بدون هیچگونه درخواستی از سوی این کارگر، مبلغ صد هزار تومان (آری صد هزار تومان پیش از انقلاب) به او داده و از او خواسته بوده است تا بین همکاران اعتصابی خود که احیاناً ممکن است نیازمند باشند تقسیم نمایند.

البته این کارگر در آن نامه مدعی شده بود که این خدمت را به خوبی به انجام رسانده است و با بررسیهایی که این نویسنده متعاقب مشاهده این نامه به عمل آورد، با تعجب متوجه گردید که نه تنها این کارگر نظایر متعددی داشته، بلکه **آقای پسندیده** نظیر این وجوه را به تعدادی از کارمندان و کارگران اعتصابی سایر سازمانها نیز پرداخت کرده بوده است.

نمیدانم که آیا خوانندگان گرامی میتوانند با این ترتیب میزان وجوهی را که بدون حساب و کتاب فقط در اختیار همین **آقای پسندیده** بوده است، حدس بزنند؟

ولی ظاهراً **آقای پسندیده** از همان ابتدا با دخالت افراد معمم و روحانیون در امور کشوری و لشکری و تصدی مشاغل مهم دولتی توسط آنان به شدت مخالفت میورزیده که این امر برخعینی و سایر آخوندهائی که در گذشته حتی خواب رسیدن به جاه و مقام و مال و منال را هم نمیدیدند و به ناگهان همه چیز را در دسترس خود مشاهده کرده بودند،

بسیار ناگوار می‌آمده است. این نویسنده در همان سالهای اول انقلاب، قصیده‌ای با ۶۱ بیت در این رابطه سروده است که ذیلاً ۶ بیت از آن را بطور نمونه نقل مینماید:

مردم خواران گدا تا معتبر گردیده‌اند
دیگر از یاد خدا هم بی‌خبر گردیده‌اند
تکیه بر جای شهنشاهان ساسانی زدند
این گدا عمامه‌داران تاجور گردیده‌اند
تخت و تاج این اراذل منبر و عمامه بود
حالیاً دارای تخت و تاج زر گردیده‌اند
این مگسهای کنیف از مستراح اجتماع
وارد دنیای چون شهد و شکر گردیده‌اند
جای اینان در مساجد بود وقبرستان شهر
حالیاً در کاخ و ویلا مستقر گردیده‌اند
سالها در دشت دین بودند گردآلود فقر
حالیاً در بحر ثروت غوطه‌ور گردیده‌اند

...

در هر حال، ظاهراً خمینی از حدود یکی، دو ماه پیش از وقوع انقلاب با هرتضی پسندیده، به اصطلاح سرسنگین میشود و از همان راه دور به وی اطلاع میدهد که چون خسته شده است بهتر است فعلاً استراحت نماید، یعنی به نحوی تقریباً محترمانه به او دستور میدهد که دیگر از هر گونه دخالت در امور خودداری نماید و این امر بر این شخص بسیار گران می‌آید.

بطوری که قبلاً ذکر شد، هرتضی پسندیده ۱۷ روز قبل از بازگشت نامیمون خمینی به ایران، یعنی در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۵۷ طی مصاحبه‌ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، صریحاً اعلام نمود که:

... جد ما آقا سید احمد از اهالی کشمیر بود که در سالهای جوانی خود به ایران مهاجرت کرد ...

این بیانات افشاگرانه، که درست چند روز قبل از بازگشت خمینی به ایران ابراز شده بود، تا اندازه‌ای به منزله آبی سرد به حساب می‌آمد که بر آتش احساسات پرشور و تعصب‌آمیز بسیاری از مردم پاشیده شد و شاید موجبات افزایش ناراحتی و گله‌مندی خمینی را نیز فراهم ساخته بوده است.

اظهارنظرهای خیرخواهانه بعدی و نصایح بسیار تلخ هرتضی پسندیده به خمینی موجب شده است که وی بنا به دستور صریح خمینی خانه‌نشین شود و از انجام هر نوع مصاحبه و بیان هر نوع اظهار نظر به رسانه‌های گروهی ممنوع گردد.

نصیحت‌نامه شکوه‌آمیز و پراعتراض زیر که در تاریخ ۲۵ شوال ۱۴۰۳ (۱۵ مرداد ۱۳۶۲)، از سوی هرتضی پسندیده به خمینی نوشته شده است نشان‌دهنده عظمت و عمق ناراحتی‌هایی می‌باشد که این برادر بزرگتر از برادر کوچکتر خود داشته است و در عین حال سندی غیر قابل انکار از جنایاتی بشمار می‌رود که به دستور خمینی به انجام میرسیده است.

(با تشکر از جناب آقای اسدالله هرونی، مدیر محترم رادیوی صدای ایران، که سند زیر را در اختیار اینجانب قرار دادند و نیز بنا بر توصیه ایشان اعلام مینماید که ایشان سند مزبور را از اسناد جمع‌آوری شده توسط قای ولی‌زاده اقتباس کرده‌اند):

نقل از نصیحت‌نامه هرتضی پسندیده به روح‌الله خمینی:

ناله‌ها از هر سو به گوش میرسد و نفرین‌اش به ارباب عمائم عالمی را گرفته است. بر اساس آنچه هر روز مشاهده میکنیم و آن چیزهایی که به گوش ما میرسد و خودمان احیاناً در جریان آن قرار میگیریم، مردم هر ساعت دست به آسمان دارند و آرزوی بازگشت اوضاع گذشته را میکنند.

آیا این ناله‌ها را شما میشنوید؟ یا ماشاءالله با حصاری که به دور شما کشیده‌اند، شما هم حکایت آن چوپان را دارید که گرگ به گله‌اش زده بود ولی او بی‌خبر مشغول دوشیدن میش میسرورد علاقه‌اش بود و هیچ از جای نجیبید تا لحظه‌ای که گرگ سراغ خودش آمد. اول میش او را به پنجه‌ای درید، بعد هم خودش را
روزی که در خمین به دستور حزب جمهوری و با تمهید و توطئه‌ای که گمان ندارم بدور از اطلاع شما بوده، عمایه از سر من کشیدید و از هیچ اهانتی ابا نکردند، من ذره‌ای گلایه نکردم. که روزگار جدمان پیش چشم بود.

روزی که آن سید بیچاره را که فقط قصد خدمت داشت و خود شما صد بار گفته بودید از فرزند به من نزدیکتر است، با آن افتضاح از ریاست جمهوری خلع کردند و یک بدبخت بدعاقبت را که اداره یک کاروانسرا هم از عهده‌اش بر نمی‌آید به ریاست جمهوری این مملکت بزرگ و معتبر تعیین کردند، به شما گفتم این شیاطین قصد دیگری دارند و میخواهند از این عروسک برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند.

اما شما به عوض گوش دادن به این حرفهای مصلحانه رو در هم کردید و حتی حرمت برادر بزرگ را هم رعایت نمودید.

من که مثل عقیل بن ابوطالب مال و جاه و مقام نخواسته بودم که شما حکم به داغ کردن دلم دادید و سر پیری اهانتی به من روا داشتید که در زمان شاه هم کسی جرئت اعمال آن را نداشت.

روزی که دستور دادید همه صندوقها را به نام علی آقا خامنه‌ای باز کنند، من و دو سه آدم دلسوز که حد اقل یکیشان، یعنی شیخ علی آقا تهرانی بیست سال شاگرد خاص و مورد محبت شما بود، به شما نوشتیم که این انتخاب ایران را بر باد میدهد، گوش نکردید و حالا میبینید آنچه نباید میدیدید.

اینهمه خونها ریخته شد، اینهمه جنایات وقوع پیدا کرد که از ذکر آن به خود میلرزم که مبادا قطره‌ای از این خونها به سبب اخوت من و شما دامن مرا بگیرد، فقط برای اینکه شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقمند بودند، گوش به شیاطین دادید.

شما چگونه بر مسند ولایت مینشینید، از آدمهای بدنامی مثل رفسنجانی و مشکینی و صانعی و جلادانی مثل آن شیخ بدکاره گیلانی و موسوی تبریزی و دهها و دهها آدم خبیث و بدعهد را قدرت و مقام میدهید، آنوقت سادات عالیقدری را مثل **حاج آقا حسن قمی**، سبط آن افتخار ازلی تشیع، **حاج آقا حسین قمی**، طاب‌نراه و **آقای حاج سیدکاظم شریعتمداری**، مرجع برحق شیعه مولاعلی را به آن خفت خانه‌نشین میکنید و مرجعیت را از آنها سلب میکنید، از آنها که خود با اشک و ناله‌های من بیست سال پیش حکم مرجعیت شما را امضاء کردند و به شاه دادند تا از توهین و آزار شما معاف شود.

شما خود بهتر از هر کسی میدانید که من از ابتدا با مداخله روحانیون در امور کشوری و لشگری مخالف بودم و به شما گفتم وقتی ما مصدر کار شویم اگر کارها مطابق خواست مردم نباشد همه نفرت متوجه ما خواهد شد و در نهایت اسلام ضرر خواهد دید. آیا امروز نتیجه‌ای بجز این حاصل شده است؟ این مردمی که در راه اسلام از جان میگذشتند و در زمان شاه از فکلی و بازاری و دانشجو و زن و مرد شعائر دینی را محترم میداشتند. امروز نه به دین توجهی دارند و نه برای شعائر دینی ارزشی قائلند. آنها میگویند اگر دین این است که اولیای جمهوری اسلامی اعمال میکنند، بهتر است ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد. با سیاستهای غلط جمعی منبری و مدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجزند، امروز ایران به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است. حتی یک دوست برای ما باقی نمانده است. من با چند روحانی شیعه پاکستانی اخیراً حرف میزدم آنها از وضع ایران گریه میکردند و میگفتند در کشور ما سابق شیعه مقام و ارزشی داشت ولی حالا تا ما اسم تشیع را می‌آوریم، میگویند لابد مثل ایران.

آقای حاج آقا صدر به من میگفت مردم لبنان، که در غیبت آقا موسی صدر، چشم به ایران داشتند امروز خیلی از ما زده شده‌اند. این چه معنا دارد که ما اسلحه از اسرائیل بخریم و بعد از جنگ با اسرائیل و تحریر جنوب لبنان سخن بگوئیم.

بنده در مورد جنگ و مسائل آن حرف نمی‌زنم که خود مثنوی هفتاد من کاغذ است، فقط می‌گوییم آیا به گوش شما نرسد که بعضی از نورچشمی‌ها چه دست‌اندازیها به بیت‌المال مسلمین به اسم جنگ و کمک به جنگ‌زدگان کرده‌اند.

بیش از سه ماه است بنده برای دیدن شما وقت خواسته‌ام ولی دفتر شما مرتب می‌گویند وقت ندارید. آنوقت هر روز ملای فلان ده و دادستان بهمان قصبه را به حضور می‌پذیرید، چون لابد بجز مدح و ثنا نمی‌گویند و بدبختانه شاید چون خداوند تبارک به من لسان مداحی نداده حتی باید از برادر خود محروم بمانم.

بنده گمان دارم که با ارسال این نامه لابد تضییقات و گرفتاری‌ها برای ما بیشتر خواهد شد ولی چون چند روزی است که حس میکنم هر لحظه ممکن است حق تعالی آرزویم را اجابت کند و اجازه ترک این جهنم فانی را مرحمت فرماید، لذا به عنوان وصیت یا توصیه و یا خداحافظی برادری با برادرش این جملات را نوشتم.

شما وصیت‌نامه مینویسید و بعد از خود جانشین تعیین می‌کنید، پس چرا یکباره اسمش را نمی‌گذارید سلطنت اسلامی به جای جمهوری، مگر رسول اکرم جانشین توی وصیت‌نامه تعیین کرد؟ بجز اینکه هولا علی را که معصوم و منتخب الهی بود به مردم عرضه داشت. شما کدام معصوم را در اطرافتان می‌بینید؟ شیخ علی منتظری را که به اندازه یک مدرس ساده هم قدرت درک و فهم ندارد؟ شیخ علی مشکینی را که کراهت نفس او کاملاً از منظرش هویدا است؟ بله کدام معصوم را دیده‌اید؟

۱۴ قرن مردم تشخیص می‌دادند که کدام مرجع اعظم است و کدام یک از علماء قابل احترام و اعتماد. حال روزنامه‌ها یک روزه یک شیخ را آیت‌الله‌العظمی میکنند و دیگری را افقه‌الفقها.

آن شیخ گیلانی جلاد، آیت‌الله میشود و دسته دسته ثقه‌الاسلام و حجه‌الاسلام از کارخانه حکومتی بیرون می‌آیند. اسمش را هم گذاشته‌اند حکومت جمهوری اسلامی، و مسرورید که حکم خدا را در زمین جاری کرده‌اید؟

خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و این روزها
را ندیدند.
من نیز دیر و زود میروم، تنها وحشت من برای شما است.
خداوند همه را به راه راست هدایت کند.

۲۵ سوال ۱۴۰۳ قمری

قم - مرتضی پسندیده

کتابی است به نام جنات الخلود که شخصی به نام میرزا محمد
رضا اصفهانی در بین سالهای ۱۱۲۵ تا ۱۱۲۸ هجری قمری، در اصفهان، به
نام شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرده است.

ظاهراً سید مصطفی هندی، پدر خمینی یک جلد از این کتاب را
در اختیار داشته و تاریخ وقایع مهم در زندگی خود، از جمله تاریخ تولد
خمینی و سایر فرزندان خود را در پشت اولین صفحه داخل آن یادداشت
کرده بوده است و قاعدتاً این کتاب باید هم‌اکنون در اختیار یکی از
فرزندان مرتضی پسندیده باشد.

حال این سوال پیش می‌آید که آیا هنگامی که مرتضی پسندیده
در متن اول بالا در مورتاریخ تولد خمینی گفته است:

... در واقع ایشان در روز بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ متولد
شده‌اند، گرچه در کتاب جنات الخلود ۱۸ جمادی‌الثانی نوشته
است...

آیا منظورش دادن این آگاهی به دیگران نبوده است که سند کتبی
و مؤثق ما در مورد تاریخ تولد واقعی خمینی، در پشت صفحه اول کتاب
جنات الخلود، ۱۸ جمادی‌الثانی میباشد؟

و نیز هنگامی که در بالا، در متن دوم، در مورد تاریخ ۲۰
جمادی‌الثانی گفته است که: خود ایشان هم این تاریخ را قبول دارند[!؟] آیا

منظورش این نبوده است که این تاریخ تولد، واقعی و مورد قبول من نیست، بلکه خود خمینی آن را قبول کرده است؟

در هر حال به موجب این هر دو متن، شناسنامه دیگری برای خمینی در اداره آمار و ثبت احوال گلپایگان و توسط جعفری نژاد، رئیس آن اداره صادر شده بوده است. ولی در یک متن، تاریخ صدور شناسنامه ۱۳۰۵ و در دیگری ۱۳۰۴ ذکر شده است، که بنا به دلالتی که بزودی به استحضار خوانندگان گرامی خواهد رسید، تاریخ دوم اشتباه می باشد.

چهارم - شناسنامه جعلی با نام خانوادگی مصطفوی از خمین

از آنچه که بالا ذکر شد به خوبی میتوان دریافت که خمینی تا زمان وقوع انقلاب اسلامی دارای سه شناسنامه با سه نام خانوادگی متفاوت بوده است، یکی شناسنامه‌ای که برادرش هرقضی پسندیده در ۱۳۰۴ شمسی در خمین، با نام خانوادگی هندی، برای او گرفته بوده و دیگری شناسنامه‌ای که خود وی در قم با نام خانوادگی موسوی خمینی برای خود گرفته بوده است.

ظاهراً بعد از آنکه به خمینی و برادرانش گفته شده است که نام خانوادگی هندی شبیه وابستگی به انگلیسیها را ایجاد مینماید، هرقضی نام خانوادگی پسندیده را انتخاب کرده، ولی خمینی، یا برادرش به گلپایگان رفته اند و چون در آن شهر هنوز کسی نام خانوادگی مصطفوی را انتخاب نکرده بوده است لذا با تظاهر به اینکه خمینی از اهالی آن شهر می باشد،

موفق شده‌اند که شناسنامه سوم را با این نام خانوادگی از آن شهر دریافت کنند.

شناسنامه اول توسط **حسینعلی بنی‌آدم**، رئیس اداره امار و ثبت احوال خمین، و شناسنامه سوم توسط **جعفری‌نژاد**، رئیس اداره امار و ثبت احوال گلپایگان، صادر شده بوده است.

بعد از انقلاب شوم اسلامی که **خمینی** به صورت قدرت بی‌رقیب در صحنه سیاسی ایران ظاهر گردید، شاید بهتر آن بود که وی بی‌سر و صدا شناسنامه صادره از خمین را نابود سازد و شناسنامه صادره از گلپایگان با نام خانوادگی **مصطفوی** را مورد استفاده قرار دهد ولی وی ترجیح داده است که تمام سوابق **هندی** بسودن خود در خمین و سوابق **موسوی خمینی** خود در قم را نابود سازد و آنها را به **مصطفوی** تغییر دهد.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۴ در نمایشگاه بزرگ کتاب که در تهران در محل نمایشگاه‌های بین‌المللی ایران تشکیل گردید، در یکی از سالنهایی که محل غرفه‌های کتابهای فارسی بود، درست در مقابل محل ورود تماشاچیان، پوستر بسیار بزرگی به دیوار نصب شده بود که تصویر صفحه اول شناسنامه **خمینی** را نشان میداد.

اینجانب، نویسنده این سطور، شخصاً مطالب مندرج در آن صفحه را یادداشت کردم که عیناً آنها را به استحضار خوانندگان گرامی میرسانم:

۱۴۵۱۴ ۱۳/الف

نام سید روح‌الله شماره شناسنامه ۲۷۴۴

نام خانوادگی مصطفوی

تاریخ تولد روز . . . ماه . . . سال ۱۲۷۹

والدین:

پدر آقا مصطفی مرحوم

مادر هاجره آغا خانم مرحومه

تاریخ تنظیم سند بیستم بهمن هزار و سیصد و بهار شمسی

نام و نام خانوادگی مأمور علی‌اکبر رحمانی

(مسلماً خوانندگان گرامی توجه دارند، مطالبی که در متن بالا با حروف باریکتر ماشین شده، در تصویر اصلی دستنویس میباشند و با جوهر نوشته شده‌اند.)

قبلاً دیدیم که مرتضی پسندیده به نحوی کاملاً صریح گفته بود:
 "... ما خواستیم بر مبنای نام پدرمان، فامیلی "مصطفوی" را
 انتخاب کنیم. گفتند: نمی‌شود."
 از این گفتار به خوبی روشن میشود که در آغاز به هیچ یک از آن
 سه برادر اجازه داده نشده است که از نام فامیل مصطفوی استفاده کنند.
 حال، هنگامی که مرتضی پسندیده که ساکن خمین بوده و نیز بزرگترین و
 محترمتترین برادر به حساب می‌آمده، نتوانسته باشد از نام فامیل مصطفوی

در خمین استفاده کند، طبیعی است که خمینی، یعنی طلبه ساکن قم، هم بدون تردید نمیتوانسته است، در شهر خمین، چنین اجازه‌ای را کسب کرده باشد و در هر حال شواهد متعدد نشان میدهد که این شناسنامه جعلی میباشد.

ما در بالا دیدیم، که حاج احمد آقا در مصاحبه با بی‌بی‌سی راجع به دوران کودکی و دوران جوانی پدرش، و از قول خود او، چنین گفته است:

راجع به دوران کودکی:

... اما من نزدیکی‌های شب باید یکی بیاید مرا بگردد، لای این آشغالها - لای این خاک و گلها و توی جوی و اینها، پیدا کنند و ببرد [!]....

راجع به دوران جوانی:

... پدرم خیلی شیطان [!؟] بود. مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته - یک پایش شکسته - سرش شکسته - اینها در اثر بازیها و شیطنتهائی بود که آن موقع میکرد. ...

همانطور که گفته شد، سخنان مزبور به نحوی غیر قابل انکار، شایعات موجود در مورد خمینی را تأیید مینماید، مبنی بر اینکه وی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی فردی ناسازگار، فاسدالاخلاق و شرور بوده و به معنای واقعی کلمه در زمره اراذل و اوباش محسوب میشده است. طبیعی است که چنین شخصی تا ایامی که دوران جوانی خود را سپری کرده، در نزاعها و زدوخورهای متعدد و انواع اعمال خلاف قانون

شرکت داشته و تقریباً در تمام مراجع امنیتی، نظامی، انتظامی و قضائی دارای پرونده‌ها و سوابق سوء بسیاری بوده است.

البته تا سرحد امکان تمام سوابق مربوط به این شناسنامه و مشخصات مربوط به آن را در هر جا که امکان داشته است، محو و نابود کرده‌اند، اما نهایتاً بهتر آن دیده‌اند خود این شناسنامه را نیز نابود سازند و در مورد وی از شناسنامه‌ای استفاده کنند که نام خانوادگی مندرج در آن **مصطفوی** میباشد، زیرا **خمینی** هرگز، در سر تا سر زندگانی طولانی خود از آن نام و شناسنامه مربوط به آن، استفاده نکرده بوده و در هیچ اداره یا سازمانی سابقه سونی در ارتباط با آن نداشته است.

۳ – دوران جاافتادگی تا حدود ۶۰ سالگی

احراز مقام مدرسی در حوزه‌های علمیه! از ساده‌ترین کارهایی است که مبادرت به آن برای هر فرد معمم به آسانی میسر میباشد! لطفاً به شرح زیر که توسط رهبر و ولی امر فعلی مسلمانان جهان! راجع به حوزه علمیه! مشهد نوشته شده است ولی در مورد سایر حوزه‌های علمیه! هم مصداق دارد، توجه فرمایند:

چگونگی احراز مقام استادی – احراز مقام استادی در حوزه علمیه مشهد [مانند سایر حوزه‌های به اصطلاح علمیه!] فقط دارای یک شرط است و اینکه محصلین و طلاب کسی را برای تدریس کتاب یا درس مورد نظرشان، شایسته و دارای صلاحیت تشخیص دهند. هنگامی که یک [!؟] یا چند نفر از طلاب این شایستگی را در شخصی تشخیص دادند، از وی خواهش میکنند که در س مورد نظر را برای آنان شروع کند.

(گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد -
سیدعلی خامنه‌ای - صفحه ۸۲)

از آغاز تأسیس حوزه‌های مذهبی جدید در نجف و کربلا، روشی
به نام " **مباحثه به جای تدریس** " ابداع و مورد عمل قرار گرفته است که هر
مدرسی با بکارگیری آن، توأم با کمی زرنگی و شارلاتانی، به آسانی میتواند
بیسوادی خود را پرده‌پوشی کند و هیچ مدرسی، حتی برای تدریس در
دوره خارج، احتیاج به سواد و معلومات چندانی ندارد و نیز تشخیص اینکه
اطلاعات و معلومات هر یک از طلاب در چه حد و میزانی قرار دارد و وی
در چه درسی ضعیف و در چه درسی قوی میباشد به عهده و اختیار خود
طلبه واگذار شده است.

در کتاب " یک صد سال مبارزه روحانیت مترقی " (جلد چهارم -
عقیقی بخشایشی - صفحات ۴۸/۴۹) روش مزبور به شرح زیر معرفی
شده و مورد تمجید قرار گرفته است:

مباحثه نه تدریس - اگر طلبه‌ای بخواهد از طلبه دیگر که مدرس
نیز هست از موضوع درس سوال کند، می‌رسد: **شما چه چیز را
مباحثه میکنید؟ مدرس هم بجای اینکه بگوید فلان درس را
میدهم، میگوید: فلان موضوع یا مبحث را مباحثه میکنم. بطور
کلی، در اصطلاح طلاب، تقریباً در تمام موارد به جای درس گفتن و
درس خواندن مباحثه کردن به کار برده میشود.**

... شاگردان قبلاً درس را مطالعه میکنند، در زمینه درس به
کتابهای بسیاری مراجعه کرده اطلاعاتی بدست می‌آورند و سپس
آنچه را که درک کرده‌اند، در معرض فکر استاد و شاگردان دیگر،
که عموماً به موضوع درس واردند، قرار میدهند. و آنگاه، وقتی هر
کس نظر و استنباط و عقیده خود را بیان کرد، در جلسه درس در باره
همه نظرات و استنباطات بحث کافی میشود تا حق مطلب ادا گردد و
حتی الامکان نکته‌ای در ابهام باقی نماند.

با این ترتیب، هرگاه روش "مباحثه بجای تدریس و بدون امتحان" در دانشگاهها نیز به مورد اجرا گذاشته شود به آسانی میتوان تمام دروس، حتی رشته‌های فنی و پزشکی را، توسط افرادی دیپلمه تدریس نمود!

آیت‌الله منتظری راجع به نحوه تحصیل خود نزد خمینی چنین گفته است:

'... من قبل از اینکه **آیت‌الله بروجردی** به قم بیاید با درس اخلاق ایشان [خمینی] مانوس بودم، بعد به همراه شهید مطهری و جمعی دیگر از اول منظومه تا آخر الهیات را پیش ایشان خواندیم. آن دوره از درس منظومه ایشان از بیست نفر تجاوز نمیکرد. مدتی هم در درس اسفار ایشان شرکت میکردیم. بعد چون از بیان ایشان خوششان می‌آمد به ایشان اصرار کردیم که یک درس اصول شروع کنند.

من و مرحوم شهید مطهری دو نفری **جلد دوم کفایه** را پیش ایشان شروع کردیم. ایشان در ابتدا فکر میکردند که ما میخواهیم سطح کفایه را بخوانیم. مقصداری از عبارات کفایه را خواندند و گذشتند. ما بنا کردیم به اشکال کردن. ایشان گفتند: به این شکل مطلب پیش نمیرود. ما گفتیم: پیش نرود. گفتند: مگر سطح کفایه را نمی‌خواهید بخوانید؟ ما گفتیم: سطح آن لازم نیست. بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند و این دوره درس ایشان - از اول جلد دوم تا آخر آن - **هفت سال طول کشید.** فکر و استعداد ایشان خیلی خوب بود ولی حافظه ایشان خیلی قوی نبود...

بالاخره تا آخر دوره **هفت هشت نفر** [۱] بیشتر نشده بودیم...

(خاطرات آیت‌الله منتظری - ناشر: شرکت کتاب لوس آنجلس، کالیفرنیا - صفحه

بحثی معترضه راجع به کتاب کفایه‌الاصول

منظور از "کفایه" که، بنا به شرح بالا، منتظری و مطهری جلد دوم آن را به مدت هفت سال با خمینی مباحثه میکرده‌اند، کتاب دو جلدی "کفایه‌الاصول" تألیف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی میباشد.

ما در تاریخهای معتبر و مستند دوران قاجاریه، به نام یکی از ایادی و جاسوسان فرومایه انگلیس به نام ملا حسین هراتی برمیخوریم که در معیت یک نفر افسر انگلیسی به نام لیوتنان آرتور کونولی در جهت انتزاع قسمتهائی از افغانستان، از جمله هرات، از ایران نقش داشته است. نویسنده این سطور نمونه‌ای از آن اسناد را به نقل از صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳ - جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ - تألیف محمود محمود - در صفحات ۲۳ و ۲۴ کتاب "خاندان امام خمینی" نقل نموده است.

این ملا حسین هراتی پدر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مرجع بزرگ تقلید شیعیان میباشد که خود او نیز از حقوق‌بگیران انگلیس و دریافت کنندگان مستمری از وجوه مشهور به موقوفه عود بوده است و خوانندگان علاقمند میتوانند نام وی را همراه با شرح مربوط به آن موقوفه در جلد ۶ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ - تألیف محمود محمود و نیز در صفحات ۹۷ تا ۱۰۲ کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران - تألیف اسمعیل رائین، ملاحظه فرمایند.

همانطور که میدانیم، تعداد طلبه‌هائی که در جلسات درس هر یک از روحانیون در هر حوزه علمیه! شرکت مینمایند همواره به عنوان

مهمترین شاخص برای اظهارنظر در مورد میزان علم و دانش آن روحانی و قدرت وی در بهره رسانی از علم و دانش خود به دیگران، مورد استناد قرار میگیرد. باز هم بطوری که میدانیم، از ابتدای تأسیس مراکز علمی جدید همواره تمام یا قسمتی از مخارج زندگی طلبه‌ها وابسته به شهریه‌های دریافتی از روحانیونی بوده که به طلبه‌های درس خود، شهریه میپرداخته‌اند. با این ترتیب هر طلبه ساعات هفتگی خود را طوری ترتیب میداده است که بتواند در جلسات مباحثه مدرسان بیشتری که شهریه زیادتری پرداخت میکرده‌اند، شرکت نماید.

حال ای خواننده عزیز قضاوت بفرما که آیا در جلسات مباحثه کدام روحانی تعداد بیشتری طلبه شرکت میکرده‌اند؟ در حوزه درس یا مباحثه کاندیدائی که از منابع نامرئی؟ پولدار میشده و هر ماه مبلغ نسبتاً قابل توجهی به هر یک از طلبه‌ها پرداخت مینموده است، یا در حوزه درس روحانی باسوادى که شبانه‌روز رنج و زحمت تحقیق و بررسی را بر خود هموار میساخته، ولی آه نداشته است که با ناله سودا کند؟

البته میتوان گفت شهریه‌ای که توسط مراجع تقلید، از جمله **آخوند ملا محمد کاظم خراسانی**، به طلبه‌ها پرداخت میشده، معمولاً از وجوه سهم امام و سایر وجوه شرعیه نیز تأمین میگرددیده است ولی خوانندگان گرامی باید بدانند که تشکیل جلسات بسیار شلوغ و چندین صد نفری، با شرکت طلبه‌های شهریه‌بگیر، با کمکهای نامرئی، قبل از رسیدن مدرسان شهریه‌پرداز به وجوه شرعیه و سهم امام بوده و مهمترین وسیله جهت رسیدن آنان به مقام مرجعیت تقلید بشمار میرفته است.

مسئله دیگری که "پول" به نحوی غیر قابل انکار، ایفای "نقش اول" و زدن "حرف آخر" را به عهده گرفته است تألیف انواع کتابها، نشریات و رسائل توسط هر مدرس پولدار و هر مرجع تقلید میباشد. زیرا هر مدرس و روحانی پولدار میتواند با پرداخت مبلغی پول به تعدادی از روحانیون زحمتکش و محقق ولی مستحق، و نیز تعدادی از طلبه‌های خود (که به آنان تقریرنویس گفته میشود) از هریک از آنان بخواهد که در بعد از هر جلسه خلاصه‌ای از نتیجه مباحثه در آن جلسه را برای وی تنظیم کند و یا اینکه در موضوع خاصی که وی تعیین کرده است، برای او، به بررسی و تحقیق پردازد و نتیجه‌ی تحقیقات خود را در چند جزوه به او تسلیم نماید.

بعداً مدرس یا مرجع تقلید مذکور هر یک از آن جزوات را در اختیار یکی دیگر از مزدوران زحمتکش، باسواد و محقق دیگر میگذارد تا اینکه پس از مطالعه دقیق، نظرات اصلاحی و تکمیلی خود را راجع به آنها ابراز نماید.

در هر حال اینکار ادامه می‌یابد و نهایتاً، بر مبنای مطالبی که مورد پسند و قبول استاد دانشمند! قرار گرفته است، جزوه‌ها یا کتابهای بسیار جالب و ارزنده‌ای، به نام وی، با تیراژ زیاد و قیمت ارزان و یا حتی بطور رایگان (گاهی هم به زبانهای مختلف!) در تمام دنیای تشیع منتشر و توزیع میگردد و موجبات شهرت فوق‌العاده "مرجع تقلید آینده!" یا "آیت‌الله عظمای وقت" را فراهم میسازد.

کتاب دو جلدی کفایه‌الاصول یکی از این قبیل کتابها میباشد، که در صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷ کتاب زندگانی **آخوند خراسانی** - تألیف **عبدالحسین مجید کفائی** اسامی ۱۳ نفر از تقریرنویسان آن درج شده است.

این کتاب به زبان عربی نوشته شده است و تا کنون دهها حاشیه‌نویس و شرح‌نویس در مورد آن قلمفرسایی کرده و راجع به آن مطلب نوشته‌اند.

در خاطرات **آیت‌الله منتظری** در ادامه شرح مربوط به مباحثه جلد دوم کفایه‌الاصول با **خمینی**، چنین میخوانیم:

... بالاخره این دوره [کفایه] اصول ایشان تمام شد و ما دیگر در درس اصول ایشان شرکت نکردیم.

ایشان در دوره بعد کفایه [الاصول] جلد اول را شروع کردند، و این درس ایشان یکدفعه شلوغ شد تعداد شاگردان ایشان به پانصد، ششصد نفر هم رسید. **آقای سبحانی** هم که تقریبات درس ایشان را نوشته است همین قسمت جلد اول را نوشته است... (خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری - همان - صفحه ۹۵)

هنگامی که **خمینی** مطالب مندرج در جلد دوم کفایه‌الاصول را مباحثه میکرد، تا مدت هفت سال که آن مباحثه به طول انجامیده، جمعاً هفت یا هشت نفر بیشتر در جلسات مباحثه ایشان شرکت نکرده بودند ولی همینکه مباحثه مطالب جلد اول همان کتاب را شروع کرد، به ناگهان جلسات درس ایشان شلوغ شد تعداد طلبه‌ها به پانصد، ششصد نفر رسید! چرا؟

ما بطور مسلم میدانیم که ایشان نه تنها به ناکهان، از منبعی نامرئی، پولدار شدند و دادن شهریه به طلبه‌ها را شروع کردند، بلکه به ناکهان به صورت یک روحانی تترس و سیاسی هم درآمدند و با کمال شجاعت و اطمینان بنای حمله به محمد رضا شاه پهلوی را نیز گذاشتند.

ضمناً هم میدانیم که در آن زمان **خمینی** نه تنها مرجع تقلید، بلکه حتی مجتهد هم نبوده است تا کسی وجوه شرعیه برایش بفرستد و نیز هیچ

یک از مراجع تقلید وقت نسبت به او نظر خوب نداشته‌اند و پولی از وجوه شرعی در اختیار او قرار نمداده‌اند.

پس شهریه ماهانه برای پانصد ششصد نفر طلبه که هر سال به مبلغ هنگفتی میرسیده از کجا تأمین میشده است؟

آغاز ریاکاری و تظاهر به زهد و پارسائی

ظاهراً خمینی از اواخر پادشاهی رضا شاه بزرگ، تظاهر و تمرین برای رسیدن به مرجعیت تقلید را آغاز کرده و در ظاهر به صورتی کاملاً "عابد و زاهد و مسلمانا" در آمده است.

مهمترین وسیله برای رسیدن به اجتهاد و مرجعیت تقلید، ریاکاری و حقه‌بازی در جهت فریب دادن مردم ساده لوح میباشد و خمینی در این راه، ریاکاری را از حد گذرانده و به بالاترین درجه ممکن رسانده است. هرکس که در حال حاضر از گوشه‌ای از فتوهای بیرحمانه این مرد جنایتکار آگاهی یابد، یقین خواهد نمود که وی در زندگی خود به هیچ چیز، اعم از خدا و پیغمبر و یا بهشت و دوزخ، و نیز به هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی پایندی و اعتقاد نداشته است.

مثلاً در آخرین ماههای پیش از انقلاب شوم اسلامی، راجع به دل‌رحمی او مخصوصاً رأفت و مهربانی‌اش با طبقه زیردست و افراد تهی‌دست داستانهای بر زبانها جاری بود و حتی این نویسنده در این رابطه داستانی خنده‌آور و عجیب از یکی از همکاران قمی خود، که برادرش از بستگان سببی با خانواده خمینی بود، شنید و آن اینکه این خمینی به قدری مهربان میباشد که حتی در گذشته از کشتن شپشهای موجود در پیراهن و

زیرپوش خود هم ابا داشته است. یعنی معتقد بوده است که شپش هم جان دارد و به اینجهت قابل ترحم میباشد. وی به مستخدم خانه خود سفارش کرده بوده است که برای تمیز کردن لباسهای وی از شپش، همواره به حیاط خانه برود و آنها را بگیرد و به دور بیاندازد.

در بالا هم دیدیم که **سید احمد** نیز ضمن مصاحبه غیرقابل تکذیب خود یکی از خصوصیات پدرش را چنین نقل کرده است:

“... امام یک مگس را که توی اطاق هست امشی نمیزنند - امام یک مگس را که توی اطاق هست امشی نمیزنند [تکرار مربوط به اصل نوار میباشد] - **آن مگس را میگیرند، در اطاق را باز میکنند و آن حیوان را بیرون میکنند!!!**. میگویند یک حیوان چرا ما بگیریم چرا چیزش کنیم؟...”

اخیراً از چند نفر از دوستان شنیدم که یکی از دختران خمینی نیز چندین پیش در یک مصاحبه رادیویی، مهربانی و دل‌رحمی پدرش را شرح داده و همان داستان جلوگیری وی از کشتن مگسها را به عنوان مثال ذکر کرده است.

حال ای خواننده گرامی، واقعاً آیا شما بجز این **خمینی**، در مورد شخص دیگری شنیده و یا خود دیده‌اید که آنقدر رئوف و مهربان باشد که حتی از کشتن شپشها و مگسهائی هم که مزاحمش بوده‌اند، دل نازکش به درد بیاید؟ واگر هم به فرض بسیار بعید قبول کنیم که چنین شخصی ممکن است وجود داشته باشد مسلماً نمیتوانیم قبول کنیم که وی در سرتاسر عمر خود حتی راضی به کشتن یک گنجشک شده باشد.

حال وقتی که ما به یقین میدانیم که نام این شخص در تاریخ بشریت در ردیف جنایتکاران بزرگ ثبت شده است، باید تظاهر وی به

ترحم بر شپش و مگس را نوعی ریاکاری زاهدانه تلقی نمائیم که متأسفانه در اکثر زاهدان وجود دارد.

در شهر Grand Prairie که متصل به Dallas در ایالت

Texas میباشد موزه‌ای قرار دارد موسوم به The Palace of Wax.

در این موزه مجسمه تعدادی از افراد مشهور جهان نیز قرار دارد که همگی از موم ساخته شده‌اند. از جمله این مجسمه‌های مومی چهار مجسمه از خونخوارترین و بیرحمترین جنایتکاران تاریخ بشریت در یک اتاق کنار هم گذاشته شده‌اند. یکی از این چهار مجسمه اختصاص به کشور عزیز ما ایران دارد و آن مجسمه خمینی است! آری مجسمه روح‌الله خمینی به عنوان یکی از چهار جنایتکار بزرگ تاریخ بشریت!!

حال اگر هم ما معتقد باشیم که از ابتدای تاریخ بشریت تا کنون، جنایتکاران بزرگ دیگری نیز وجود داشته‌اند که میتوان آنان را کم و بیش در ردیف، و حتی شاید بالاتر از، خمینی قرار داد ولی در هر حال این امر در اینکه خمینی نیز در زمره جنایتکاران بزرگ تاریخ میباشد، تغییری به وجود نمی‌آورد.

خمینی از اولین روزی که به قدرت رسید تا روزی که دست اجل شر او را از سر مردم ایران کوتاه ساخت حتی یک روز نبود که قتل و کشتاری بنا به دستور مستقیم و یا با استناد به دستورات او صورت نگرفته باشد.

در آن ایام شوم این شعار بر در و دیوار در کوچه‌ها و خیابانهای تهران و سایر شهرستانهای بزرگ و کوچک ایران به چشم میخورد که:

"مخالفت با خمینی کفر است و کافر واجب‌القتل"

بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بنا به دستور **خمینی** چند نفر درنده‌خو به عنوان اعضای دادگاه ویژه انقلاب جهت رسیدگی به جرائم، به قول **خمینی** جنایتکاران! رژیم سابق تعیین شدند.

انتخاب بعضی از این افراد، از قبیل **صادق خلخالی**، بنا بر آشنائی قبلی و کامل **خمینی** از وجود خصلت **سُبعیت** و **ددمنشی** در آنان بوده و بعضی دیگر، از قبیل **دکتر ابراهیم یزدی**، از افرادی بودند که از همان آغاز، بنا بر میل و علاقه خود به جمع بازجویان تندخو و محاکمه‌کنندگان **فحاش** و بی‌ادب آن بخت‌برگشتگان پیوسته و با ابراز علاقه و تلاش فوق‌العاده جهت تسریع در کشتار آنان، وجود خصلت **پیرحمی** و **ددمنشی** را در ذات خود به اثبات رسانده و به مصداق، **خلایق هر چه لایق**، به عنوان یکی از اعضای دادگاه ویژه و درحقیقت در سمت یکی از جلادان **خمینی** شروع به کار کرده بودند.

اولین جلسه این دادگاه ویژه در روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ (۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ که مصادف با میلاد حضرت رسول اکرم و ولادت حضرت امام جعفر صادق بوده) در نزدیکی‌های ظهر تشکیل شده است.

روزنامه اطلاعات در روز بعد (جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷) با انتشار فوق‌العاده‌ای، با تیتربسیار درشت خبر " **تیرباران رهبران رژیم منفور شاه** " را به اطلاع مردم رسانده است.

ذیلاً جملاتی را از این فوق‌العاده نقل مینمائیم:

" نیمه شب دیشب، ۴ ژنرال عالی‌رتبه ارتش شاه که در قتل و کشتار مردم بیگناه مشارکت داشته‌اند، بر اساس حکم صادره دادگاه انقلابی تیرباران شدند ...

حکم اعدام این عده بر اساس رأی دادگاه ویژه انقلاب که در مقر کمیته امام تشکیل شده بود صادر شد و پس از تأیید امام **خمینی**،

به مرحله اجرا درآمد. جلسه دادگاه از صبح دیروز در محل دبیرستان شماره ۲ علوی تشکیل شد و تا ساعت ۷ بعد از ظهر ادامه یافت. این دادگاه برای بررسی کارنامه ۲۶ تن از مقامات برجسته رژیم سابق که اکنون در زندان کمیته امام بسر میبرند تشکیل شد. پس از پایان جلسه، اعضای دادگاه به حضور امام خمینی رفتند و امام، حکم اعدام چهار نفر از متهمین ردیف یکم را به حکم آیه شریفه "مفسدین فی الارض" تأیید کردند...

در صفحه دوم در همان فوق العاده تحت عنوان آخرین خبر چنین

میخوانیم:

" ۲۰ نفر دیگر محکوم به اعدام شده‌اند که حکم به تدریج در باره آنها اجرا میشود."

یعنی دادگاه ویژه انقلاب از حوالی ظهر روز پنجشنبه تا ساعت ۷ بعد از ظهر همان روز به ۲۶ پرونده رسیدگی نموده و ۲۴ نفر از آنها را به مجازات مرگ محکوم کرده بوده است!! خمینی تمام این اعدامها را تأیید نموده و تنها به علت اینکه آنوقت شب جمعه و زمان آزادی ارواح مردگان! و نیز مصادف با میلاد حضرت محمد و حضرت امام جعفر صادق بوده است، دستور میدهد که ۴ نفر متهمان ردیف اول را همان شب و بقیه را در شب شنبه شب تیرباران نمایند.

روزنامه اطلاعات مورخ شنبه ۲۸ بهمن در صفحه اول با تیتراژ درشت خبر داده است: امشب ۲۲ خائن دیگر اعدام یا مجازات میشوند."

اما، در ساعت ۵ بعد از ظهر همین روز یاسر عرفات، به همراه ۵۹ نفر بطور ناگهانی به تهران وارد شده و روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۲۹ بهمن خبر داده است که: با ورود عرفات اعدام محکومین به تعویق افتاد.

همه ما به دفعات مکرر و از قول مقامات عالیرتبه و مؤثق فلسطینی شنیده‌ایم که انقلاب اسلامی را هدیه‌ای میدانستند که آنان به

خمینی اعطاء کرده‌اند و آخرین بار معاون **ياسر عرفات** این واقیعت را در یک مصاحبه رسمی تکرار کرد و نیز رادیوی اسرائیل در تاریخ اول نوامبر ۱۹۹۸ (۱۰ آبان ۱۳۷۷) در برنامه خود به زبان فارسی چنین گفت:

... یک مقام بلندپایه فلسطین برای **دومین بار** طی شبانه‌روز اخیر سخنان روز جمعه **آیت‌الله خامنه‌ای** را محکوم دانست که طی آن **آقای ياسر عرفات** را فردی حقیر و خائن توصیف کرده و علیه توافق صلح اسرائیل و فلسطینیان سخن گفته بود.

مدیر کل دفتر ریاست حکومت خودگردانی - آقای طائب عبدالرحیم که از رادیو صوت فلسطین سخن میگفت از سران حکومت اسلامی ایران خواستار گردید از تحقیر حکومت خودگردان فلسطین که نماینده آرمانهای ملت فلسطین است دست بردارند.

آقای عبدالرحیم گفت: آیت‌الله خامنه‌ای و دیگر رهبران حکومت ایران باید همیشه بیاد داشته باشند که این ابوعمار، ياسر عرفات و دیگر فلسطینیان بودند که پیش از انقلاب آنها را زیر چتر حمایت خویش گرفتند و به آنها کمک رساندند...

اما آیا خوانندگان گرامی میدانید که یکی از دهها خدمت فلسطینی‌ها به خمینی ایجاد **جمعه سیاه** بوده است.

در دومین راه پیمائی بزرگ و یک میلیون نفری تهران، که در روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ انجام گردید (و در صف مقدم مردم تعداد زیادی از روحانیون بلندپایه و مبارز، استادان دانشگاه، رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی قرار داشتند) شعاری که از میان شرکت کنندگان جمعیت و بیشتر خطاب به تماشاگران در دو سوی خیابانهای مسیر ادا میشد این بود: **" فردا ژاله، یادت نره "** یعنی مرتباً از داخل این جمعیت عظیم از سایر مردم دعوت میشد که روز بعد از آن، در میتینگ و تظاهراتی که در میدان کوچک

ژاله برگزار میشود شرکت نمایند. آیا عجیب نبود؟ و همه تعجب میکردند که چگونه ممکن است این بحر عظیم را در کوزه‌ای جا داد!

میدان ژاله، که پیشاپیش و از چند روز قبل از آن تاریخ نامش به **میدان شهدا** تغییر داده شده بود، در آن زمان در وسطش باغچه‌ای دایره‌ای شکل با گلکاری وجود داشت که با دیوارچه‌ای نرده‌دار و کوتاه از سایر میدان جدا میشد و در بقیه میدان که مردم میتوانستند بایستند و به سخنرانی‌ها گوش بدهند وسعت چندانی وجود نداشت. چون بعد از انقلاب، خارجی‌ان و حتی اهالی شهرستانها که برای تماشای محل کشتار تاریخی ۱۷ شهریور به آن میدان میرفته‌اند، از دیدن آن محوطه کوچک و از اینکه آنجا را برای برگزاری یک میتینگ عظیم در نظر گرفته بودند دچار حیرت و تعجب میشدند، لذا تمام آن باغچه دایره‌ای شکل را برچیده و میدان را وسعت بخشیده و یک پارچه کرده‌اند تا اینکه بتوانند بگویند که مردم در این میدان بوده‌اند، در حالی که هنوز هم کوچک است.

راستی ای خواننده گرامی! آیا تعجب نمیکنی اگر بدانسی در این میدان که برای اولین بار و آخرین بار برای برگزاری یک میتینگ بزرگ یک میلیون نفری انتخاب شده بود، برخلاف راهپیمائی و میتینگ روز پیش حتی یک نفر از دعوت کنندگان و پیشوایان نهضت، حتی یک نفر آخوند یا یکی از رهبران درجه دوم و سوم جبهه ملی یا نهضت آزادی حضور نداشته است؟ آری حتی یک نفر از رهبران درجه دوم و سوم! چرا؟ آیا این امر به این علت نبوده است که آنان از سناریوی از پیش نوشته شده آگاهی داشته‌اند؟

در هر حال بعد از آن جنایت وحشتناک در **میدان ژاله**، در همان وقت در تهران شایع شد که سربازان فلسطینی شب قبل را در خانه شیخ یحیی نصیری که خود را علامه نوری لقب داده است بسر برده و از صبح

روز بعد با پوشیدن لباس سربازان ایرانی از آن خانه که تقریباً وصل به هیدان ژاله میباشد به میان مردم آمده و بعضی هم به پشت بامهای اطراف و مشرف به میدان رفته و هم به سوی سربازان واقعی و هم به طرف مردم تیراندازی کرده‌اند.

بعد از انقلاب تعدادی عکس از جریان آن فاجعه توسط جمهوری اسلامی منتشر شده است. هرگاه به همین عکسها نیز با دقت توجه شود، معلوم میگردد که آن شایعات بی‌اساس نبوده است، زیرا در اغلب آنها شخص دو نوع سرباز مشاهده مینماید، چند نفری (در بعضی از عکسها نشسته و در بعضی از عکسها ایستاده) در حال تیراندازی به مردم میباشند و تعدادی دیگر بدون اینکه تفنگهایشان را در حالت شلیک، حتی رو به هوا، در دست داشته باشند، با حالتی بهت زده، با تفنگ بر سر دست، مشغول تماشای تیرانداران هستند! مسلماً این دو حالت کاملاً متفاوت از یک صحنه خیلی بعید میباشد.

در هر حال، وقتی که شما انجام خدمتی را به یکنفر کارگر مزدور محول میکنید، آن کارگر بلافاصله پس از انجام آن خدمت و پایان کار نزد شما می‌آید تا مزد خود را دریافت کند و ما میدانیم که **یاسر عرفات** در بعد از ظهر ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، یعنی زمانی که فقط شش روز از پیروزی به اصطلاح انقلاب گذشته بود، برای دریافت مزد خود به تهران آمد. زیرا به مصداق این ضرب‌المثل عربی معتقد بوده است که :

و فی التأخیر آفات :

البته تمام خوانندگان گرامی میدانند که **یاسر عرفات** مستقیماً از فرودگاه به نزد خمینی برده شده است ولی آیا میدانند که وی در هنگام ورود به ایران در خواست کرده بود که وی را ابتدا به هیدان ژاله ببرند تا

وی شخصاً آنجا را ببیند و برای شهدای ۱۷ شهریور ادای احترام نماید. به همین جهت مسیر عبور وی را از خیابان ایران و طوری تعیین کردند که قبل از رسیدن به حضور خمینی، میدان ژاله را به وی نشان دهند. چرای این امر را باید خوانندگان گرامی حدس بزنند؟

اما جالب توجه خبری است که روزنامه اطلاعات مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۸، در صفحه ۱۱، نوشته است:

... هنگامی که عرفات و همراهانش به نزدیکی خیابان ایران رسیدند، گروهی از فلسطینی‌هایی که پیش از این به ایران آمده بودند [!؟]، به همراه جمعی از مجاهدان سرود "سَنَرَجَع یوماً الی یافا" روزی به یافا باز خواهیم گشت و "القدس رهرة المدائن" گل شهرها قدس است را خواندند.

کسی هم از این روزنامه و دیگران نپرسیده است که این گروه فلسطینی که پیش از این به ایران آمده بودند، چند نفر بوده‌اند، چه وقت و برای چه کارهایی به ایران آمده بوده‌اند؟

با تحقیقاتی که اینجانب شخصاً انجام داده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که تعداد چریکهای فلسطینی در ایران در حدود ۲۰۰ نفر بوده، هرچند برای انجام کشتار در هر میتینگ، چند نفری از آنان کفایت میکرده و حتی برای انجام جنایاتی از قبیل کشتن استاد کامران نجفات‌اللهی در روز ۵ دی‌ماه ۱۳۵۷، در تراس طبقه دوم ساختمان وزارت علوم در خیابان ویلا، که جمعی از استادان دانشگاه در آن زمان در آنجا تحصن اختیار کرده بودند، فقط یک نفر تیرانداز فلسطینی از پشت یک بام در چند ساختمان آنطرفتر کافی بوده است.

آیا خوانندگان گرامی میدانند که متعاقب این جنایت، انقلابیون اسلامی از اقدامات قانونی مقامات دولت وقت در مورد بررسی جنایت و

پیدا کردن قاتل جلوگیری کردند و حتی حاضر نشدند که جسد را در اختیار پزشکی قانونی قرار دهند تا در حضور پزشکان مورد اعتماد انقلابیون گلوله منجر به قتل را از بدن مقتول خارج سازند و نوع آن را و اینکه از چه اسلحه‌ای خارج شده است، تعیین نمایند.

ما میدانیم که **یاسر عرفات** در روز بعد از ورود به ایران درخواست کرده است که برای ادای احترام نسبت به شهدای انقلاب اسلامی به بهشت زهرا برود، روزنامه‌های وقت همگی در مورد تأثر شدید و گریه **یاسر عرفات** بر بالای قبر شهداء، در قطعه ۱۷ بهشت زهراء، مطالبی نوشته بودند و روزنامه کیهان مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ در صفحه ۹ نوشته است که **عرفات در بهشت زهرا از طرف چریکهای ایرانی و فلسطینی احاطه شده بوده است.**

عرفات دو جلسه کاملاً سری با خمینی داشته یکی در بدو ورود وی به ایران و دیگری از ساعت ۷ تا ۹ بعد از ظهر روز بعد که در آنها فقط مشاوران بسیار محرم و مورد اعتماد دو طرف شرکت داشته‌اند و در این جلسات سری راجع به حقوق‌الجنایات نقدی و ماهیانه‌ای که میبایست بعداً به اقساط طولانی به وی داده شود و گویا هنوز هم داده میشود توافق شده است.

در همین سفر **یاسر عرفات** به ایران، اعلام شد که ۵۹ نفر از سران بلند پایه فلسطین و محارم وی **به همراه او** به ایران آمده‌اند که یکی از آنها **جلال‌الدین فارسی** نام داشته که این شخص بنا بر نوشته روزنامه اطلاعات مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ (روز بعد از ورود **یاسر عرفات** به ایران) **"بزرگترین نقش را در تعلیم و آموزش انقلابیون ایرانی در اردوگاههای فلسطینی به عهده داشته است."**

مسئله این انقلابیون ایرانی که **جلال‌الدین فارسی**، بنا به نوشته روزنامه اطلاعات، بزرگترین نقش را در تعلیم و آموزش آنان در اردوگاههای فلسطین به عهده داشته است و گویا تعدادشان به چندین صد نفر میرسیده و مخارجشان را **قذافی** تأمین میکرده است، به نوبه خود در پیروزی انقلاب جمهوری اسلامی نقش بزرگی ایفاء کرده بودند، اما آیا کسی میداند که آنان چند نفر بوده‌اند و چه کارهایی را انجام داده‌اند؟

ظاهراً این **جلال‌الدین فارسی**، طبق توافقاتی محرمانه با **خمینی**، قرار بوده است که به پاداش آنهمه خدمات جنایتکارانه که به جمهوری اسلامی کرده بوده، به عنوان اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردد ولی **خمینی**، به این بهانه که وی **افغانی** میباشد و انتخابش به علت ایرانی‌الاصل نبودن طبق قانون منع شده است، از انجام این قول شانه خالی کرد.

چند روز بعد از وقوع فاجعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، فرمانداری نظامی اعلام کرد که: **آقای شیخ یحیی نصیری**، معروف به **علامه نسوری**، به اتهام تحریک مردم به آتش زدن بانکها و مؤسسات عمومی و فروشگاهها و سینماها و سایر اماکن دستگیر و زندانی شده است.

طبق اعلام فرمانداری نظامی، از خانه این شخص علاوه بر دستگاههای پلی‌کپی - اسنسیل - فتوکپی و ماشین تحریر مقداری سکه و طلا و جواهر و همچنین مبلغی پول نقد و تعدادی دفترچه پس‌انداز به نام دختران و پسران وی با موجودی‌های نسبتاً هنگفت به دست آمده بود. اما در آن تاریخ، هرگاه مأموران رسیدگی به جرائم و جنایات **یحیی نصیری**، خودشان به طرفداران انقلاب نیوسته بودند، مسلماً برای حفظ جان و از ترس انقلابیون دیگر جرئت رسیدگی به جرائم متسبب به این شخص و

روشن ساختن واقعیت امر و میزان دخالت چریکهای فلسطینی در آن فاجعه را در خود نمیدیده‌اند.

در هر حال، بعد از عزیمت **ياسر عرفات** از ایران، یعنی دوشنبه شب (۳۰ بهمن) چهار نفر دیگر از ژنرالهای ارتش ایران تیرباران شدند. تا آن روز صدها نفر از سران رژیم سابق توسط مأموران رژیم جدید زندانی شده بودند، که به علت نبودن معیار و قانون مشخص، احتمال اعدام همه آنان وجود داشته است و اکثر این متهمان، و حتی همان اولین محکومان به اعدام، که هنوز اعدام نشده بودند، یا خودشان با افراد متنفذی در رژیم جدید از سابق بستگی، دوستی، آشنائی و یا ارتباط داشته‌اند و یا در میان بستگان دور و نزدیک هر یک، که همگی برای نجات محکوم یا زندانی مربوط به خود به تلاشی خستگی‌ناپذیر افتاده بودند، بالاخره فردی پیدا می‌شده است که بطور مستقیم یا مع‌الواسطه با یکی از این آخوندان تازه به دوران رسیده و متنفذ ارتباط و آشنائی داشته باشد و با گریه و التماس و یا ارائه اسناد و اقامه دلالتی مبنی بر بیگناهی محکوم، وی را واسطه شفاعت قرار دهد.

ضمناً بسیاری از پیشوایان رژیم جدید و آیات عظام وقت، که هنوز در آن زمان قدرتی داشتند، با اعدام انقلابی، سریع و بدون محاکمه متهمان مخالف بودند و پیشنهاد محاکمه ظاهراً آبرومندی برای آنان را مینمودند.

در این شرایط، **خمینی** ظاهراً در اجرای قولی که قبل از انقلاب داده بود، مبنی بر اینکه پس از سرنگون ساختن رژیم سلطنتی به قم خواهد رفت و در آنجا به انجام امور مذهبی خواهد پرداخت، در تاریخ ۱۰ اسفند

۱۳۵۷ (۲ ربیع الثانی ۱۳۹۹ - ۱ مارس ۱۹۷۹) به قم عزیمت نموده و وانمود کرده است که قصد اقامت دائمی در آن شهر را دارد.

اما وی از اینکار هدفهای متعددی را دنبال میکرده که یکی از آنها اغفال همان سازمانهای فعال و مسلح شده سیاسی و امیدوار نگاه داشتن آنان بوده که به امید رسیدن به قدرت و یا حداقل سهم شدن در غنائم حاصله از انقلاب، در جهت مبارزه با رژیم سلطنتی و سرنگونی آن با او همکاری کرده بودند.

و بالاتر از آن اینکه وی، ۵ روز قبل از آن طی حکمی رسماً **صادق خلخالی** را به عنوان حاکم شرع تعیین کرده و مأمور کشتاری عظیم از رهبران درجه دوم و سوم رژیم سابق ساخته بوده است. متن آن حکم به شرح زیر میباشد:

بسمه تعالی

۲۶ ع [ربیع الاول] ۹۹ [۱۳] [۵ اسفند ۱۳۵۷ - ۲۴ فوریه ۱۹۷۹]

جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته بجناب عالی مأموریت داده میشود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل میشود، حضور بهم رساننده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنید.

[امضاء] روح الله الموسوی الخمینی

خمینی، علاوه بر آن، روز قبل از عزیمت به قم طی

یک اعلامیه ۱۴ ماده ای خط مشی دولت و وظائف و تکالیف دستگاههای

حکومتی را تعیین کرده بود که ماده ۱۲ آن به شرح زیر بود:

۱۲ - باید هرچه سریعتر به وضع جنایتکاران رژیم فاسد رسیدگی شود و در دادگاههای فوق العاده انقلابی مردمی علناً آنان را محاکمه کرده و به مجازات برسانیم تا مردم ستمدیده ما از وضع آنان مطلع شده و مطمئن شوند افرادی که آنان را در طول دوران سیاه استبداد اذیت و آزار کرده بودند، چگونه به سزای اعمال خود میرسند.

(روزنامه اطلاعات - مورخ ۹ اسفند ۱۳۵۷ - صفحه ۷)

با عزیمت **خمینی** به **قم**، **صادق خلخالی** رسماً به عنوان رئیس دادگاه ویژه انقلاب بکار پرداخت و هر روز تعداد جدیدی از کسانی را که در رژیم گذشته دارای مقام و ثروتی بوده‌اند به اعدام محکوم ساخت، که البته تمام این احکام میبایست قبل از اجراء به تصویب **خمینی** برسد. ولی دور بودن **خمینی** از **تهران** تأیید اعدامها را آسان و شفاعت را مشکل ساخته بود یعنی شفاعتگران متنفذ هر متهم یا محکوم به منظور ارائه اسناد و شرح بی‌گناهی آن شخص مجبور به عزیمت به **قم** بودند. و غالباً هم قبل از حرکت، با استفاده از حداکثر نفوذ خود، از **خلخالی** قول میگرفتند که تا مراجعت آنان اجرای حکم اعدام را، ولو اینکه به تأیید **خمینی** رسیده باشد، به تأخیر بیندازد.

این شفاعتگران و واسطه‌ها، پس از رسیدن به **قم** و کسب اجازه شرفیابی، معمولاً از **خمینی** میشنیدند که کار از کار گذشته و اجرای حکم به تأیید رسیده است. ولی این واسطه‌های متنفذ، که بسیاری از آنها، از جمله آیات به اصطلاح عظام وقت (که در همان **قم** بودند) و **آیت‌الله سید محمود طالقانی** (که حتی برای شفاعت نماینده خود را گسیل میداشته است) و **دکتر محمد حسین بهشتی** و ... ، که در آن زمان خود را بالاتر از **خمینی** میدانستند، با اصرار و خواهش و با ارائه اسناد متعدد مبنی بر بی‌گناهی محکوم، معمولاً فرمان لغو حکم اعدام را دریافت مینمودند و با شادمانی به سوی **تهران** روان میشدند اما همیشه هنگامی که این افراد به **تهران** میرسیدند، اطلاع می‌یافتند که **خلخالی** قبل از ورودشان حکم صادره را به مورد اجرا گذاشته است و همگان هم میدانند که دستور تسریع در اجرای حکم اعدام از بیت خود **خمینی** صادر میشده و یکی دیگر از دلایل

عزیمت وی به قم همین دور بودن از تهران و ایجاد مشکلات در راه شفاعتگران بوده است.

وضع زندانیان و محکومان به اعدام در شهرستانهای دور و نزدیک توسط حکام شرع ددمنش و درنده‌خو، که از طرف خمینی تعیین شده بودند، و شفاعتگران آنها نیز کم و بیش به همین صورت جریان داشته است.

ما همچنین میدانیم، به موجب فتوای همان خمینی، هر فردی که به علت افساد فی الارض و محاربه با خدا و امام زمان توسط حکام شرع دادگاههای انقلاب به اعدام محکوم شود، قتلش برای هر فرد مسلمان واجب کفائی تلقی میشود و ثواب حاصل از آن مانند کشتن یک کافر در جنگ با اسلام میباشد.

باز هم به موجب فتوای همان شخص نامسلمان نه تنها تمام اعضای فعال سازمانهای مخالف با خمینی، بلکه افراد متعصب و کاملاً معتقد به مرام آنها نیز همگی مفسد فی الارض و محارب با خدا و امام زمان تلقی میشده و واجب‌القتل به حساب می‌آمده‌اند.

با وجود این فتاوی صریح باز هم بقرار اطلاع پاسداران ایرانی از قتل این جوانان اکراه داشته‌اند(و دارند) و به همین جهت دژخیمان خمینی مجبور شده‌اند که برای اعدام مردان این سازمانها و گروهها، تروریستهای فلسطینی استخدام نمایند که هنوز هم به این خدمت خدایستدانه و اسلامی! اشتغال دارند.

اما برای اعدام دختران، حضرت‌اخمینی، علاوه بر فتوای بالا، فتوای جدید و عجیب دیگری هم صادر کرده‌اند. این فتوای عجیب (که به علت کثرت موارد اجراء امکان محرمانه نگهداشتن آن وجود نداشته

است و هم‌اکنون هم همگان از آن اطلاع دارند. (تقریباً به این مضمون بوده است که:

تمام دختران تا زمانی که هنوز باکره و گام‌نندیده هستند، اگر وفات یابند، ولو اینکه گناهی هم کرده باشند، حضرت فاطمه زهرا در آن دنیا از آنان شفاعت خواهد کرد و آنان را روانه بهشت خواهد نمود. و به این جهت از مجازات در جهنم معاف خواهند گردید. ولی اگر این دختران واجب‌القتل در همین دنیا از لذت هم‌خوابی با مرد برخوردار شده و باکرگی خود را از دست داده باشند، دیگر موجبی برای شفاعت حضرت زهرا وجود نخواهد داشت و آنان به مجازات الهی و استحقاقی خود در جهنم خواهند رسید!!

همینکه این فتوای انسانی و اسلامی! در جلسات محرمانه به اطلاع پاسداران مسلمان! و متعهد! رسیده است، تعداد زیادی از آنان داوطلبی خود را برای انجام این خدمت خداپسندانه! که دارای لذت فراوان دنیوی و اجر عظیم آخروی؟! بوده اعلام کرده‌اند. اما به داوطلبان این امر خیر و فی سبیل‌الله! اعلام شده است که شرط بغل‌خوابی هر پاسدار با هر دختر واجب‌القتل و ازاله بکارت از وی این است که آن پاسدار صبح روز بعد از کام‌گیری از آن دختر، اجرای حکم حاکم شرع را در مورد قتل وی به مرحله اجراء در آورد! و بهشت پر از حور را نیز برای خود تضمین نماید. بطوری که میدانیم **صادق خلخالی** در آن دوران شومتر از حال، به اکثر شهرهای ایران سفر کرده است و هر روز در زندانی و بازداشتگاهی، در شهری حضور می‌یافته و بنا بر فتوای خمینی، دستور قتل تمام اینقبیل افراد را میداده و روز بعد به زندان و بازداشتگاه دیگر در شهری دیگر میرفته است.

فتوای دیگر **خمینی** که مرتباً و بارها از طرف **صادق خلخالی** به عنوان دلیل قتل این افراد تکرار میشده، این بوده است که: قتل کسانی که با

ظن مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی بازداشت میشوند به مصلحت خودشان و به مصلحت اسلام میباشد. زیرا اگر اینان گناهکار نباشند و به ناحق کشته شوند، شهید تلقی شده! و مستقیماً به بهشت میروند! و اگر هم گناهکار باشند که قتلشان به نفع اسلام و جمهوری اسلامی خواهد بود.

حال، در آن شرایط اجتماعی وحشتناک و محیط پراختناق آن روزگار که هر پاسدار سیاه دل هم میتواند حتی بدون ترس از سرزنش و مؤاخذه، در کوچه و خیابان، هر فردی را که مایل بود به قتل برساند و افراد ملی‌گرا و غیرمذهبی، نظیر نویسنده این سطور، هر روز را با ترس و دلهره آغاز میکردند و شبها نیز در شرایطی که با موشک‌پرانی‌ها و بمبارانهای هواپیماهای عراقی امید و اطمینان زنده ماندن تا روز بعد را نداشتند، به رختخواب میرفتند، هر روز کارمندان تمام ادارات در نماز زورکی جماعتِ ظهر و عصر، و شاگردان تمام مدارس در دعای صبحگاهی مجبور بودند که برای امام دعا نمایند و بگویند: **خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار، از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای!!** و بر در و دیوارها نوشته بودند: **مخالفت با خمینی کفر است و کافر واجب‌القتل!! و یا اینکه: هر لحظه امام را دعا کنید!!**

همین خمینی، در شهریورماه ۱۳۶۷، درست مانند اینکه یک کشاورز دستوردرو کردن یک کرت گندم از مزرعه‌ای را به کارگران خود بدهد، با یک فتوای جنایتکارانه دستور قتل چند هزار نفر جوان را در تهران و چندین برابر آنان را در سر قاسر ایران صادر کرد.

با اینکه هیچ یک از این بیگناهان از بستگان دور یا نزدیک این نویسنده نبوده‌اند ولی چه کسی میتواند در هنگام شنیدن این داستان بی‌نهایت تأثرانگیز، از ابراز خشم و ریختن چند قطره اشک خودداری کند، مخصوصاً اگر بداند که بعد از صدور این فتوای وحشتناک و در زمانی که

هنوز اجرای آن جریان داشته و همزمان با مراسمی که دهها هزار نفر افراد خانواده‌های داغ‌دیده و بستگان آنان با چشمانی اشکبار برای یادبود و عزاداری عزیزان بیگناه خود ترتیب داده بودند، آن انسان‌نمای بی‌احساس و جنایتکار بیرحم در تمام ساعات در حال سرودن اشعار عاشقانه برای معشوقه روحانی؟! خود بوده و نیز در جلسات روزانه و ملاقاتهای محرمانه شبانه به سرگرمی‌های عارفانه؟! با این عروس بسیار زیبا اشتغال داشته است!

آری این خمینی، شپش‌پرور و مگس‌دوست! بی‌آنکه از فتوای وحشتناک و جنایت‌آمیز خود که در همان ایام برای قتل هزاران جوان بی‌گناه صادر کرده بود، کوچکترین ناراحتی داشته باشد، تنها در سه ماه آخر سال ۱۳۶۷، ۳۰ غزل و یک رباعی، که جمعاً ۲۰۲ بیت دارند! و همگی عاشقانه هستند برای معشوقه زیبای خود سروده است.

ما تعدادی از اییات مربوط به این غزلها را برای آشنائی خوانندگان گرامی با این اشعار عرفانی! در صفحات آینده نقل کرده‌ایم تا همگی به خوبی به صحت این گفتار در مورد یکی از صفات و خصوصیت‌های خمینی، پی ببرند و بر آن صحنه بگذارند که شنیدن اخبار مربوط به اعدام جوانان بیگناهی که خود دستور قتل آنان را داده بوده است آنچنان وی را به وجد می‌آورد و جذبات شور و اشتیاق به معشوق را در وی برمی‌انگیزد که بر سر ذوق می‌آمده، به غزلسرائی می‌نشسته و به عشقبازی عرفانی! می‌پرداخته است.

اولین سابقه از فعالیت سیاسی خمینی

بعد از آنکه توطئه سوء قصد به جان محمد رضا شاه پهلوی، در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (۴ فوریه ۱۹۴۹) به شکست انجامید، وقایع سیاسی

مهمی در ایران اتفاق افتاد. از جمله میتوان وقایع زیر را برشمرد که با موضوع مورد بحث ما میباشند:

۱۷ بهمن ۱۳۲۷ (۶ فوریه ۱۹۴۹) - آیت الله سید ابوالقاسم

کاشانی که در همان نیمه شب بعد از حادثه سوء قصد، طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت شده بود، در این روز به خرم آباد فرستاده شد و متعاقباً از آنجا به لبنان تبعید گردید.

۵ اسفند ۱۳۲۷ (۲۴ فوریه ۱۹۴۹) - در بعد از ظهر این روز

نمایندگان فراکسیونهای مجلس شورای ملی در دربار حضور یافته با **شاه** ملاقات کردند.

شاه در این اجتماع به نمایندگان مجلس شدیداً حمله نمود و اظهار داشت که: دولتها را شما می آورید و میبرید و گلوله آن را من میخورم. و در این رابطه در مورد لزوم تشکیل **مجلس مؤسسان** به منظور اصلاح اصل ۴۸ قانون اساسی و اعطای اختیارات بیشتری به **شاه** مطالبی بیان نمود.

۸ اسفند ۱۳۲۷ (۲۷ فوریه ۱۹۴۹) - رضا حکمت، رئیس مجلس

شورای ملی، در کاخ اختصاصی به حضور **شاه** رسید و نظر موافق مجلس شورای ملی را با تشکیل **مجلس مؤسسان** به عرض رسانید.

۹ اسفند ۱۳۲۷ (۲۸ فوریه ۱۹۴۹) - فرمان شاه خطاب به محمد

ساعد، نخست وزیر، جهت تشکیل مجلس مؤسسان صادر و ابلاغ گردید.

۳ فروردین ۱۳۲۸ (۲۳ مارس ۱۹۴۹) - سؤال زیر به امضای

خمینی و ۵ نفر دیگر از روحانیون قم از آیت الله حاجی آقا حسین بروجرودی به عمل آمده است:

محضر مقدس حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاجی

آقا حسین طباطبائی بروجرودی متع الله المسلمین بطول بقائه

چون منتشر است که راجع به تشکیل مجلس مؤسسان بین حضرت مستطاب عالی و بعضی اولیاء امور مذاکراتی شده و بالنتیجه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت فرموده‌اید - نظر به اینکه تشکیل مجلس مؤسسان مؤثر در مقدرات آینده کشور و مصالح دینی و ملی و اجتماعی است، بعلاوه حدود اختیارات نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته باشد، معلوم نیست، مستدعی است حقیقت این انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمائید. ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۶۸

**روح‌الله خرم‌آبادی - مرتضی حائری - سید محمد یزدی -
روح‌الله موسوی - محمد رضا الموسوی الکلبایگانی - فاضل
موحدی**

(مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی
- گرد آورنده: م. دهنوی - از انتشارات چاپخش - ۱۳۶۰ -
صفحات ۷)

بطوری که در ذیل سؤال بالا ملاحظه میشود، خمینی خود را **روح‌الله موسوی** نامیده، یعنی تنها نام خانوادگی **موسوی** را برای خود بکار برده است و چون این نام خانوادگی در چند مورد، در همین کتاب به مناسبت‌های مختلف، مورد استناد این نویسنده قرار گرفته است، از خوانندگان گرامی تقاضا دارد که به آن توجه داشته باشند.

اینک متن پاسخ **آیت‌الله بروجردی** به سؤال بالا:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اولاً: از علماء اعلام انتظار میرود در مواقعی که این قسم انتشارات مخالف واقع میشود، خودشان دفاع کنند. البته علاقمندی حقیر به حفظ دیانت و مصالح مملکت بر همه مشهود است، نهایت مقتضی نیست که هر اقدام گوشزد عامه شود.

ثانیاً: موقعی که فرمان همایونی منتشر شد، برای اینکه مبادا تغییراتی در مواد مربوطه به امور دینیّه داده شود، به وسیله اشخاص به **اعلیحضرت همایونی** تذکراتی مکرر داده‌ام تا آنکه **اخیراً جناب آقای وزیر کشور و آقای رفیع** از طرف **اعلیحضرت همایونی** ابلاغ نمودند که تنها در مواد مربوط به دیانت تصرفی نخواهد شد. معذک در تمام مجالسی که در اطراف این قضیه مذاکره شده که در بعضی آن مجالس عده‌ای از علماء اعلام حضور داشتند، کلمه‌ای که دلالت یا اشعار به موافقت در این موضوع داشته باشد، از حقیر صادر نشده، چگونه ممکن است در چنین امر مهمی اظهار نظر نمایم با آنکه اطراف آن روشن نیست.

[سید حسین طباطبائی بروجردی]

(همان - صفحه ۸)

۲۳ فروردین ۱۳۲۸ (۱۲ آوریل ۱۹۴۹) - دکتر مظفر بقائی

کرمانی عریضه سرگشاده‌ای را که خطاب به شاه نوشته بود، در مجلس شورای ملی قرائت نمود.

دکتر بقائی، در این عریضه، شاه را از عدم اجرای قوانین و تضييع حقوق مردم و تعطیل مطبوعات و مداخله مقامات نظامی در امور کشوری و تشکیل **مجلس مؤسسان** بر حذر داشت.

۳ اردیبهشت ۱۳۲۸ (۲۳ آوریل ۱۹۴۹) - انتخابات مجلس

مؤسسان علی‌رغم مخالفت‌هایی که صورت گرفته بود، انجام گردید و شاه در ساعت ده بامداد امروز، **مجلس مؤسسان** را در کاخ دادگستری افتتاح نمود.

۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۸ (۷ مه ۱۹۴۹) - مجلس مؤسسان، اصل

الحاقی به قانون اساسی را در مورد تشکیل **مجلس مؤسسان**، در هر زمان پس از تصویب مجلسین شورا و سنا و توشیح ملوکانه، تصویب کرد.

۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ (۸ مه ۱۹۴۹) - اصل ۴۸ قانون اساسی که تغییراتی در آن داده شده و به موجب آن تغییرات اختیار انحلال مجلسین شورا و سنا به شاه واگذار شده بود، به تصویب مجلس مؤسسان رسید.

۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸ (۱۰ مه ۱۹۴۹) - آخرین جلسه مجلس مؤسسان دوم در کاخ دادگستری تشکیل شد و به همین مناسبت از طرف نخست‌وزیر و رئیس مجلس مؤسسان بیاناتی ایراد شد.

شرکت در مبارزات مربوط به

ملی شدن صنعت نفت

هرگاه بعضی از خوانندگان گرامی، که در تهران سکونت دارند، و مایل به کسب آگاهی‌های بیشتری در مورد فعالیت‌های سیاسی خمینی، در دوران نهضت ملی ایران باشند، میتوانند به مسجد آیت‌الله کاشانی واقع در محله پامنار، در یکی از ساعاتی که نماز جماعت در آن اقامه میشود، مراجعه بفرمایند.

زیرا هنوز، بعد از نیم قرن، در بین نمازگزاران آن مسجد کسانی را خواهند یافت که در آن دوران در سنین جوانی بسر میبرده و در زمره پیروان و طرفداران آیت‌الله کاشانی بوده و در مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت فعالانه شرکت داشته‌اند.

هر یک از این افراد، به عنوان یک شاهد عینی بسیاری از فعالیت‌های خمینی را در آن ایام، با نام روح‌الله موسوی، که نام رسمی و

مکاتبه‌ای وی بوده است و یا با شهرت او، که **خمینی** باشد، به خاطر دارند و داستانهای در این مورد نقل مینمایند.

هر چند که داستانهای زیر مربوط به منابع دیگری میباشد ولی این نویسنده تأیید آنها را از تعدادی از انتقیل نمازگزاران نیز کسب کرده است.

الف - مبارزات شاه‌دوستانه به رهبری آیت‌الله کاشانی

خمینی در جریان نهضت ملی ایران و مبارزاتی که به ملی شدن صنعت نفت انجامید، به عنوان یکی از مریدان پر و پا قرص و هواداران سرسخت **آیت‌الله کاشانی** شرکت داشته است.

ما میدانیم که در آغاز در آن نهضت، **محمد مصدق** به عنوان رهبر سیاسی و **آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی** به عنوان رهبر مذهبی شناخته شده بودند و نیز **دکتر مظفر بقائی گرمانی** که خود از بوجود آورندگان آن نهضت بود، دومین فرد، بعد از **مصدق**، به حساب می‌آمد.

بعد از آنکه در جبهه ملی شکاف افتاد و تعدادی از هم‌زمان و متحدان اولیه **مصدق**، که **آیت‌الله کاشانی** و **دکتر مظفر بقائی** نیز در زمره آنان بودند، از او دوری جستند، این دو نفر به ترتیب به صورت رهبران مذهبی و سیاسی مخالفان **مصدق** درآمدند.

نویسنده این سطور **دکتر مظفر بقائی گرمانی** را از نزدیک و بخوبی میشناخت. وی نه تنها فردی مذهبی نبود و به هیچ آخوند و آیت‌اللهی هم اعتقاد نداشت، بلکه به هیچ یک از فرائض مذهبی حتی نماز و روزه نیز عمل نمیکرد و هر روز چند جامی هم عرق مینوشید. منظورم از

عرق معنای خاص آن، یعنی مشروبی میباشد که در ایران به این نام شهرت دارد و او از سایر مشروبات، از قبیل شراب، ویسکی، شاهپانی و غیره بیزار بود.

دکتر بقائی با وجود داشتن این خصوصیات که تمام دوستانش از آنها آگاهی داشتند، به اتحاد سیاسی خود با **آیت‌الله کاشانی** (تا آخر عمر وی در سال ۱۳۴۰ ش.) و دوستی با فرزندان و بستگان وی (تا وفات خودش، در اثر شکنجه، در زندان اوین در زمستان ۱۳۶۵) ادامه داده و به اینجهت تقریباً تمام مریدان و اطرافیان فعال او، از جمله **خمینی** را، به خوبی میشناخته است.

بنا بر گفتار **دکتر بقائی**، **خمینی** در دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت غالباً در تهران بسر میبرده و با قسمت اول نام خانوادگی خود که **موسوی** بوده، به **روح‌الله موسوی** شهرت داشته و یا مختصراً **آقای موسوی** نامیده میشده است. این **آقای موسوی** در برگزاری اغلب تظاهراتی که به دستور **آیت‌الله کاشانی** برگزار میشده، دارای نقشی بسیار فعال بوده و مثلاً در تظاهرات شاه‌دوستانه در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۳۱ که در خیابان کاخ انجام گردید، رهبری تظاهرات را به عهده داشته و اداره‌کننده اصلی آن تظاهرات بوده است.

در اینجا بی‌مناسبت نمیداند که داستان آن تظاهرات را به نقل از ستون اخبار روزنامه شاهد (شماره ۸۷ - مورخ ۱۰ اسفند ۱۳۳۱)، به استحضار خوانندگان گرامی برساند، که نام "**موسوی**" یعنی همین "**خمینی**" یا "**خمینی**" نیز، به صورت اداره‌کننده تظاهرات شاهپرستانه و نماینده **آیت‌الله کاشانی** در آن دیده میشود.

در هفته گذشته بر اثر انتشار شایعه اختلاف بین شاه و دولت -
آقای نخست‌وزیر مدت چهار ساعت در کاخ اختصاصی به حضور
شاه شرفیاب شدند.

از جریان مذاکرات متأسفانه هیچ اطلاعی به دست نیامد تا اینکه
 روز پنجشنبه صبح بدون اطلاع قبلی **شاه** برای مدت کوتاهی
 تصمیم به مسافرت میگیرند.

خبر مسافرت **شاه** دیروز ناگهان در شهر منتشر شد و شایعات
 گوناگونی در باره آن رواج یافت که باعث تهییج افکار شد. عدم
 اطلاع صحیح مردم از جریانات و وقایع پشت پرده بیش از هر چیز
 به این سوءتفاهم کمک مینمود.

بلافاصله پس از انتشار خبر مسافرت **شاه** به خارج از کشور فعالیت
 شدیدی بین نمایندگان مجلس شورای ملی و محافل سیاسی تهران
 شروع گردید، بطوری که بلافاصله از طرف رئیس مجلس نامه‌ای بجه
 این شرح به دربار ارسال شد:

هتن نامه رئیس مجلس:
به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

خبر مسافرت غیر مترقبه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موجب
 شگفتی و نگرانی فوق‌العاده قاطبه اهالی پایتخت شده و هیئت رئیسه
 مجلس شورای ملی با استحضار آقایان به عرض میرساند که در وضع
 کنونی به هیچوجه مصلحت و صواب نمیداند که اعلیحضرت
همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند، زیرا ممکن است در تمام
 کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید، به این لحاظ از پیشگاه
 همایونی استدعا میشود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و
 تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند.

رئیس مجلس شورای ملی
سید ابوالقاسم کاشانی

در خانه شاه

ساعت یازده صبح دیروز آقای دکتر مصدق به حضور اعلیحضرت شرفیاب میشوند و شاه به نخست‌وزیر اطلاع میدهند که بعد از ظهر تصمیم به مسافرت دارند.

در این شرفیابی آقای علاء، وزیر دربار، و حشمت‌الدوله والایبار نیز حضور داشتند و پس از مذاکراتی که به عمل می‌آید تصمیم گرفته میشود شورای سلطنت مرکب از شاهپور غلامرضا و آقایان دکتر مصدق و حسین علاء تشکیل گردد تا در غیاب اعلیحضرت عهده‌دار امور سلطنت باشد.

پس از این شرفیابی حضرت آیت‌الله بهبهانی و عده‌ای دیگر از محترمین و همچنین هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و مقارن ساعت یازده نیز آقایان وزیران در کاخ اختصاصی شرفیاب میشوند.

آقایان وزیران پس از انجام مراسم خداحافظی مقارن ساعت دوازده کاخ اختصاصی را ترک مینمایند. دیروز از موقعی که خبر مسافرت شاه در شهر منتشر میگردد، جمعیت برای اطلاع یافتن از جریان وقایع به طرف کاخ سلطنتی حرکت میکنند، بطوری که در ساعت یک بعد از ظهر عده‌ای قریب هزار نفر در مقابل کاخ اجتماع نموده و طی شعارهایی که میدادند، تقاضا داشتند شاه از مسافرت منصرف شوند.

و ساعت یک و نیم آیت‌الله بهبهانی هنگام خروج مصادف با جمعیت شده و اطلاع دادند که متأسفانه شاه تصمیم به مسافرت دارند و بعد از ظهر حرکت خواهند نمود. جمعیت از آیت‌الله تقاضا میکنند که مجدداً شرفیاب شوند. آیت‌الله ناچار به کاخ سلطنتی مراجعت مینمایند و تقاضای مردم را به عرض میرسانند.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر بر اثر تقاضای مردم، آقای علاء تصمیم میگیرند متن اعلامیه دربار را به وسیله میکروفن به اطلاع مردم برسانند ولی چون مصادف با اعتراض مردم شده، ناچار

مقارن ساعت سه بعد از ظهر، شاه در پشت در ورودی حضور یافته و خطاب به مردم بیاناتی به این شرح ایراد کردند.

هتن بیانات شاهنشاه

لازم است شخصاً چند کلمه‌ای با شما صحبت کنم با وجود اینکه کسالت مزاج از مدتها پیش مرا وادار به معالجه مینمود و قصد عزیمت برای این منظور داشتم و امروز نیز بنا بر تجویز اطباء، اول عازم زیارت [۱۴] و بعد معالجه بودم، حال که میبینم با رفتن من ممانعت میکنید، چاره‌ای نیست جز آنکه فعلاً مسافرت خود را به تأخیر اندازم.

پس از بیانات شاه مجدداً جمعیت تقاضا میکنند که اعلامیه‌ای رسماً از طرف دربار منتشر گردد.

از طرف وزارت دربار اعلامیه‌ای صادر میشود و طی آن اعلام میگردد: شاه بواسطه عارضه کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق، پس از زیارت اعتاب مقدسه به خارجه بنماید و چون این مسافرت موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبه مردم گردیده و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری خواهان انصراف از مسافرت شدند و چون شاه به رعایت افکار عامه اهمیت میدهند با سپاسگذاری و قدردانی از احساسات پاک مردم فعلاً از مسافرت انصراف حاصل نمودند.

وزیر دربار شاهنشاهی - حسین علاء

از ساعت سه بعد از ظهر ازدحام جمعیت در مقابل کاخ به حد اعلی میرسد، بطوری که عبور و مرور در خیابان کاخ بطور کلی قطع و اولین حادثه که منجر به تیراندازی گردید روی داد. بدین ترتیب: ساعت سه و پنجاه دقیقه بعد از ظهر عده‌ای از متظاهرين از برابر کاخ عبور کرده و به عنوان استمداد [؟] به طرف منزل نخست وزیر حرکت میکنند ولی در ابتدای در شمالی کاخ مصادف با جلوگیری

مأمورین انتظامی شده و از طرف مأمورین به سوی جمعیت تیراندازی میشود و در نتیجه یک نفر به سختی مجروح میشود که بعداً اطلاع داده شد فوت نموده است و سه نفر دیگر نیز مجروح و جمعیت متفرق شدند و به این ترتیب اولین حادثه تظاهرات دیروز خاتمه یافت.

پس از وقوع حادثه مذکور آقای مهندس رضوی، نایب رئیس مجلس در منزل آیت الله کاشانی حضور یافته و جریان تظاهرات در برابر منزل نخست‌وزیر را به ایشان اطلاع میدهند و تقاضا مینمایند اعلامیه‌ای صادر نمایند تا از بروز هرج و مرج جلوگیری شود.

بلافاصله از طرف آیت الله اعلامیه‌ای منتشر و به وسیله آقای هوسوی بدین شرح در برابر منزل نخست‌وزیر منتشر میشود:
برادران عزیز: مسموع شد عده‌ای به در خانه جناب آقای دکتر مصدق حمله نموده‌اند، خواهشمند است متفرق شوید و از تعرض خودداری نمائید.

بیانات مجدد شاه

ساعت چهار و نیم مجدداً جمعیت در برابر کاخ سلطنتی ازدحام نموده و تقاضا می‌نمایند بار دیگر شاه شخصاً نطقی ایراد نماید. در نتیجه شاه به پشت در ورودی کاخ آمده و بیاناتی به شرح زیر ایراد کردند:

همانطور که قبلاً به شما اطلاع دادم، منم مجبورم خواسته شما مردم ایران را قبول کنم. اگر شما نمیگذارید و مایل نیستید که من برای معالجه حرکت کنم منم بنا به میل شما از این مسافرت منصرف گردیده‌ام.

... عصر دیروز جلسه فوق‌العاده خصوصی مجلس شورای ملی تشکیل یافت تا به جریان رسیدگی نماید. ساعت ۹ بعد از ظهر نیز شاه به وسیله رادیو تهران پیامی خطاب به ملت ایران ایراد نمودند و طی آن انصراف خود را از مسافرت مجدداً به اطلاع عموم

رسانیدند و تقاضا نمودند عموم طبقات در حفظ نظم و آرامش کوشا
باشند.

ب - فعالیت‌های شاه دوستانه در واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

طرفداران **آیت‌الله کاشانی** که واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۲۸ را قیامی ملی
میدانند، همواره به شرکت خود در آن تظاهرات افتخار کرده و هرگز آن را
تکذیب ننموده‌اند و طرفداران **مصدق** نیز که از آن واقعه به عنوان کودتا بر
علیه دولت ملی وقت یاد مینمایند، با اعتراف به شرکت طرفداران **آیت‌الله
کاشانی** در **تظاهرات شاه‌دوستانه** آن روز، آن را یک نمونه از اقدامات ضد
ملی **آیت‌الله کاشانی** دانسته‌اند.

اما آنچه که هنوز بسیاری از مردم ایران از آن آگاهی ندارند این
است که **خمینی**، یعنی همان **حجت‌الاسلام روح‌الله موسوی**، در تظاهرات
روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران، به صورت یک سرده در میان طرفداران
آیت‌الله کاشانی شرکت داشته و اداره تظاهرات و هم‌آهنگ کردن شعارهای
آنان را عهده‌دار بوده است.

مطلب زیر هم که در این رابطه از صفحه ۸۱ کتاب:

Hostage to Khomeini By Robert Dreyfuss
از انتشارات:

New Benjamin Franklin House
Publishing Company - New York - 1980

اقتباس و توسط نویسنده این سطور ترجمه شده است قابل توجه

میباشد:

... اما انقلاب واقعی بر علیه مصدق، تصمیمی است که قبلاً توسط رؤسای سازمانهای مخفی آمریکا، انگلستان و اسرائیل و هیئت‌های مدیره شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی اتخاذ شده بود. مختصر وجوه پرداختی توسط آنان بود که بودجه تشکیل گروه‌های تظاهرکننده را تأمین کرد و نیز این آیت‌الله کاشانی بود که این گروه‌ها را بیرون فرستاد. در حدود -/۵,۰۰۰ نفر و یا بیشتر شرکت‌کننده که فریاد **جاوید شاه** سر میدهند، یک ملای گمنام هم حضور دارد که **نامش روح‌الله خمینی میباشد.** این یکی از شوخی‌های جالب توجه تاریخ است که مردی که مسئولیت سرنگونی شاه را در ۱۹۷۹ به عهده داشته، در ۲۵ سال پیش از آن خودش مأموری مزدور (Paid agent) در میان نیروهای شاه‌پرست بوده است...

ج - میزان احترام و ارزش علمی و مذهبی خمینی در مقایسه با سایر اطرافیان معمم آیت‌الله کاشانی

چون **دکتر مظفر بقائی** چندین بار ضمن صحبت‌های خود در مورد گذشته **خمینی** و همکاری وی با **آیت‌الله کاشانی**، اظهار داشته بود که **خمینی** از نظر تقدم و تأخر در میان افراد معمم و روحانیونی که در اطراف **آیت‌الله کاشانی** بودند، نفر هفتم یا هشتم بشمار میرفته است، لذا روزی از وی در این مورد و نحوه این ارزشیابی پرسش نمودم و پاسخ **دکتر بقائی** به این نویسنده تقریباً به این مضمون بود:

آیت‌الله کاشانی در سالن بزرگ مسجد خود، که آن را در محله پامناز نزدیک منزل خود ساخته بود، علاوه بر اقامه نمازهای یومیه به امامت خود، مراسم مربوط به اغلب جشنها و سوگواریهای مهم مذهبی و سیاسی را نیز برگزار میکرد.

من [دکتر بقائی] هم در اغلب این جشنها و مراسم، یا بنا به دعوت خود آیت‌الله و یا بنا به وظیفه سیاسی و ملی و گاهی هم به اکراه و اجبار شرکت میکردم.

رسم آیت‌الله کاشانی [که شاید در بین تمام روحانیون هم مرسوم باشد] این بود که نزدیک به در ورودی اصلی، پشت به دیوار و به نحوی مینشست که دست راست او به طرف داخل سالن قرار داشت و دیگرجائی برای کسی که بتواند در طرف چپ، یعنی بالادست، او بنشیند وجود نداشت.

مردم عادی، که معمولاً از درهای ورودی دیگر، به آن سالن راهنمایی میشدند با فاصله‌ای که بیش از یک متر بود، همگی رو به روی آیت‌الله می‌نشستند ولی افراد سرشناس و کسانی که از نظر آیت‌الله دارای ارزش و احترام بودند، یک یک پس از ورود در طرف راست آیت‌الله، یعنی پشت به دیوار و رو به مردم، قرار میگرفتند. اما ترتیب نشستن و قرار گرفتن آنان به میل خودشان نبود.

یعنی هر یک از این قبیل افراد با راهنمایی مستخدمانی که مأمور این کار بودند، از همان در ورودی که آیت‌الله در کنار آن نشسته بود وارد سالن میشدند و آیت‌الله پس از ورود هر یک به احترام وی و جهت احوالپرسی و خوش آمد گوئی از جای خود بلند میشد و طبعاً تمام کسانی هم که در طرف راست آیت‌الله نشسته بودند، خواه نا خواه به تبعیت از وی از جای برمیخاستند و می‌ایستادند. در این زمان، آیت‌الله، با دست راست خود، تازه‌وارد را دعوت به نشستن در طرف راست خود مینموده، ولی این اشاره دست بی حساب و بی منظور صورت نمیگرفته است، بلکه به نقطه و محل معینی اشاره میشده و جانی را به تازه‌وارد نشان میداده که در فاصله او تا آیت‌الله افرادی محترمتر از تازه‌وارد (البته از نظر آیت‌الله) قرار داشتند ولی خود تازه‌وارد نسبت به سایر کسانی که در طرف دیگر او جای میگرفتند با ارزشتر و محترمتر محسوب میشده است.

عکسهائی که از این قبیل مراسم گرفته شده است، هم‌اکنون در خانواده آیت‌الله کاشانی و نزد بعضی دیگر از سایر کسانی که در آن مراسم حضور داشته‌اند، موجود میباشد و من [یعنی دکتر بقائی] هم تعدادی از آنها را، مربوط به مراسمی که خودم در آنها

شرکت داشتیم و در آنها در کنار **آیت‌الله کاشانی** نشسته بودم در اختیار دارم. این عکسها را خود **آیت‌الله** چندی بعد از پابان مراسم مربوط به آنها برآیم فرستاده است.

در بعضی از آن عکسها **خمینی** هم دیده میشود و شخص میتواند با مراجعه به آن عکسها و مقایسه آنها با یکدیگر (در مورد افرادی که در بعضی از عکسها حضور ندارند) دریابد که وی در بین اطرافیان **آیت‌الله کاشانی** نفر چندم به حساب می‌آمده است و چه افرادی بر او مقدم بوده‌اند؟ و اینکه من [دکتر بقائی]، **خمینی** را به عنوان نفر هفتم یا هشتم محسوب داشته‌ام این است که شش نفر بطور قطع (و در هر یک از عکسهائی که هستند) همیشه بالاتر از **خمینی** قرار دارند ولی نفر هفتم گاهی قبل از **خمینی** و گاهی هم بعد از وی نشسته است.

یکی از روحانیونی که در آن زمان در بین اطرافیان **آیت‌الله کاشانی**، مقدم بر **خمینی**، میشسته، پدر زن وی به نام **حجت‌الاسلام میرزا محمد تقی ثقفی** بوده، که در همان محله پانار سکونت داشته است. **حجت‌الاسلام ثقفی**، (متولد آذرماه ۱۲۷۴ - جمادی‌الثانی ۱۳۱۳) که فقط حدود ۵ سال از **خمینی** بزرگتر بوده، پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تهران، برای ادامه تحصیلات مذهبی در سال ۱۳۰۲ ش. به اتفاق اعضای خانواده خود به قم رفته و تا سال ۱۳۰۹ ش. در آن شهر اقامت داشته و **خمینی** در سال ۱۳۰۸ ش. با دختر او به نام **خدیجه** ازدواج کرده است. وی، که در قم در زمرة تقریرنویسان **آیت‌الله حائری** بوده، تقریرات نکاح از آن **آیت‌الله** را به چاپ رسانده و تألیفات دیگری هم داشته و بعلاوه اشعار، قصائد، مدایح و مراثی فراوانی در مورد اهل بیت **محمد بن عبدالله** سروده است و از همه بالاتر وی بر خلاف **خمینی** که از هیچکس اجازه اجتهاد نداشته، در همان مدت اقامت در قم موفق شده است که از

آیت‌الله عبدالکریم حائری و با خط خود این شخص، اجازه اجتهاد دریافت کند.

با این ترتیب در مورد تقدم حجت‌الاسلام ثقفی بر خمینی جای تردید وجود نداشته است.

در اینجا بد نیست که بطور معترضه این مطلب را نیز به استحضار خوانندگان گرامی برساند که حجت‌الاسلام ثقفی، مانند بسیاری از روحانیون دیگر با قسمتی از پولهایی که با رنج و مشقت فراوان! و با زحمت و عرق ریزی! به دست آورده بود، در زمان حیات خود برای هر یک از فرزندان خود خانه‌ای خریداری کرده و آن را پس از مبله ساختن و مجهز نمودن با اثاثه ضروری در اختیار هر یک از آنان قرار داده بود، که یکی از آنها هم، در همان محله پامنار سهم خدیجه خانم، همسر خمینی، شده است و این همان خانه‌ای میباشد که نادر نادرپور در مصاحبه با بنیاد مطالعات ایران به شرح زیر در مورد آن سخن گفته است:

... من سالهای دراز بوده و هست که با برادر خانم آقای خمینی، دکتر رضا ثقفی، دوستی قدیمی داشتیم و او از دوستان من بود که اتفاقاً از یکی دو سال پیش از ۱۳۴۲ با هم یک جلسات هفتگی داشتیم. البته منظور از جلسات هفتگی جلسات سیاسی نبود، دوره‌های دوستانه، و این دوره‌های دوستانه در منزلی در پامنار تشکیل میشد که این منزل در واقع منزلی بود که از سوی خانم آقای خمینی به عنوان جهاز متعلق میشد به خود آقای خمینی. و چون او معمولاً وقتی هم [به تهران] می‌آمد در آن خانه اقامت نمیکرد، بنا بر این ما هفته‌ای یک بار چند نفری بودیم که آنجا جمع میشدیم...

(ماهیانه پر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر - شماره ۱۷۱ - فروردین ۱۳۷۹

- صفحه ۳۶ - به نقل از تاریخ شفاهی، بنیاد مطالعات ایران)

باز هم در اینجا لازم به تذکر میداند که اگر خمینی از چند سال قبل از اولین بازداشت و زندانی شدن خود، در سال ۱۳۴۱، سرگرمی‌های دیگری؟! در تهران داشته و در هنگام آمدن به این شهر در جای دیگری اقامت مینموده است، در دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت، که در هر هفته چند روز در تهران بسر میبرد، در همین خانه سکونت میکرده است.

۴ – دوران کهنسالی از حدود ۶۰ سالگی به بعد

فوت آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی

در سال ۱۳۴۰ دو واقعه مهم، در ارتباط با وضع خمینی، روی داده و دو مانع بزرگ موجود در مقابل تندروی‌های سیاسی وی را از پیش پایش بر داشته و دست او را در انجام ماجراجویی‌های پرهیاهو و مخالفت‌آمیز با شاه و دولتهای وقت باز گذاشته است.

اولین واقعه فوت آیت‌الله بروجردی در تاریخ ۱۰ فروردین (۳۰

مارس ۱۹۶۱) و دومین آن فوت آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۲۲ اسفند (۱۳

مارچ ۱۹۶۲) بود.

بطوری که میدانیم، آیت‌الله بروجردی، که به صورت مرجع

بی‌رقیب تقلید شیعیان در آمده بود، با تندروی‌های بی‌ادبانه و اقدامات

مخالفت‌آمیز علنی با شاه و دولت مخالفت میورزیده و از انجام آنها به

شدت جلوگیری میکرده و این روش با طبع سرکش و روحیه ماجراجو و ناسازگار **خمینی** در تضاد بوده است.

در زمان **آیت‌الله بروجردی**، **خمینی** به همراه چند نفر از همفکران خود، موافقت **آیت‌الله بروجردی** را با انجام اقداماتی که آنها را اصلاحات در حوزه میدانسته، جلب کرده بوده ولی بعداً آن **آیت‌الله** متوجه معایب آن اقدامات شده و انجام آنها را به مصلحت ندانسته است.

متعاقب خودداری **آیت‌الله بروجردی** از انجام اقدامات پیشنهادی **خمینی** و دیگران، این افراد با **آیت‌الله** مخالف شده‌اند ولی چون هیچکدامشان از ترس مردم جرئت مخالفت علنی با او را نداشته‌اند، به ناچار به انزوا و گوشه‌نشینی روی آورده‌اند.

علی دوانی در این مورد چنین نوشته است:

گوشه‌گیری امام خمینی قدس سره - بعد از این ماجرا [مخالفت **آیت‌الله بروجردی** با اصلاحات پیشنهادی **خمینی** و دیگران] **امام خمینی** هم لب فرو بست و گوشه‌گیری انتخاب کرد. اگر درسی میگفت در خانه بود و اگر در جایی مجلسی بود کمتر شرکت میکرد.

در بیرون هم کمتر کسی ایشان را میدید. به عبارت دیگر آن همه شور و احساسات یکباره فروکش نمود.

معمولاً ایشان با چند تن از دوستانش ... غروب می‌آمدند به مقبره **آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری** و همینکه اذان مغرب گفته میشد، نماز مغرب را به انفراد می‌خواندند و حدود بیست دقیقه گفتگو میکردند که شنیدم احوالپرسی و اوضاع روز بوده و سپس **امام** از همان در مقبره خداحافظی میکرد و تنها و بعضی اوقات با فرزندش **مرحوم حاج آقا مصطفی** راهی منزل میشدند. شبهای جمعه هم به حرم می‌آمدند و پس از زیارت به خانه می‌رفتند ...

(زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع **آیت‌الله بروجردی** - تألیف **علی دوانی** -

چاپ دوم - ۱۳۷۱ - نشر مطهر - صفحات ۳۱۲/۱۳)

آیت‌الله حسینعلی منتظری در مورد تعیین مرجعیت تقلید، بعد از فوت آیت‌الله بروجردی چنین گفته است:

تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی - پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از علماء پخش گردید در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله مرعشی نجفی بودند ولی بسیاری از خواص به آیت‌الله خمینی نظر داشتند. ما نظرم‌ان به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح‌المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از اینکه رساله‌شان چاپ شود.

یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی. منزل ایشان در بازارچه بود. مردم زیادی آنجا اجتماع کرده بودند و ایشان را با دستجات زیادی آوردند برای فاتحه آیت‌الله بروجردی. کوچه‌ها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس.

ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت‌الله خمینی. نماز مغرب و عشاء را با ایشان خواندم و حدود یکساعت و نیم نشستیم با ایشان درد دل کردیم و راجع به فوت آیت‌الله بروجردی و مسائل آن روز با ایشان صحبت کردیم **حتی یک نفر نیامد آنجا سر جز خدا** من راجع به مرجعیت با ایشان صحبت می‌کردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است. مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت‌الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت‌الله حکیم را ندیده‌ام ولی اگر آیت‌الله حکیم فقط همین مستمسک (العروه الوثقی) باشد، چیز مهمی نیست. به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی‌آمد!...]...

(خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۹۲)

به موجب رسمی که در حوزه‌های مذهبی معمول است، در هر زمان که یک مرجع تقلید وفات می‌یابد، اجتماع مقلدان مرجع متوفی و

سایر مردم در خانه **آیت‌الله دیگری** که کاندیدای مرجعیت می‌باشد، به منزله نوعی بیعت با وی بشمار می‌رود و مهمترین نشانه‌ای است که مردم او را اعلم و اعدل تشخیص داده و به عنوان مرجع تقلید خود انتخاب کرده‌اند. در متن بالا، این اعتراف **آیت‌الله منتظری** جالب توجه می‌باشد که وی در صبح روز بعد از فوت **آیت‌الله بروجردی**، ابتدا در مراسم انتخاب **آیت‌الله گلپایگانی** به عنوان مرجع تقلید جدید، در منزل وی شرکت، و در حقیقت با آن آیت‌الله بیعت، کرده ولی بعد، در شب آن روز، صرفاً برای دیدار از **خمینی** و مذاکره با وی راجع به فوت **آیت‌الله بروجردی** و مسائل روز به نزد **خمینی** رفته است.

با وجود این در همان متن می‌بینیم که **آیت‌الله منتظری** گفته است: "بسیاری از خواص به **آیت‌الله خمینی نظر داشتند.**" و ما میدانیم که منظور او از خواص همان چند نفری می‌باشند که از معاشران، دوستان نزدیک و یا شاگردان **خمینی** بوده‌اند که هیچکدامشان هم حتی یک نفر، آری حتی یک نفر به منزل **خمینی**، مراجعه نکرده‌است.

با این حال، به جرئت میتوان گفت که وفات **آیت‌الله بروجردی** برای **خمینی** موهبتی بزرگ محسوب می‌شده است.

اما بعد از وفات **آیت‌الله بروجردی** هنوز یک مشکل بزرگ دیگر در مقابل **خمینی** وجود داشته و آن **آیت‌الله کاشانی** بوده که **خمینی**، نیز خود را در زمره پیروان و ارادتمندان وی به حساب می‌آورده است. در آن زمان، همانطور که **آیت‌الله بروجردی** مرجع بی‌رقیب تقلید شیعیان به شمار میرفته، **آیت‌الله کاشانی** نیز بزرگترین و مشهورترین فرد روحانی بوده که به سیاست روی آورده بوده و مریدان و پیروان فراوانی در بین مسجدیها و مذهبی‌ها داشته است.

خمینی، در آغاز، جهت مبارزه مستقل خود، به حمایت همین پیروان و مریدان نیاز داشته، که گوششان به دهان **آیت‌الله کاشانی** دوخته بوده و تا پایان حیات آن **آیت‌الله** کمتر این امکان وجود داشته است که کسی از بین مریدان وی بتواند قد علم کند و به صورت یکی از رقیبان او در آید.

با توجه به این مراتب، سال ۱۳۴۱ در حالی آغاز گردیده که این دو مانع بزرگ، دیگر در مقابل **خمینی**، وجود نداشته و او بدون آقا بالاسر، با خیال راحت میتواند است به هر نحو که بخواهد اقدام نماید، البته نه به عنوان مرجع تقلید شیعیان که **هیچکس وی را در آن مقام قبول نداشته** - بلکه به عنوان یک روحانی سیاسی مبارز و به منظور تهیه مقدماتی که شاید نهایتاً به احراز مقامی نظیر **آیت‌الله کاشانی** ختم گردد.

مجتهد نبودن خمینی

الف - نداشتن معلومات لازم

مقدمه:

لزوم تسلط به زبان عربی برای هر مجتهد

دین اسلام دینی است عربی و کتاب دینی اسلام، یعنی قرآن، نیز به زبان عربی نوشته شده است و تمام منابع مهم و اولیه دین اسلام همگی به زبان عربی میباشند. به اینجهت هیچکس نمیتواند بدون تسلط به زبان عربی ادعای اجتهاد در این دین را بنماید.

در لغت نامه دهخدا، ضمن تعریف کلمه **مجتهد** چنین نوشته

شده است :

مقدمت اجتهاد - علم عربیت، معانی و بیان، منطق، علم

درایه الحدیث، اصول و کتب فقهیه استدلالیه، اخبار و آیات مربوط به احکام است که سرانجام موجب حصول ملکه شود که بتواند ردالفروع علی الاصول کرده و مسائل را دریابد.

آری وقتی که **علم عربیت** یعنی زبان عربی اولین درس برای هر

طلبة علوم دینی در نظر گرفته شده است، پس کسی که به زبان عربی مسلط

نباشد و نتواند به این زبان مکالمه نماید و مکتوباتی را که به این زبان

میباشد بخواند و بفهمد، نمیتواند ادعا کند که:

” به علم کتاب و وجوه معانی آن و علم سنت و طرق و متون و وجوه معانی آن احاطه دارد و در قیاس دارای اصابت رأی میباشد. ”
 با توجه به مراتب بالا، پیشوایان مذهب تشیع، و یا به اصطلاح خودشان علمای اسلام، همگی بر این اعتقاد هستند که زبان عربی به منزله الفبای روحانیت بشمار میرود. یعنی لزوم یادگیری این زبان برای طلاب علوم دینی در مراکز مذهبی مانند یادگیری چهار عمل اصلی برای دانش‌آموزی است که نهایتاً قصد دریافت مدرک دیپلم یا لیسانس در علوم ریاضی را دارد

ندانستن زبان عربی توسط خمینی

در آخرین هفته‌های عمر رژیم پادشاهی، و مقارن با همان ایامی که بسیاری از مردم تصویر نامیون خمینی را در ماه میدیدند! و یک تار مو از ریش او را در داخل هر قرآنی که در اختیار داشتند در محل **سوره یس** (یاسین) مشاهده میکردند! انواع صفات نیک و خصوصیات عالی راجع به **خمینی** نیز در میان مردم ایران دهان به دهان میگشت، مثلاً اکثر مردم بر این اعتقاد بودند که **وی میتواند به ۸ زبان زنده دنیا، مانند زبان مادری خود، تکلم نماید، اما هنوز بیش از چند روز از پیروزی انقلاب نگذشته بود** که مردم ایران دریافتند که **حضرت خمینی**، با اینکه در حدود پانزده سال پیش از آن در عراق بسر میبرده، باز هم **نه قادر است که به زبان عربی صحبت کند و نه میتواند آن زبان را بفهمد.**

این امر زمانی اتفاق افتاد که **یاسر عرفات** در ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ برای دریافت مزد خدماتی که فلسطینی‌ها در

جهت پیروزی انقلاب شوم اسلامی انجام داده بودند به تهران وارد شد و مستقیماً به حضور **حضرت خمینی شرفیاب** گردید. در این ملاقات و ملاقاتهای بعدی، که بعضی از آنها مستقیماً از تلویزیون ایران پخش گردید، همواره یک نفر مترجم حضور داشت و بعد از هر دفعه که **یاسر عرفات** به سخن گفتن میپرداخت، حتی زمانی که سخن **عرفات** در یک یا دو کلمه خلاصه میشد، تمام ژستها، حرکات و نگاههای **خمینی** به **یاسر عرفات** و مترجم، همگی مؤید این مطلب بود که وی زبان عربی نمی‌فهمد. به عبارت دیگر مردم ایران از چشم دوختن **خمینی** به دهان مترجم دریافتند که **خمینی** از آن سخنان، هیچ نفهمیده و نیز از پاسخهای **خمینی** به **عرفات** که همگی به زبان فارسی بود، متوجه شدند که وی قادر به سخن‌گویی به زبان عربی هم نمیباشد.

روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ در صفحه ۱۰ به منظور توجیه این امر در کنار یکی از عکسهای ملاقات **خمینی** و **عرفات** چنین نوشته است:

امام خمینی با آنکه به زبان عربی تسلط کامل دارد و به این زبان کتابهایی نیز نوشته است، اما برای اینکه ملیت ایرانی زنده و پایدار باشد، گفت و گوهای خود با **یاسر عرفات** را به زبان فارسی ادامه داد.

واقعاً آیا دروغی از این بالاتر در مورد **خمینی** میشد گفت؟

خمینی و علاقه به زنده نگهداشتن زبان فارسی و ملیت ایرانی!

عده‌ای هم گمان کردند که شاید **خمینی** با زبان عربی به لهجه

فلسطینی آشنائی نداشته است ولی همینکه چند مرتبه از زبان خود **خمینی**

در چند مصاحبه شنیدند که وی در روزهای آخر توقف خود در عراق، نامه

ماشین شده واصله از "سازمان امن عراق" در مورد منع فعالیت‌های

سیاسی‌اش در آن کشور را به سید محمود دعائی داده بوده است تا برایش ترجمه نماید، و بعداً نیز آگاهی یافتند که دعائی نه تنها در آن روزها بلکه در تمام مدتی که خمینی به صورت تبعید در نجف بسر میبرده، در مواقع لازم به عنوان مترجم زبان عربی در خدمت او بوده و نیز کلیه نامه‌هایی را که به این زبان از مقامات دولتی عراق و سایر افراد و سازمانهای این کشور و یا سایر کشورهای عربی برای خمینی میرسیده برای وی ترجمه و پاسخ آنها را تهیه میکرده است، دیگر در مورد بی‌اطلاعی وی از زبان عربی تردیدی برایشان باقی نماند، زیرا نامه‌ی واصله از "سازمان امن عراق" ماشین‌شده و خوش‌خط بوده و مأموران دولتی آن کشور نیز عربی را با لهجه عراقی صحبت میکرده‌اند.

در اینجا بد نیست که بطور نمونه به یکی از چند اعتراف خمینی در این مورد، که آن را ضمن شرح آخرین روزهای توقف خود در عراق بعمل آورده است، توجه فرمائید:

'... کم کم از بغداد یک وقت رئیس امن [سازمان امنیت] آمد، او آدم ملایمی بود و صحبت‌هایش هم همه تعارف بود و اینکه شما هر کاری بخواهید بکنید مانعی ندارد و هر عملی انجام بدهید مانعی ندارد و فلان. ایشان رفت و بعد از چند روز یک نفری دیگری آمد که گفتند او مقدم است بر آن رئیس امن، ایشان به طور رسمی به ما گفت که ما چون یک معاهداتی، تعهداتی با دولت ایران داریم، از این جهت نمی‌توانیم تحمل کنیم که شما اینجا فعالیت میکنید... من به او گفتم که این یک تکلیف شرعی است که به من متوجه است، من هم اعلامیه مینویسم و هم در موقعش در منبر صحبت میکنم و هم نوار پر میکنم و به ایران میفرستم و این تکلیف شرعی من است، شما هم تکلیفی دارید عمل کنید... گفتم که من (در صورتی که هیچ در ذهن من این نبوده، آنوقت هم نبود) من میروم خارج، من میروم پاریس که مملکتی [؟] است که آن دیگر وابسته به ایران و مستعمره ایران نیست. البته ناراحت شد، اما حرفی

نزد. بعد آقای دعائی هم بودند آنجا برای ترجمه ، آقای دعائی
 که الآن سفیر هستند... (حکایت‌های تلخ و شیرین - جلد اول -
 گردآورنده و تنظیم: مساجد شش‌گانه‌ی جنوب تهران - ناشر: مؤسسه‌ی
 فرهنگی قدر ولایت - چاپ: سهند - تابستان ۱۳۷۴ - صفحات ۵۳ و ۵۴)

ب - نداشتن اجازه‌ی اجتهاد

معمولاً هر مجتهد از سوی یکی از مراجع تقلید و یا یکی از
 مجتهدین بزرگ وقت دارای اجازه‌ی اجتهاد می‌باشد ولی این امکان هم وجود
 دارد که یک نفر با مطالعات، تحقیقات و بررسی‌های شخصی خود به
 مرحله‌ای برسد که از سوی بسیاری از روحانیون دیگر، به عنوان مجتهد
 مورد احترام و قبول قرار گیرد و حتی ممکن است چنین مجتهد بی‌جوازی
 از سوی مردم به عنوان مرجع تقلید نیز پذیرفته شود.
 اما بطوری که به زودی خواهیم دید، خمینی از هیچ یک از
 مجتهدان سابق دارای اجازه‌ی اجتهاد نبوده است.

ج - نداشتن مقبولیت

هرگاه به صورت تئوری از یک فرد شیعه مذهب بسیار مطلع و
 کاملاً مومن سؤال شود که:
 در هر عصر و زمانه چگونه شیعیان جهان میتوانند از جامع‌الشرایط
 بودن یک مجتهد و نیز از اعلی‌ت و عدلیت وی آگاهی یابند و وی را
 به عنوان مرجع تقلید جدید خود برگزینند؟
 پاسخ وی قریب به این مضمون خواهد بود که:

‘ اگر مجتهدی از نظر داشتن خصوصیات لازم برای مرجعیت تقلید، سرآمد دیگران گردد، قبل از آنکه مرجع تقلید قبلی از جهان برود، آوازه فضل و دانش، زهد و تقوی، عدل و انصاف و حتی کرامات !! وی در تمام و یا حداقل در قسمتی از جهان تشیع خواهد پیچید و تمام یا گروههای عظیمی از مردم شیعه مذهب او را خواهند شناخت و از دریای کمالات !! و دنیای کرامات !! وی آگاهی خواهند یافت. ’

با این ترتیب، مجتهد واجد شرایط و مرجع تقلید از بین مجتهدان وقت انتخاب میشود و طبعاً کسی که مجتهد نباشد امکان مرجعیت وی وجود نخواهد داشت.

بطوری که خوانندگان گرامی در بالا، از قول یک شاهد عینی مؤثق، یعنی **آیت الله حسینعلی منتظری**، ملاحظه فرمودند، بعد از فوت **آیت الله حاج آقا حسین بروجرودی**، که زمان انتخاب مرجع تقلید جدید بوده، مقلدان وی به سه گروه تقسیم شده و هر گروه عملاً یک نفر دیگر را به عنوان مرجع خود انتخاب کرده اند و از بین آنان حتی یک نفر هم به **خمینی** مراجعه نکرده است.

تصویب نامه تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی

اولین بهانه برای مخالفت با شاه و دولت

در تاریخ پانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ (۱۷ اکتبر ۱۹۶۲)، در زمان نخست وزیر **امیر اسدالله علم**، هیئت وزیران لایحه جدید تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را تصویب کرد.

در این لایحه دو شرط، یعنی مرد بودن و مسلمان بودن، از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شونده‌گان حذف شده بود. با این ترتیب زنان و مردان ایرانی، اعم از مسلمان یا غیرمسلمان، در صورت داشتن سایر شرایط، دارای حق رأی بودند و نیز می‌توانستند انتخاب شوند.

در این لایحه، سوگندنامه‌ای برای افراد منتخب در نظر گرفته شده بود و با توجه به امکان انتخاب افراد غیرمسلمان به عضویت انجمنهای ایالتی یا ولایتی، پیش‌بینی کرده بودند که هر فرد منتخب، پیش از آغاز به کار، باید سوگندنامه مزبور را، با سوگند به کتاب آسمانی خود، قرائت کند. مسلم است که تقریباً تمام روحانیون شیعه، از جمله روحانیون ساکن قم، قلباً با مفاد این لایحه مخالفت می‌ورزیده‌اند ولی گویا جوش و خروش خمینی بیش از دیگران بوده است و چون خودش هنوز در آن زمان محلی از اعراب نبوده، لذا بنا به پیشنهاد وی جلسه‌ای در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۴۱ مرکب از، سه نفر مرجع تقلید وقت در منزل مرحوم آیت‌الله حائری تشکیل شده، که خود خمینی، نیز در آن شرکت داشته است.

در آن جلسه تصمیم گرفته شده است:

- ۱ - توسط مراجع تقلید از شاه درخواست شود که در لغو تصویب‌نامه مزبور اقدام نماید.
- ۲ - به علمای مرکز و شهرستانها در مورد تصویب‌نامه اعلام خطر گردد و از آنها برای مقابله و مبارزه دعوت شود.

در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۴۱ که مراجع تقلید مشهور سه گانه در قم، هر یک جداگانه طی تلگرامی، در کمال احترام و ملایمت از شاه،

درخواست لغو تصویب‌نامه را نمودند، خمینی نیز شخصاً، با اینکه هنوز عملاً هیچ مقلدی نداشته، پرروئی به خرج داده و همراه با سه مرجع مسلم تقلید طی تلگرام جداگانه‌ای همان درخواست را از شاه به عمل آورده است.

- محمد رضا شاه پهلوی طی تلگرامهای جداگانه و یکسان به چهار نفری که از وی درخواست لغو تصویب‌نامه هیئت وزراء را کرده بودند، پاسخ داده و ضمن این تلگرامها چنین گفته بوده است:

... ما بیش از هرکس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم و این تلگرام برای دولت ارسال میشود. ضمناً توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک دنیا جلب مینمائیم. توفیقات جناب مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم. ۲۳ مهر ۱۳۴۱ - شاه

در اینجا محمد رضا شاه پهلوی اولین اشتباه بزرگ خود را در رابطه با خمینی، به عمل آورده و آن اینکه نظیر همان پاسخ ارسالی به سه نفر مراجع تقلید وقت را عیناً برای خمینی هم، که در آن زمان هیچگونه مرجعیتی نداشته، مخابره کرده است.

این اشتباه شاه، که خمینی، آن را به منزله شناسائی خود به عنوان یک مرجع تقلید تلقی کرده، برای شاه خیلی گران تمام شده است زیرا خمینی با وجود نداشتن اجازه اجتهاد حتی از یک آیت‌الله و نیز نداشتن حتی یک نفر مقلد مذهبی! از آن به بعد دیگر حتی مشورت با سایر مراجع تقلید را ضروری ندانسته و به تنهایی به صورت یک مرجع تقلید، مبارزات خود را بر علیه شاه و دولتهای وقت آغاز کرده است.

- با توجه به اینکه شاه اعلام کرده بود که تلگرام علمای مذهبی را برای دولت ارسال داشته است، لذا علمای مذکور در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۴۱ با مخابره تلگرامهای تند به عنوان امیراسدالله علم، نخست‌وزیر،

تصویب‌نامه دولت را مخالف با شرع انور و مغایر با قانون اساسی دانسته و درخواست لغو آن را تکرار نمودند.

- نهضت آزادی ایران نیز طی اعلامیه‌ای تصویب‌نامه دولت را به باد استهزاء و تمسخر گرفته و از آن به شدت انتقاد کرد.

- در اثر فشاری که جامعه روحانیت ایران به طور مداوم بر دولت وارد ساخته و اقداماتی که در تهییج احساسات مذهبی مردم عامی به عمل می‌آورده بودند، بالاخره دولت مجبور گردیده است که در تاریخ ۸ آذر ۱۳۴۱ تصویب‌نامه مورد بحث را لغو کند و مراتب را به اطلاع علمای مذهبی در تهران و قم و سایر شهرستانها برساند.

- در روز ۱۷ دی ۱۳۴۱ عده زیادی از زنان تهران در اعتراض به لغو تصویب‌نامه تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در مقابل نخست‌وزیری دست به تظاهرات زدند و به اعتصاب نشسته پرداختند. اما بالاخره با وعده‌های مساعدی که اسدالله علم به آنان داده بود، پراکنده شدند.

مخالفتهای ارتجاعی خمینی با شاه

پیش از خرداد ماه ۱۳۴۲

الف - صدور فتوای تحریم شرکت

در رفراندم پیشنهادی محمد رضا شاه پهلوی

ما در حال حاضر به یقین میدانیم که **خمینی** حتی از علوم اسلامی آگاهی چندانی نداشته و نیز آنچنان از عدل و انصاف بی بهره بوده، که نامش هم اکنون در ردیف بزرگترین جنایتکاران تاریخ بشریت قرار گرفته است ولی وی در آن زمان شخصاً و بدون مقلد و پیرو، خود را **اعلم** و **اعذل** در میان تمام شیعیان جهان فرض کرده و به عرضه کالائی پرداخته که آن کالا در ایران خریداران فراوان داشته است.

کالای مخالفت با حکام وقت همیشه مورد علاقه مردم ایران بوده و هست، مخصوصاً اگر اینکه به مردم عامی و ساده لوح وانمود سازند که حکام وقت به دستور کفار و دشمنان جهانی دین مبین اسلام، از جمله آمریکا و اسرائیل! در صدد نابودی اسلام میباشند.

همانطور که قبلاً گفته شد، **خمینی** در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۴۱، مانند سه مرجع واقعی تقلید، پاسخ تلگرافی را که به **محمد رضا شاه پهلوی** مخابره کرده بود، دریافت نموده و به مردم چنین وانمود کرده است که او **هم چهارمین مرجع تقلید!** به شمار میرود و با این عمل که در حقیقت **جعل عنوان و مقام** بوده، صدور فتاوی خود بر علیه **شاه و دولت** را آغاز نموده است!

متأسفانه **خمینی** با مخالف خوانی های خود در این دوران نه تنها به جلب طرفداران سابق **آیت الله کاشانی** توفیق یافته بلکه بسیاری از سایر مخالفان **شاه و حتی جمعی از طرفداران مصدق و اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی** را نیز به خود جلب کرده است.

در این دوران، رفیراندم **شاه** در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱ (۲۶ ژانویه ۱۹۶۳) در مورد اصولی که آنها را "**انقلاب سفید**" نام نهاده بود، صورت گرفته که **خمینی**، به **عنوان مرجع بزرگ تقلید**، قبلاً آن را غیرقانونی و

مخالف شرع مقدس اسلام تشخیص داده و در تاریخ ۱ بهمن فتوای تحریم شرکت در آن را صادر کرده بوده است.

بعضی از دلایل اعلام شده از سوی خمینی در مورد غیرقانونی بودن رفراندوم به شرح زیر بود:

...

۳- در ممالکی که رفراندوم قانونی است باید به قدری به ملت مهلت داده شود که یک یک مواد آن مورد نظر و بحث قرار گیرد و در جراید و وسائل تبلیغاتی آراء موافق و مخالف منعکس شود و به مردم برسد نه آنکه بطور مبهم با چند روز فاصله بدون اطلاع ملت اجراء شود.

۴- رأی دهندگان باید معلوماتشان به اندازه‌ای باشد که بفهمند به چه رأی میدهند، بنا بر این اکثریت قاطع حق رأی دادن در این مورد را ندارد و فقط بعضی اهالی شهرستانها که قوه تشخیص دارند صلاحیت رأی دادن در مواد شش گانه را دارند که آنان هم بی‌چون و چرا مخالف هستند.

...

اینان اگر برای ملت میخواهند کاری انجام دهند چرا به برنامه اسلام و کارشناسان اسلامی رجوع نکرده و نمیکند تا با اجرای آن برای همه طبقات زندگی مرفه تأمین شود و در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشند[!!] ... *

(مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی - همان - صفحه ۲۴)

عناوین مواد شش گانه " انقلاب سفید شاه و ملت " به شرح زیر بوده

است:

- ۱- الغاء رژیم ارباب و رعیتی بر اساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دی ماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن.
- ۲- تصویب‌نامه قانون ملی کردن جنگلهای سراسری کشور
- ۳- لایحه فروش سهام کارخانجات دولتی به کارگران به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی

۴ - لایحه قانونی سهم کردن کارگران در سود منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی

۵ - لایحه قانونی اصلاح قانون انتخابات

۶ - لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور تسهیل اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری

فتوای خمینی، مبنی بر تحریم فراندم بلافاصله به تعداد زیاد در تهران منتشر شده و ایادی دو نفر روحانی به اسامی **آیت الله سید احمد خوانساری** و **آیت الله سید محمد بهبانی** در بازار تهران و ایادی نهضت آزادی در دانشگاه به تحریک مردم پرداخته و در روز دوم بهمن به انجام تظاهراتی بر علیه فراندم و اصول پیشنهادی شاه دست زده اند که توسط دولت سرکوب گردیده و خوشبختانه تلفاتی به دنبال نداشته است.

متقابلاً در روز سوم بهمن هزاران نفر کشاورز، که با حمایت دولت و به منظور مقابله با مخالفان فراندم به تهران آورده شده بودند، در کمال نظم و آرامش به تظاهراتی دست زدند و به دهات خود مراجعت نمودند و نیز در همین روز بانوان آموزگار و دبیر و کارمند به عنوان اعتراض به عدم شرکت زنان در فراندم دست از کار کشیدند و اعلامیه و تراکتی با شعارهای **"زنان ایران بیا خیزید"** **"ما را در ردیف ورشکستگان، و جنایتکاران و بیگانگان قرار ندهید"** بخش کردند.

این نویسنده اعتراف مینماید که در رژیم سابق فقط یک دفعه در دادن رأی شرکت داشته کرده و آنهم در همین فراندم بوده است. وی مانند بسیاری از همکاران آن زمان خود، مواد مزبور را قدمهائی مفید در جهت ترقی و پیشرفت ایران میدانست و با این اعتقاد قلبی به آن رأی موافق داد.

در هر حال، رفراندم مزبور بر خلاف میل واپسگرایان با موفقیت به انجام رسید و نیز در همین رفراندم بود که زنان ایران برای نخستین بار حق شرکت در دادن رأی را پیدا کردند.

ب - مخالفت با شرکت زنان در انتخابات و عضویت در مجلسهای شورای ملی و سنا

در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۴۱ (۳ مارس ۱۹۶۳) هیئت دولت به ریاست امیر اسدالله علم لایحه‌ای را به تصویب رسانید که زنان ایران به موجب آن از حق دادن رأی در انتخابات مجلسهای سنا و شورای ملی و نیز از حق انتخاب شدن به عضویت این مجلسها بهره‌مند شدند. هیئت وزیران در تصویب این لایحه به دو دلیل، یکی در مقدمه قانون اساسی مشروطیت و دیگری در قانون اساسی مشروطیت، به شرح زیر، استناد کرده بودند:

۱ - در مقدمه قانون اساسی صریحاً:

‘مقرر است که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت عمومی محق و سهیم میباشند.’

۲ - در اصل دوم قانون اساسی مقرر است که:

‘مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.’

متعاقب تصویب این لایحه، خمینی در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۴۱

بیانیه‌ای منتشر کرده است که با جملات زیر شروع میشود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 انا لله وانا اليه راجعون
روحانیت اسلام امسال عید ندارد

دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرد و به احکام مقدسه قرآن قصد تجاوز دارد.

نوامیس مسلمین در شرف هتک است و دستگاه جابره با تصویبنامه‌ای خلاف شرع و قانون اساسی می‌خواهد زندهای عقیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند.

دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجراء کند. یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد. یعنی دخترهای هیجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه‌ها بکشد. یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان و عقیف مسلمانان را به مراکز فحشاء ببرد.

هدف اجانب قرآن و روحانیت است . . .

(مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی - همان - صفحه ۳۵)

مخالفان شاه مدعی هستند که محمد رضا شاه پهلوی دیکتاتور بود

و تاب انتقادهای سازنده خمینی را نمی‌آورد. واقعاً انصاف باید داد که آیا مطالب فوق انتقاد است یا فحش و اتهام و دروغ؟ و آیا هیچ پادشاه یا رئیس جمهور صد در صد آزادیخواه و دموکرات در یکی از آزادترین کشورهای دنیا میتواند اینهمه توهین و اتهام را تحمل نماید؟

عقد خود بزرگینی به اندازه‌ای در خمینی وجود داشته که وی

تمام روحانیت را فقط در وجود خود خلاصه و مجسم میدیده و به همین جهت وقتی که تصمیم گرفته است که عید نوروز را به عزا تبدیل کند، به جای اینکه بگوید "من امسال عید ندارم" میگوید:

روحانیت اسلام امسال عید ندارد!!

خمینی در جهت تحقیر مراجع تقلید واقعی به همین اندازه بسنده نکرده و طی نامه‌ای که در همان تاریخ به آن مراجع نوشته، به شرح زیر، صریحاً درست مانند اربابی که به نوکران خود و یا رئیسی که به زیردستان خود فرمان می‌دهد، به آنان دستور داده است که از وی پیروی نمایند و در عید نوروز آن سال عزا بگیرند. اینک متن کامل آن نامه:

۱۶ شوال ۱۳۸۲ ۲۲ اسفند ۱۳۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی‌شرافت حضرات علماء اعلام و حجج اسلام دامت برکاتهم اعظم الله تعالی اجورکم چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه می‌خواهد با تمام کوشش به هدم احکام ضروریة اسلام قیام و به دنبال آن مطالبی است که اسلام را به خطر می‌اندازد. لذا اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر مینمایم. مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند. والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

روح الله الموسوی الخمينی

(مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی

- همان - صفحه ۳۴)

در روز اول فروردین ۱۳۴۲ هزاران نسخه از بیانیه **خمینی** در بین هزاران نفر افرادی که در صحن و حرم **حضرت معصومه** و مساجد اطراف آن گرد آمده بودند توزیع گردیده و ضمناً از مردم نیز درخواست شده است

که در مجلس روضه‌خوانی که در بعد از ظهر روز بعد در مدرسه فیضیه قم برگزار میشود حضور یابند.

در بعد از ظهر روز دوم فروردین ۱۳۴۲ در مجلس روضه‌خوانی که در مدرسه مزبور برگزار شده بود، واعظان در توضیح و تفسیر بیانیه خمینی به بحث پرداخته و از هیچ اهانتی نسبت به شاه و دولت فروگذار نکرده‌اند.

در اواسط این روضه‌خوانی مأموران امنیتی و انتظامی به مجلس وارد شده و زد و خوردی بین آنان و طلاب مدرسه، که همگی از پیش با سنگ و چماق و چوب برای مقابله آمادگی داشتند، در گرفته است.

ما خبر مربوط به این زد و خورد را از صفحه ۱۵۳ - جلد دوم - "روزشمار تاریخ ایران" تألیف باقر عاقلی که در سال ۱۳۷۰، یعنی در دوران جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسیده است، عیناً نقل مینمائیم:

"بعد از ظهر امروز به مناسبت شهادت امام صادق علیه‌السلام در مدرسه فیضیه قم مجلس روضه‌خوانی و عزاداری مفصلی بر پا شد و جمع کثیری از مردم قم و زوار در آن مجلس حضور یافتند و وعاظ و خطباء مشغول ذکر مصیبت شدند.

در اواسط مجلس سوگواری مدرسه فیضیه، به طور ناگهانی مأمورین امنیتی و انتظامی که به قم آمده بودند وارد مدرسه شده و به مردمی که برای استماع سخنان وعاظ در مدرسه گرد آمده بودند، حمله نمودند.

در همین هنگام طلاب مدرسه به دفاع پرداخته، با سنگ و آجر پاسخ حمله‌کنندگان را میدادند ولی مأمورین امداد و پلیس انتظامی وارد معرکه شدند و زدو خورد بین قوای دولتی و طلاب شدت گرفت.

مأموران به تخریب مدرسه پرداختند و در نتیجه عده‌ای مقتول و مجروح شدند و جمع زیادی هم بازداشت گردیدند.

عده زیادی از بازداشت شدگان به تهران انتقال یافته، تحویل سازمان امنیت شدند.^۱

نکته‌ای که در اینجا یادآوری آن را لازم میداند این میباشد که در آن روز هیچکس در مدرسه فیضیه قم به قتل نرسیده بوده است زیرا در تلگرامهائی که خمینی متعاقب آن واقعه به روحانیون تهران و نیز به آیت‌الله حکیم در نجف مخابره کرده و، به شرح زیر، با تحریک‌آمیزترین جملات و با دروغهای اغراق‌آمیز اقدامات مأموران دولتی را بیان نموده، سخنی از کشته شدن کسی به میان نیاورده است:

... در ظرف یکی دو ساعت، تمام مدرسه فیضیه، دانشگاه امام زمان[!]، صلوات‌الله و سلامه علیه، را با وضع فجیعی در محضر قریب بیست هزار مسلمان[!] غارت نمودند و دربهای تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند.

طلاب از ترس جان خود را از پشت بامها به زمین افکندند. دستها و سرها شکسته شد. عمامه طلاب و سادات، ذریه پیغمبر، را جمع نموده آتش زدند. بچه‌های شانزده، هفده ساله را از پشت بام پرت کردند. کتابها و قرآنها را چنانکه گفته شده پاره پاره کردند...

(مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی

- همان - صفحات ۴۰/۴۱)

جالب توجه این میباشد که خمینی، با پیش‌بینی این زد و خورد، در هنگام وقوع آن حضور نداشته ولی بعد از رفع خطر به آنجا آمده و ضمن سخنرانی کوتاهی که به عمل آورده، چنین گفته است:

... دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه شکست و نابودی خود را حتمی ساخت، مایروز شدیم. ما از خدا میخواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند...

(مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی

- همان - صفحه ۲۷)

سایر وقایع:

در فاصله وقوع حادثه مدرسه فیضیه تا بازداشت و زندانی شدن **خمینی** وقایعی در ایران رخ داده که بیشتر آنها در ارتباط با همان حادثه بوده است. ما وقایع مزبور را، فهرست وار، به شرحی که در جلد دوم روزشمار تاریخ ایران - تألیف **باقر عاقلی** - درج شده است، ذیلاً نقل مینمائیم:

۶ فروردین ۱۳۴۲ - جامعه روحانیت تهران، قم، مشهد اصفهان، شیراز و بعضی از شهرها [ی دیگر] به منظور اظهار همدردی و پشتیبانی از حوزه علمیه قم، از ششم تا دوازدهم فروردین اعتصاب نمودند و از رفتن به مساجد و اقامه نماز جماعت خودداری نمودند.

- بازار تهران و سایر شهرها به تبعیت از علماء و روحانیون به مدت سه روز در اعتصاب روحانیت شرکت کردند.

- بازار مشهد تعطیل شد و مردم طاق نصرت‌هایی را که برای ورود شاه ساخته بودند به آتش کشیدند. مأموران پلیس با تظاهرکنندگان به زدو خورد پرداختند.

۱۴ فروردین - **آیت‌الله سید معسن حکیم** طی تلگرافی خطاب به **آیت‌الله خمینی** به مناسبت فجایع دولت نسبت به روحانیون کلیه آیات عظام و علماء را دعوت به مهاجرت [به] عتبات عالیات نمودند.

۲۱ فروردین - **آیت‌الله خمینی** طی تلگرافی خطاب به **آیت‌الله حکیم**، مهاجرت علماء را به عتبات عالیات مصلحت ندانسته و متذکر شدند مردم در شکنجه و عذاب الیم واقع خواهند شد.

۲۱ اردیبهشت - به مناسبت نزدیک شدن محرم، **حضرت آیت‌الله خمینی** اعلامیه‌ای انتشار دادند و خطباء و وعاظ را راهنمایی نمودند که حتماً به این موارد در خطبه‌های خود اشاره نمایند:

۱ - مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت را یادآور شوید.

۲ - خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید.

۳ - خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست.

۵ خرداد - **شاه طی سخنانی در کرمان گفت:** دو دسته از افراد

هستند که در جریان اصلاحات ارضی مخالفند: **یکی مرتجعین سیاه و**

دیگری خائنین سوخ

۱۳ خرداد - به مناسبت عاشورای حسینی مردم تهران، مخصوصاً

اصناف و بازاریان در اجتماع بسیار عظیمی به راه‌پیمائی دست زدند و عکسهائی از **آیت‌الله خمینی** را به در و دیوار چسباندند.

تظاهر کنندگان در مقابل کاخ مرمر مدتی توقف نمودند و فریادهای

مرگ بر دیکتاتور از دهان همه خارج میشد.

عصر عاشورا دانشجویان دانشگاه نیز راهپیمائی بزرگی ترتیب

دادند.

۱۳ اردیبهشت - به مناسبت عاشورای [سال ۱۳۸۳] حسینی در قم

مردم تظاهرات بسیار وسیع و پرشوری ترتیب دادند.

امام خمینی عصر امروز در مدرسه فیضیه قم نطق آتشین و تندى

علیه شاه ایراد کردند.

ما قسمتهائی از این "نطق آتشین و تند" را از صفحات ۵۸ تا ۶۱

کتاب مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی ذیلاً

نقل مینمائیم:

... اسرائیل نمیخواهد در این مملکت قرآن باشد. اسرائیل نمیخواهد در این مملکت علماء اسلام باشند. اسرائیل نمیخواهد در این مملکت دانشمند باشد. اسرائیل به دست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوبید. ما را میکوبد. شما ملت را میکوبد. میخواهد اقتصاد شما را قبضه کند. میخواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد. میخواهد ثروتها را تصاحب کند. اسرائیل میخواهد به دست عمال خود آن چیزهایی را که مانع هستند، آن چیزهایی را که سد راه هستند از سر راه بردارد. قرآن سد راه است باید برداشته شود. روحانیت سد راه است باید شکسته شود. مدرسه فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش [!!] سد راه است، باید شکسته شود. طلاب علوم دینیه ممکن است بعدها سد راه بشوند، باید کشته شوند. از بام پرت شوند. باید سر و دست آنها شکسته شود. برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد.

دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به ما اهانت کرده و میکند ...

من به شما نصیحت میکنم، ای آقای شاه، ای جناب شاه! من به تو نصیحت میکنم دست از این اعمال و رویه بر دار. من میل ندارم که اگر روزی اربابها بخواهند تو بروی مردم شکرگزاری کنند ... من نمیخواهم تو اینطور باشی. من میل ندارم تو مثل پدرت بشوی. نصیحت مرا بشنو. از علمای اسلام بشنو. اینها صلاح ملت را میخواهند. اینها صلاح مملکت را میخواهند. از اسرائیل نشنو. اسرائیل به درد تو نمیخورد.

بدبخت بیچاره چهل و پنج سال از عمرت می‌رود. یک کمی تأمل کن. یک کمی تدبیر کن. یک قدری عواقب امور را ملاحظه کن. کمی عبرت بگیر. عبرت از پدرت بگیر. اگر راست میگویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی، بد فکر میکنی. اگر دیکته میکنند و به دست تو میدهند در اطراف آن فکر کن. چرا بی تأمل حرف میزنی؟

...

آقای شاه! اینها میخواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند...

[خوانندگان گرامی قبلاً ضمن شرح مربوط به سالهای بین حدود ۴۰ سالگی تا حدود ۶۰ سالگی از زندگی خمینی، ملاحظه کردند که نتیجه هفت سال اتلاف وقت؟ یا زندگی پربارا و ثمربخش خمینی، در **مدرسه فیضیه قم**، مباحثه جلد دوم کتاب "**کفایه الاصول**" با چند نفر و **دانشمندان** ساختن آنان بوده است. آری صرف هفت سال وقت با ارزش برای یک جلد کتاب با ارزش!؟ یا بی ارزش!؟

حال در متن بالا میبینیم که خمینی گفته است: "**اسرائیل نمیخواهد در این مملکت دانشمندان باشد. اسرائیل به دست عمال سیاه خود **مدرسه فیضیه را گویند.**"**

مسئلاً خوانندگان گرامی میخواهند بدانند که انجام چه اقداماتی از سوی محمد رضا شاه پهلوی، با کمک اسرائیل، مانع رفتن جوانان به مدرسه فیضیه و دانشمندان شدن آنان شده بوده است.

ما این اقدامات را از قول خود خمینی از کتاب (مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی - گردآورنده: م. دهنوی) عیناً نقل مینمائیم:

شماره‌ای که بعد از هر متن ذکر شده است شماره صفحه مربوط به آن متن در کتاب مزبور میباشد:

"... الان تمام اقتصاد مملکت در دست اسرائیل است. عمال اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه نموده‌اند. اکثر کارخانجات در دست آنها اداره میشود: **قلویزیون - کارخانه ارج - پرسی کولا.**" (ص ۶۲)

"... مگر با رفتن چند زن به مجلس مملکت متریقی میشود؟ مملکت با برنامه‌های اسرائیل درست نخواهد شد..." (ص ۶۶)

... ما میگوئیم که برنامه‌های اصلاحی شما را اسرائیل برایتان درست میکند. شما وقتی می‌خواهید برنامه‌های اصلاحی هم درست کنید دستتان را پیش اسرائیل دراز نکنید. شما کارشناس نظامی از اسرائیل به این مملکت می‌آورید. شما محصلین را از اینجا به اسرائیل می‌فرستید. ایکاش به جاهای دیگر می‌فرستادید. ایکاش به انگلستان می‌فرستادید. به آمریکا می‌فرستادید. به اسرائیل می‌فرستید. ما با اینها مخالفیم... (ص ۸۲)

... این مملکت مترقی‌ات که الان نسبت به هر چیزش به خارج احتیاج دارد، از اسرائیل کارشناس می‌آورد. به اسرائیل می‌فرستد که یاد بگیرند. امسال از همین قسم اشخاصی رفته‌اند. یعنی آنها را فرستاده‌اند... (ص ۸۷)

... ما نمیدانیم اینها چه بستگی به اسرائیل و عمال اسرائیل دارند؟ آیا برای مملکت کهن‌سالی مثل ایران ننگ نیست که دولت اسرائیل بگوید ما حمایت از ایران میکنیم؟ ایران بزرگی تحت‌الحمایه اسرائیل است؟... (ص ۹۲)

... مزارع بسیار خوب ایران در دست اسرائیل است. از ایلام به من نوشته‌اند که مزارع خوب اینجا را دادند اسرائیل چغندر بکارد. تابلونی زدند به کنار جاده که مزرعه نمونه ایران و اسرائیل... (ص ۱۵۹)

(این مطلب کاملاً صحیح است که در زمان وقوع انقلاب شوم اسلامی صدها نفر کارشناس اسرائیلی در رشته‌های مختلف کشاورزی و صنعت مرغداری، در سر تا سر ایران به خدمت اشتغال داشته‌اند و نیز دهها مزرعه نمونه و بسیار مرغوب در نقاط مختلف کشور در اختیار آنان قرار داشته است. اما خمینی، نگفته است که آن مزارع خوب و مرغوب، در آغاز و قبل از آنکه در اختیار کارشناسان اسرائیلی قرار گیرند، چنان وضعی را نداشته و مرغوب نبوده‌اند و نیز ما میدانیم که آن صدها کارشناس کشاورزی اسرائیلی در سازمانهای دولتی و املاک خصوصی به تعلیم گشت

مدون انواع محصولات کشاورزی، **مخصوصاً گندم** و نیز راهنمایی در ایجاد صنایعی از قبیل **هرغداری** خدمت میکرده‌اند.)

۱۵ خرداد - ساعت ۳ بامداد امروز ده‌ها کماندو، چترباز و سرباز گارد که مسلح به سلاح‌های سرد و گرم بودند منزل **آیت‌الله خمینی** را در قم محاصره کرده و سپس داخل منزل شدند و به جستجوی **امام** پرداختند. در همین هنگام **آیت‌الله** که در منزل فرزندش **انسان** استراحت میفرمودند به بیرون خانه آمده خود را معرفی کردند. **مأموران** به سرعت معظم‌له را به تهران منتقل ساخته در باشگاه افسران جای دادند.

- از بامداد امروز شهر تهران به مناسبت شنیدن خبر دستگیری **آیت‌الله خمینی** منقلب شد. تعداد زیادی از مغازه‌ها تعطیل شدند و جمع زیادی از دانشجویان از رفتن به سر کلاس درس خودداری کردند و جنبشی علیه رژیم آغاز گردید.

- بازاریان تهران یک پارچه به خیابان ریختند و تظاهرات آنها دامنه گسترده‌ای پیدا کرد.

- بار فروشان تهران به زعامت **طیب حاج‌رضائی** مسلح به چوب و آهن و کارد تظاهرات خشمگین خود را آغاز کردند.

- سیل خروشان زارعین از ورامین، کن، جماران و دیگر دهات اطراف تهران به سوی پایتخت شروع شد.

- مردم پیا خاسته تهران با مشارکت زارعین و کارگران و دانشجویان و در دستجات مختلف به مبارزه با رژیم و حکومت پرداختند از طرف مردم اداره رادیو و ساختمانهای دولتی و اتوبوسهای شرکت واحد، قرارگاههای پلیس، سازمان فرهنگی ایران و آمریکا و کارخانه پرسی کولا و باشگاه ورزشی **شعبان جعفری** و ده‌ها ساختمان دیگر به آتش کشیده شدند

و مردم به سوی کاخ مرمر حرکت کردند ولی ناگاه سلاحهای سنگین به کار گرفته شد و عده‌ای کشته و مجروح شدند.

- در تهران حکومت نظامی اعلام شد و سپهبد نصیری، رئیس شهربانی با حفظ سمت فرماندار نظامی شد و عبور و مرور از ساعت ۸ بعد از ظهر ممنوع گردید.

۱۷ خرداد - امیراسدالله علم طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی گفت پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی بزودی تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد.

۴ تیر - آیت‌الله خمینی به پادگان عشرت‌آباد انتقال یافت و معظم‌له را در سلول تنگ جا دادند.

۲۹ تیر - کلیه علماء و روحانیونی که از ۱۵ خرداد به بعد در تهران و قم و سایر شهرستانها بازداشت شده بودند، آزاد شدند. لکن آیت‌الله خمینی، آیت‌الله قمی و آیت‌الله محلاتی همچنان در بازداشت به سر می‌برند

۱۱ مرداد - سرلشکر [حسن] پاکروان، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در پادگان عشرت‌آباد به دیدار آیت‌الله خمینی رفت و اظهار کرد شما آزاد هستید.

آنگاه سرهنگ مولوی - آیت‌الله خمینی و آیت‌الله قمی را به داودیه به خانه‌ای که مربوط به ساواک بود، منتقل کردند. آیت‌الله محلاتی نیز اندکی بعد به آنجا برده شد.

- خیر آزادی آیت‌الله خمینی از زندان عشرت‌آباد و انتقال به داودیه فوراً در تهران و شهرستانها منتشر شد و همان روز اول عده کثیری از مردم و روحانیون به دیدار آیت‌الله شتافتند.

این دیدارها تا چند روز تکرار شد و هزاران نفر از مردم
 شهرستانها نیز به تهران آمده تا **آیت‌الله خمینی** را دست بوسی کنند.
۱۲ مرداد - مأموران امنیتی و پلیس منزل **آیت‌الله خمینی** را در
 داودیه محاصره نمودند و از رفت و آمد مردم جلوگیری کردند.
۱۷ فروردین ۱۳۴۳ - **دکتر جواد صدر**، وزیر کشور، در قیطره به
 خدمت **حضرت آیت‌الله خمینی** رفته و از طرف **شاه** و دولت آزادی مطلق
 ایشان را اعلام نمود.
۱۸ فروردین - **حضرت آیت‌الله خمینی** نزدیکی‌های نیمه شب
 وارد قم شدند و به منزل خویش رفتند.
 (روزشمار تاریخ ایران - جلد ۲ - همان - صفحه ۱۵۶)

کسب درجه اجتهاد التماسی! برای خمینی

خمینی چون ز لطف شاه ایران

رهائی یافت از اعدام و زندان

به شه گفتا: خطا کردی که کردی

ترحم بر پلنگ تیز دندان

بطوری که دیدیم، **امیراسدالله علم**، نخست‌وزیر وقت، در تاریخ

۱۷ خرداد ۱۳۴۲، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی گفته

بود که پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی بزودی تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و **محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد.**

این گفتار نخست‌وزیر، بستگان و طرفداران خمینی را فوق‌العاده وحشت‌زده و نگران ساخته و برای نجات وی از اعدام به فعالیت شدید وادار ساخته بوده است.

دکتر مظفر بقائی کرمانی، که از دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت با مریدان و پیروان **آیت‌الله کاشانی**، از جمله خمینی، آشنائی داشته است، از اولین کسانی بوده که دراین زمان مورد مراجعه بستگان و طرفداران خمینی قرار گرفته است.

دکتر بقائی در بررسی‌های اولیه متوجه شده است که:

در ماده هفدهم قانون مطبوعات مصوب ۱۳۳۴، که در آن زمان معتبر و لازم‌الاجرا محسوب میشده، مجازات توهین به **شخص اول روحانیت** معادل مجازات توهین به **مقام سلطنت** تعیین شده است.

قبلاً به **دکتر بقائی** (و لابد به دیگران) گفته شده بود که خمینی از **۵ آیت‌الله العظمی** اجازه اجتهاد در دست دارد که اولینشان **آیت‌الله حائری یزدی** و آخرینشان **آیت‌الله بروجردی** بوده‌اند.

دکتر بقائی با توجه به ماده مزبور در قانون مطبوعات، و اطلاع [خلاف واقع!] از اجازه‌نامه‌های متعدد اجتهاد خمینی، پیشنهاد کرده است که در یک جزوه کوچک آن اجازه‌نامه‌های اجتهاد به چاپ برسد و با توجه به شهرت و محبوبیت عظیمی که خمینی، در جریان وقایع آن ایام در بین مردم کسب کرده بوده است و نظر به این اعتقاد شیعیان که:

پس از وفات هر مرجع کل خداوند متعال از بین مجتهدان موجود، کسی را که دارای شایستگی احراز آن مقام قدوسی است به یکی از راهپائی که خودش میداند به مردم معرفی میکند.

این واقعیت به اطلاع شاه و مقامات دولتی ایران رسانده شود که چون هیچ یک از سایر مراجع وقت تقلید در میان عامه مردم ایران دارای آن همه شهرت، محبوبیت و مقبولیت نیستند، لذا خمینی را باید به عنوان مرجع تام و بی‌رقیب تقلید، یعنی بالاتر از دیگران به حساب آورد و مشمول ماده ۱۷ قانون مطبوعات قرار داد و چنین شخصیتی قابل توقیف، محاکمه و محکومیت نمیباشد.

پیشنهاد دکتر بقائی با استقبال مراجعه‌کنندگان به وی قرار میگیرد ولی در هنگام اجرای آن این راز سر به مهر و تعجب‌آور فاش میشود که خمینی تا آن زمان دارای اجازه اجتهاد از هیچ مجتهدی نبوده است!

دکتر مظفر بقائی، پس از آگاهی از این واقعیت عجیب، در تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۴۲، نامه سرگشاده مفصلی، از سوی "کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران" خطاب به "حجج اسلام و آیات عظام دامت برکاتهم" مینویسد و طی آن به آنان اطلاع میدهد که:

"... استنباط کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران این است که دولت جناب آقای علم با مشغول داشتن مقامات روحانی به مذاکرات و پیشنهادهای و ملاقاتها، قصد دارد فرصت کافی به دست آورد و بطور غافلگیر، حضرت آیت‌الله خمینی را در محکمه سری محکوم نماید، سپس حضرات روحانیون را به وسیله تلقینات غیرمستقیم وادار به تذلل و استغاثه و استدعای عفو بنماید تا اینکه یک درجه بخشودگی مجازات را وجه المصالحة خونهای به ناحق ریخته شده و سایر مطالب قرار دهد..."

(شکست اولین توطئه علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی و نهضت اسلامی ملت ایران - حزب زحمتکشان ملت ایران - صفحه ۳۰)

دکتر بقائی در پایان نامه سرگشاده مزبور، در چهار مورد از حضور حجج اسلام و آیات عظام درخواست اقدام به عمل آورده که اولین آنها به شرح زیر بوده است:

‘ **حضرت آیت‌الله خمینی** به عنوان عالیترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت به تمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد. ’ (همان - صفحه ۳۲)

گویا مراجع سه گانه‌ای که در آن زمان در قم بوده‌اند ترقی ناگهانی **خمینی** را با ناخرسندی مینگریسته و هیچکدامشان حاضر نبوده‌اند کسی را که از نظر سواد و معلومات در سطحی بسیار پائین‌تر از آنان قرار داشته است، نه تنها مجتهد بشناسند، بلکه اعلام کنند که او **عالیترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت هم میباشد**، یعنی مقام او در میان تمام آیات عظام موجود در سر تا سر دنیای تشیع از همگی بالاتر است.

در جزوه منتشره از سوی **حزب زحمتکشان ملت ایران** کوشش شده است که گناه این کوتاه‌نظری و حسادت را به گردن اطرافیان آن مراجع تقلید بیاندازند و ساحت مقدس! خود آنان را از این قبیل رقابتها مبری سازد.

مثلاً در آن جزوه در این رابطه چنین گفته شده است:

‘ ... عده‌ای استفاده‌جو و بادمجان دورقاب چین بدون توجه به سعه صدر و مراتب فضل و زهد و تقوای دو سه نفر از اشخاص صاحب مقام در صدد برآمده‌اند که تحت تأثیر القانات مستقیم وانمود سازند که اگر **حضرت آیت‌الله خمینی** در این جریان‌ات شکست بخورد، مقام مرجعیت کل نصیب آن دو سه نفر خواهد شد. با چنین احتمالی این عده استفاده‌جو سخت در تلاش هستند که در صدد ایجاد حس رقابت بین مقاماتی که در مظان احراز چنین مقامی هستند، بر آیند. غافل از اینکه آن شخصیت‌های عالیقدر وارسته و پاکنهاد متوجه چنین نقشه‌های شیطانی میباشند و ایشان

بهتر میدانند که اگر آن نقشه عملی شود دیگر دینی باقی نخواهد ماند تا مرجعی داشته باشند که آنها مقام مرجعیت کل را احراز نمایند... (همان - صفحات ۱۴/۱۵)

و چون در هر حال، در آغاز، هیچ یک از مراجع تقلید حاضر به تأیید چنان مطلبی نشده بودند، لذا پس از مذاکره و تبادل نظر و رد و بدل شدن پیامهای متعدد از طریق تلفن و یا حضوری بین **دکتر بقائی** با واسطه‌هایی که مأمور مذاکره با آیات عظام بوده‌اند، بالاخره قرار میشود که سئوالی به عنوان استفتاء در مورد مقام علمی **خمینی** از آیات عظام به عمل آید و آنان محبت فرموده و در پاسخ، بر خلاف واقع، تصدیق و تأیید نمایند که **خمینی** نیز یکی از مراجع تقلید میباشد.

در آغاز **آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی**، از ملاهای نجف‌دیده، که در تهران اقامت داشته و خود هرگز، حتی تا پایان عمر، هم در زمره مراجع تقلید محسوب نشده، (مانند فردی لیسانسیه که به شخصی دیگر مدرک دکترای بدهد) **خمینی** را به عنوان " **یک نفر از طراز اول از مجتهدین و مراجع تقلید** " مورد تأیید قرار داده است و پس از وی " **آیت‌الله محمد هادی میلانی** " ساکن مشهد در تاریخ ۱۴ صفر ۱۳۸۳ [۱۵ تیر ۱۳۴۲] نیز وی را " **یکی از مراجع تقلید** " شناخته و بعد هم دو نفر از سه نفر مراجع تقلید قم، یعنی **آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری** و **آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی** نیز، در تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۸۳ [۱۶ تیر ۱۳۴۲] تأیید نموده‌اند که **خمینی** " **یکی از مراجع تقلید** " میباشد.

(متن کامل سئوال و جوابهای بالا در صفحات ۳۶ تا ۴۰ - جزوه شکست اولین توطئه علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی و نهضت اسلامی ملت ایران درج شده است)

در بین چهار نفر **آیت‌الله** که مرجعیت **خمینی** را تأیید کرده بودند، **آیت‌الله شریعتمداری** بالاتر از دیگران محسوب میشده و پیروان و مقلدان زیادی، مخصوصاً در آذربایجان، داشته است ولی **آیت‌الله سید محمد رضا گلپایگانی** که بالاتر از دیگران محسوب میشده (و مردم قم هم در زمان فوت **آیت‌الله بروجردی** با سلام و صلوات و تظاهرات و تشریفات، وی را برای خواندن نماز و فاتحه برده بودند) حاضر به تأیید مرجعیت **خمینی** نشده است.

در هر حال، پس از صدور این تأییدنامه‌های التماسی مبنی بر اجتهاد **خمینی**، **سرلشکر حسن پاکروان** اقدامات بعدی را به انجام رسانده است. یعنی با بردن آنها به نزد شاه و مذاکراتی با وی به عمل آورده، موجبات آزادی **خمینی** را به ترتیبی که در بالا ذکر شده فراهم ساخته است.

قبل از ختم مطلب بد نیست یادآوری نماید:

- **سرلشکر حسن پاکروان** (که ابتدا موجبات انتقال **خمینی** از زندان به خانه مرفهی در قیطریه و بعد وسائل آزادی وی را فراهم ساخته و بعلاوه در تمام مدت بازداشت اوحد اکثر کوشش را در جهت تأمین وسائل رفاه و آسایش او به عمل آورده بود) بلافاصله بعد از انقلاب پاداش خدمات خود را دریافت کرد، یعنی در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ (۱۱ آوریل ۱۹۷۹) به دستور **خمینی** اعدام گردید.

- **آیت‌الله شریعتمداری**، یعنی بالاترین مرجعی که مرجعیت **خمینی** را تأیید کرده بود، در اوائل سال ۱۳۶۱ ش. (۱۹۸۲ م.) متهم شد که از طریق دامادش از کودتائی که **صادق قطب‌زاده**، وزیر خارجه قبلی قصد انجام آن را داشته، آگاه بوده است.

بعد از اتهام مزبور، و به این بهانه که جامعه مدرسین قم، درخواست سلب عنوان مرجعیت از آن **آیت‌الله شریعتمداری** را کرده است، وی را خانه‌نشین و متعاقباً دق‌مرگ کردند.

آیت‌الله منتظری، که هنوز خودش در آن زمان از قائم‌مقامی رهبر خلع نشده بوده است، ضمن خاطرات خود در این رابطه چنین گفته است:

... **آقای قطب‌زاده** را بازداشت کردند. ما شنیدیم که ایشان سوءقصدی راجع به مرحوم امام داشته و در چاهی نزدیک محل سکونت ایشان موادی کار گذاشته‌اند که کشف شده و **آقای شریعتمداری** هم از این موضوع اطلاع داشته است...

بعدها از طریق **هوثقی** شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام بکلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای **مرحوم آقای شریعتمداری** بوده است. **والعلم عندالله...**

(خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۲۷۰)

- **دکتر مظفر بقائی کرمانی** نیز، که به بیماری دیابت شدید مبتلی

بوده و با تزریق مرتب انسولین به زندگی ادامه میداده است، در تعطیلات عید نوروز در سال ۱۳۶۵ در کرمان بازداشت شد و به تهران اعزام گردید.

پرونده **مظفر بقائی کرمانی**، با نام خانوادگی **کتیرائی؟! (گمان**

میکنم با نام کوچک **محمد**) در زندان اوین تشکیل شده است. بازجویان

شکنجه‌گر، به منظور گرفتن اعترافات که مورد نظرشان بوده است، وی را تا

زمستان آن سال، تحت شکنجه مداوم و مستمر قرار داده بودند. **گویا؟**

شکنجه وی نیز به این صورت بوده است که از دادن انسولین به وی برای

تزریق خودداری میکرده‌اند تا اینکه با کشیدن زجر و ناراحتی به حالی

نزدیک به اغماء می‌افتاده است و آنوقت با تزریق انسولین، وی را به حال

می‌آورده‌اند تا همان کار را بار دیگر تکرار نمایند.

زنده‌یاد **علی‌اکبر سعیدی سیرجانی** در مورد **دکتر مظفر بقائی**، پس از این آخرین زندانی شدن وی، چنین گفته بود:

«... من در سفر بودم که خبر آخرین گرفتاری مرد [دکتر بقائی] را شنیدم و بلافاصله به چند نفری که در اطاقم نشسته بودند گفتم: "کارش تمام شد."»

و با قاطعیت برایشان استدلال کردم که مردی که من می‌شناسم از این هر دم بیلهائی نیست که بشود گرمش کرد و پشت تلویزیون آوردش و به خوردم نخوردمش انداخت. او شاگرد مکتب سقراط است و یقین دارم مثل سقراط مرد مردانه به استقبال اجل خواهد رفت.»

(افسانه‌ها - سعیدی سیرجانی - انتشارات مزدا - کالیفرنیا -

۱۹۹۲ - صفحه ۱۴)

دکتر بقائی که در دوران نهضت ملی ایران، از سوی مخالفان چپ‌گرای خود (البته به صورت تمسخر) به رهبر صد و بیست کیلوئی شهرت یافته بود، در زمستان آن سال در حال اغما و در حالی که وزنش به سی و چهار کیلوگرم رسیده بود، با همان نام **کتیرائی**، به بیمارستان مهر تهران تحویل شد و چند روز بعد وفات یافت. و به این ترتیب پاداش خدمات خود به خمینی را دریافت کرد و یک بار دیگر ثابت گردید که:

ترحم بر پلنگ تیزدندان ستم‌کاری بود بر گوسفندان

جریان بازداشت و تبعید خمینی

خمینی در روز چهارم آبان سال ۱۳۴۳ (سالروز تولد محمد رضا شاه پهلوی، که تصادفاً در آن سال با بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۸۴ یعنی میلاد

فاطمه زهرا مطابقت داشت!!) سخنرانی مغرضانه خود را در قم در مورد قانونی که وی به غلط آن را "کاپیتولاسیون" نام نهاده بود، ایراد کرده است.

(لازم است یادآوری نماید که در آن زمان هنوز **خمینی** این ادعای دروغ را مطرح نکرده بود که روز بیستم جمادی‌الثانی سالروز تولد خودش نیز میباشد.)

از زمانی که **رژیم شوم جمهوری اسلامی** ایران مستقر شده است، هر سال با فرا رسیدن ماه آبان (سالروز سخنرانی مزبور که روز سیزدهمش با سالروز بازداشت و تبعید **خمینی**، ابتدا به ترکیه و بعد به عراق، به علت همان سخنرانی، نیز مصادف میباشد) رسانه‌های گروهی رژیم یکبار دیگر راجع به این قانون با همان عنوان کذب و خلاف واقع سخن به میان می‌آورند و از آن با هوچی‌گری و هياهو به نام یکی از خیانت‌های بزرگ **محمد رضا شاه پهلوی** نام می‌برند.

نظر به اینکه هنوز هیچکس تا کنون در مورد این قانون و واقعیات محرمانه مربوط به آن توضیحات قانع کننده‌ای بیان ننموده است، لذا متأسفانه در حال حاضر اکثریت قاطع مردم ایران، حتی طرفداران و مدافعان متعصب و سرسخت رژیم سابق، دادن مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکائی در ایران، توسط **محمد رضا شاه پهلوی**، را امری کاملاً مسلم میدانند و طرفداران آن رژیم غالباً دفاع از شاه سابق را به این صورت انجام میدهند که میگویند:

" **شاه** برای اینکه ارتش ایران را با بهترین تکنولوژی آشنا و با جدیدترین سلاحهای نظامی از هلیکوپتر و هواپیما گرفته تا موشک و تانک و هر نوع سلاح پیشرفته دیگر مجهز سازد، چاره‌ای نداشته است جز اینکه مستشاران نظامی آمریکائی را به

خدمت بگیرد و این مستشاران نیز فقط در صورتی حاضر به آمدن به ایران بوده‌اند که به آنان حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون داده شود.

با توجه به این مراتب، اینجانب وظیفه اخلاقی و ملی خود دانستم، تا با استفاده از موضوع مورد بحث این بخش و بر مبنای اسناد غیرقابل انکار، در پایان این کتاب و به صورت ضمیمه‌ای بر آن، به استحضار خوانندگان گرامی برسانم که **اصولاً اعطای کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی به مستشاران نظامی آمریکائی کذب محض میباشد و بطوری که در آن ضمیمه به تفصیل شرح داده خواهد شد، هرگز چنین مصونیتی در رژیم گذشته به مستشاران مذکور داده نشده است.**

مأموریت‌های استعماری انقلاب و روح‌الله خمینی

الف - یک مأموریت خیانتکارانه از یکی از گردانندگان رژیم خمینی

مأموریت‌های استعماری و خرابکارانه خمینی و سایر گردانندگان انقلاب شوم اسلامی، که در این کشور به مرحله عمل در آمد، نه تنها چندین صد میلیارد دلار خسارت بر این کشور وارد ساخت، بلکه پیشرفت و ترقی آن را به مدتی طولانی به تأخیر انداخت.

شرح آن مأموریت‌ها و خیانت‌های عظیم گردانندگان اسلامی انقلاب محتاج به بررسی‌های وسیع و همه جانبه میباشد که مسلماً در آینده، به

تدریج و در طول زمان، انجام خواهد گردید. ولی چون این مأموریت‌های خرابکارانه و خیانت‌آمیز غالباً در اوائل انقلاب، در زمان نخست‌وزیری **مهندس مهدی بازرگان** رهبر نهضت آزادی، و توسط اعضای این نهضت به انجام رسیده است و نیز چون در روزهایی که این نویسنده به نوشتن این متن اشتغال دارد (اردیبهشت ۱۳۸۱ - مه ۲۰۰۲) صحبت از مراجعت یک نفر خیانتکار و جنایتکار به نام **دکتر ابراهیم یزدی**، رئیس فعلی نهضت آزادی، و احتمال روی کار آمدن مجدد اعضای این نهضت در میان می‌باشد، لذا اینجانب در صدد بر آمدم که در اینجا، بطور نمونه و به عنوان مثنی از خروار، به یکی از خیانت‌های یکی از اعضای این نهضت اشاره کنم و راجع به صدها مورد دیگر، از جمله تضعیف ارتش مقتدر ایران، فعلاً قضاوت را از طریق قیاس به عهده خوانندگان گرامی واگذار نمایم:

یکی از بزرگترین خدمات رژیم سابق، برنامه‌ریزی برای احداث ۹ نیروگاه اتمی در ایران بود که در زمان وقوع انقلاب شوم اسلامی، در مراحل مختلف احداث، از طراحی تا نزدیک به پایان ساختمان، بودند. احداث این نیروگاهها، صرفنظر از نفع عظیم ظاهری و علنی آن، یعنی تولید برق فراوان (که اولین و اساسی‌ترین وسیله برای ایجاد، توسعه و پیشرفت تمام صنایع بشمار میرود)، موجب می‌گردید که تکنولوژی پیچیده و پیشرفته مربوط به شکافتن حفاظت‌شده و تحت کنترل اتم (برای استفاده در مقاصد صلح‌آمیز و در صورت ضرورت و احتیاج برای مصارف دیگر) به ایران وارد گردد. یعنی در هر حال اگر قرار باشد که ایران تا ابد در همین بی‌خبری باقی نماند و دیر یا زود به اسرار صنعت و تکنولوژی جدید دست یابد، نیروگاههای اتمی مزبور که از کشورهای آلمان، آمریکا، فرانسه، و انگلیس خریداری شده بود، به همراه خود اسرار این رشته از

تکنولوژی را با روشهای متفاوت که در هریک از این کشورها معمول است، به ارمغان می‌آورد.

در زمان وقوع انقلاب شوم اسلامی نیروگاه اتمی بوشهر، که از آلمان خریداری شده بود، مراحل پایانی خود را میگذرانده و، همانطور که گفته شد، بقیه نیروگاهها در مراحل مختلف از طراحی تا قسمتهائی از ساختمان بوده‌اند و میلیاردها دلار از پول این ملت بدبخت تا آن زمان در این راه خرج شده بوده است.

اما جناب آقای **مهندس مهدی بازرگان**، یکی از مأموران ظاهرالصلاح استعمار، نام **مهندس فریدون سجابی** را که پدرش به نام **دکتر یدالله سجابی** و پدربزرگش به نام **مهندس عزت‌الله سجابی**، از دوستان **مهندس بازرگان** و از اعضای مؤسس "**نهضت آزادی ایران**" بوده‌اند، به ریاست "**سازمان انرژی اتمی ایران**" منصوب کرد و این شخص در اجرای برنامه خیااتکارانه‌ای که مأموریت اجرای آن را به عهده گرفته بود، تمام **قراردادهای مربوط به نیروگاههای اتمی را زائد و غیر ضروری اعلام نمود و آنها را لغو کرد** و با این اقدام بیگانه پسند علاوه بر میلیاردها دلار خسارت و زیانهای فراوان دیگر، راه ورود تکنولوژی اتمی به ایران را تا آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی سد کرد و ایران را از نظر آگاهی از این تکنولوژی حد اقل نیم قرن به عقب برد. اکنون بیست و چند سال از دوران رژیم جمهوری اسلامی گذشته است، حال فرض بفرمائید که سالها بعد ما از نظر تکنولوژی اتمی در موقعیتی قرار بگیریم و به جایی برسیم که در پایان دوران **محمد رضا شاه پهلوی** در آن جا و موقعیت قرار داشتیم، مسلماً آنوقت هم نمیتوانیم بگوئیم که ما عقب‌افتادگی خود را جبران کرده‌ایم. چرا؟ برای اینکه ما در طول آن مدت هم، که هنوز معلوم نیست چند سال خواهد بود، به پیشرفتهای بسیار بیشتری از آنچه که در پایان آن دوران بودیم دست

می‌یافتیم و همچنین هر یک از کشورهای دیگر هم از موقعیت و وضعی که در مقایسه با ایران در اواخر دوران شاه داشته‌اند در آن مدت نامعلوم، پیشرفت میکنند و به جلو می‌روند و باز هم ما از نظر واقعی نمیتوانیم بگوئیم که به جا و موقعیت استحقاقی خود دست یافته‌ایم.

آقای مهندس بازرگان، ضمن یک پیام رادیو-تلویزیونی مطالبی راجع به قراردادهای ایران با سایر کشورها بیان داشته است که در اینجا یک قسمت از آن جهت آگاهی خوانندگان گرامی به نقل از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۵۸، درج میگردد:

... **بازرگان** سپس با تشریح و توجیه علل ابقاء بعضی از قراردادهای منعقدۀ نظام سابق با دولتهای خارجی گفت:

البته آن قسمت از قراردادهای تسلیحاتی که بر مبنای ژاندارم بودن ایران در خلیج فارس و برای ارضاء روح جاه‌طلبی شاه انجام گرفته بود را از بین برده‌ایم] یعنی ارتش ایران را تضعیف کرده و راه را برای حمله عراق به ایران هموار ساخته‌ایم]

بازرگان افزود: از طرفی قراردادهای سودجویانه عمرانی، فنی، اقتصادی زیادی هم بود که منهای انرژی اتمی، که بنا به مصالحی به ضرر مملکت بود و صرف نمیکرد آن را ادامه دهیم و از نظر اقتصادی ارزش دور ریختن را داشت، بیشترشان قراردادهای ایجاد نیروگاهها، سدها و کارخانجاتی است که قسمت بیشتر پول آنها هم پرداخت شده و اگر ادامه ندهیم به ضررمان خواهد بود

....

خوب ملاحظه میفرمائید که نخست‌وزیر کشور در مورد ۹ نیروگاه اتمی میگوید که این نیروگاهها: " بنا به مصالحی به ضرر مملکت بود و صرف نمیکرد آن را ادامه دهیم و از نظر اقتصادی ارزش دور ریختن را داشت " یعنی در ردیف آشغال محسوب میگردیدند.

در هر حال، در حدود ده سال بعد که دولت جمهوری اسلامی متوجه اهمیت اقدام شاه در توجه به تأسیس نیروگاههای اتمی برای استفاده‌های مختلف شده بود، دیگر هیچ یک از کشورهایی که قبلاً به اسانی قرارداد احداث ۹ نیروگاه را با دولت ایران منعقد ساخته بودند، دولت جمهوری اسلامی ایران را لایق داشتن این نیروگاهها ندانستند و حتی دولت آلمان حاضر نشد که به "شرکت زیمنس" اجازه بررسی برای تکمیل پروژه نیروگاه اتمی بوشهر را بدهد:

در بالا به نقل از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۵۸ (۲ اوت ۱۹۷۹) و از قول مهندس مهدی بازرگان گفته شد که: "انرژی اتمی... از نظر اقتصادی هم ارزش دور ریختن داشت" ولی با کمال تعجب دقیقاً ۱۳ سال بعد یعنی در روز ۱۱ مرداد ۱۳۷۱ (۲ اوت ۱۹۹۲) در همان روزنامه اطلاعات چنین میخوانیم:

ایران از دولت آلمان خواسته به قرارداد خود در مورد تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر عمل کند.

... مهندس حاج عظیم، معاون نیروگاههای سازمان انرژی اتمی صبح امروز در یک گفتگوی مطبوعاتی با اشاره... به اینکه جمهوری اسلامی ایران برای احقاق حقوق خود در زمینه تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر از "شرکت زیمنس" به مراجع بین‌المللی شکایت کرده است، به تاریخچه احداث این نیروگاه اشاره کرد و گفت: در سال ۱۳۵۵ با موافقت دولتین ایران و آلمان قراردادهایی برای شروع به ساخت ۲ واحد ۱۲۰۰ مگاواتی برای این نیروگاه و همچنین یک پروژه تولید آب شیرین به حجم ۲۰۰ هزار متر مکعب در روز در استان بوشهر منعقد شد. قرار بود که این دو واحد در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ [اضافه میشود ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ شمسی] به تدریج وارد شبکه شود.

وی اضافه کرد: عملیات ساختمانی واحد یک این نیروگاه تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی تا ۹۰ درصد و عملیات مکانیکی آن تا ۸۵ درصد انجام شده بود.

معاونت نیروگاههای سازمان انرژی اتمی ارزش سرمایه‌گذاری این پروژه را تا پیروزی انقلاب اسلامی ۵/۸ میلیارد مارک آلمان [آری خوانندگان گرامی اشتباه نخواندید ۵/۸ میلیارد مارک، یعنی ۵ هزار و هشتصد میلیون مارک] ذکر کرد و گفت ارزش این سرمایه‌گذاری بیش از ۱۲ میلیارد [یعنی ۱۲ هزار میلیون] مارک آلمان است.

وی با اشاره به اینکه از بعد از پیروزی انقلاب تا کنون به طور متوسط حدود ۵۰۰ نفر پرسنل فنی را به منظور انجام این پروژه توسط آلمانها، در نیروگاه بوشهر نگاهداشته‌ایم...

این پانصد نفر پرسنل هنوز هم که بیست و چند سال از آن تاریخ میگذرد جهت انجام آن پروژه در آنجا بیکار نگاهداشته شده‌اند و حقوق میگیرند.

یکی از مهندسان عالی‌مقام ایرانی که با پول دولت ایران تحصیلات فنی خود در آلمان را تا درجه فوق مهندسی به پایان رسانده و در آن زمان در سازمان انرژی اتمی ایران به خدمت اشتغال داشت، و هم‌اکنون هم در سمت یکی از مدیران فنی در شرکت زیمنس آلمان، که سازنده نیروگاه اتمی بوشهر بوده است، خدمت مینماید به نویسنده این سطور میگفت که: ما، تعدادی مهندسان ایرانی که در آن زمان در سازمان انرژی اتمی ایران شاغل بودیم پس از صدور دستور لغو قراردادهای نیروگاههای اتمی دسته‌جمعی به دفتر آقای مهندس سحابی رفتیم و به ایشان گفتیم که اولاً: چیزی به پایان کار نیروگاه بوشهر نمانده است و دولت ایران تمام وجه مربوط به آن را به شرکت زیمنس پرداخت کرده است و بابت اتمام آن وجه دیگری بدهکار نیست. ثانیاً: تمام تأسیسات و ماشین‌آلات گرانبهای سازمان بدون اینکه هیچگونه استفاده‌ای از آنها به عمل بیاید بیکار مانده‌اند و ثالثاً: ما

در تهران و صدها نفر کارمند و کارگر در بوشهر بیکار مانده‌ایم و هر ماه بی‌جهت حقوق خود را دریافت مینمائیم.

بیانید موافقت کنید که این چند درصد باقیمانده از نیروگاه اتمی بوشهر که هیچگونه هزینه‌ی اضافی را بر ایران تحمیل نمینماید، به پایان برسد و آنوقت پس از تکمیل، اگر بکار انداختن آن را به مصلحت ندانستند، به همان ترتیب آن را نگه دارند.

این مهندس عالی‌مقام فعلی شرکت زیمنس آلمان میگفت که:

آقای مهندس سجابی فقط یک قسمت از سخنان ما را گرفتند و در پاسخ آن با عصبانیت گفتند که:

شما چگونه می‌گوئید که تأسیسات سازمان بلااستفاده افتاده است؟ ما تا کنون از دستگاه بتونیر سازمان یازده عدد تیر چراغ ساخته‌ایم؟ بعد هم دستور دادند که از اطاق بیرون برویم و بدانیم که ایشان صلاح و مصلحت کشور را بهتر از ما میدانند.

با تحقیقات وسیعی که یکی دیگر از مهندسان عالی‌مقام سابق انرژی اتمی ایران به عمل آورده، به این نتیجه رسیده است که جمع هزینه‌های انجام شده برای سایر نیروگاههای اتمی (غیر از بوشهر) متجاوز از ده میلیارد دلار بوده است.

آنوقت یک نفر ظاهرالصلاح مذهبی و وجیه‌المله، به عنوان نخست وزیر، اعلام مینماید که این ثروت عظیم و ترقی‌آفرین، ارزش دور ریختن داشت و یک نفر ظاهرالصلاح دیگر از خانواده‌ی ظاهراً مسلمان سجابی، به نام فریدون سجابی، مأموریت خیانتکارانه‌ی لغو تمام قراردادهای اتمی با کشورهای خارجی را به انجام میرساند و باز هم اعضای نهضت آزادی ایران، از جمله اعضای خانواده‌ی سجابی، با کمال وقاحت خیانتهای جنایت‌آمیز خود را به عنوان خدمت به اسلام و ملت مسلمان ایران محسوب میدارند و به آن خیانتها افتخار میکنند!

واقعاً اگر روزی بخواهند که این آقای مهندس فریدون سعابی را فقط برای همین یک خیانت چندین ده میلیارد دلاری به مجازات برسانند چه مجازاتی را میتوانند در مورد هر سلول از سلولهای بدن وی به اجراء در آورند؟

در خاتمه ترجمه یک بیت شعر از گئورگی ایوانف شاعر روسی را به عنوان زبان حال خود بیان مینماید:

از دیوانگان جهان که سرنوشت بشریت را در اختیار گرفته‌اند چه بگویم؟ از ناشرافتمندان پست‌نهادی که بر آدمیان مسلط گشته‌اند ولی تاریخ از آنها به نیکی یاد میکند چه بگویم.
آری از ناشرافتمندان پست‌نهادی که بر سرنوشت آدمیان مسلط میشوند ولی تاریخ از آنها به نیکی یاد میکند و در همین اواخر در مراسم تشییع جنازه یکی از آنها چند هزار نفر شرکت کردند، چه بگویم؟

ب - یکی از دهها مأموریت استعماری آیت‌الله‌العظمی امام خمینی

صدور مجوز شرعی برای کشت خشخاش و مصرف تریاک و هروئین توسط خمینی

اعتیاد وسیع جوانان ایران به بلای خانمانسوز هروئین و تریاک، بدبختی بسیار عظیمی است که شاید از شهادت و معلولیت دهها هزار نفر از جوانان در جریان جنگ ایران و عراق و یا به شهادت رسیدن هزاران نفر

جوان بیگناه دیگر به دستور مستقیم خمینی (تنها به گناه مخالفت با خود او و یا با دولت جمهوری اسلامی) بسیار مهمتر باشد.

رواج دائم‌التزاید بدبختی و مصیبت اعتیاد به تریاک و هروئین در میان جوانان ایران، با این وسعت شگفت‌انگیز در بعد از انقلاب شوم اسلامی، که باید آن را مهمترین مأموریت استعماری خمینی نامید، با صدور دو فتوای جداگانه به منظور **حلال شناختن مصرف مواد مخدر و مجاز شناختن کشت خشخاش صورت گرفته است.**

مسئلاً، با توجه به وجود قوانین مربوط به منع کشت خشخاش و مجازات قاچاق‌چیان و معتادان مواد مخدر در آن زمان، برای خمینی و سایر مقامات جمهوری اسلامی ایران امکان نداشته است که علناً آن قوانین را لغو نموده و کشت خشخاش و مصرف تریاک و هروئین را شرعاً و قانوناً مجاز و حلال اعلام نمایند.

به اینجهت وی این جنایت عظیم استعماری را به نحوی بی سر و صدا و، همان طور که گفته شد، به دو صورت به انجام رسانده است:

اول - صدور فتوای حلال بودن

مصرف تریاک

در اولین توضیح‌المسائل خمینی که همزمان با ورود نامیمونش به ایران منتشر گردید، بعد از پایان مسائل شماره‌دار شرعی، قسمت جدیدی وجود دارد، به نام "سئوالات جدید از امام موسوی" که تعدادی از اولین هدفهای استعمار در لابلای سطور آن گنجانده شده است.

مختصری از وضع معتادان در بعد از انقلاب در ارتباط با قوانین موجود

بطوری که میدانیم در آغاز استقرار رژیم جدید مقرر شده بود که تمام قوانینی که در دوران رژیم سابق به تصویب رسیده بودند، تا زمانی که هر یک از آنها از سوی مقامات صلاحیت‌دار و قانونی در رژیم جدید تغییر نکرده و یا لغو نشوند، کماکان به قوت قانونی خود باقی باشند، که قوانین مربوط به مبارزه با مواد مخدره یکی از آنها محسوب میگردید.

به موجب این قانون برای هر یک از عملیات مربوط به کشت خشخاش و شاهدانه یا تولید، نگاهداری، حمل یا خرید و فروش مواد مخدر و سایر امور مربوط به این مواد، از جمله استعمال آنها مجازاتهای شدیدی پیش‌بینی شده بود. همزمان با صدور اجازه اجرای قوانین سابق، به شرح بالا، به تمام قاضیان در دادگاههای دادگستری نیز اختیار داده شده بود، که هرگاه برای صدور حکم در مورد دعوی مطروحه‌ای به قانونی از قوانین مصوبه سابق برخورد نمایند و آن را برخلاف منابع معتبر اسلامی و یا فتاوی معتبر بیابند از صدور رأی بر طبق آن خودداری کرده و رأی خود را با استناد به آن منابع و یا آن فتاوی صادر نمایند.

بعداً اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به شرح زیر مورد تصویب قرار گرفت:

«قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

با توجه به مراتب بالا، چون قاضیان دادگاهها خواه نا خواه مجبور بوده و هستند که فتوای خمینی در مورد اجازه کشیدن تریاک را به عنوان معتبرترین فتوای اسلامی محسوب نمایند، لذا دیگر هیچ قاضی جرئت نداشته است که مصرف کنندگان تریاک (و به تبع آن مصرف کنندگان هروئین) را طبق قانون مربوط به مجازات برساند.

در هر حال امحاء و نابودی مواد افیونی طبق تصویب نامه ای صورت میگیرد که به شماره ۷/۱۰۱۱ مورخ ۱۳۵۸/۲/۱۸، در اوائل نخست وزیری مهندس مهدی بازرگان به تصویب بوده رسیده است.

به موجب ماده اول این تصویب نامه:

« کلیه موادی که به نام هروئین، مرفین، سوخته، حشیش، تفاله، شیره مطبوخ، کوکائین یا مواد روان گردان، مایعات حاوی مواد افیونی، اسیدهای مورد مصرف در هروئین سازی و آلات و ادوات تدخین ...

که از مرتکبین قاچاق اخذ شده و یا میشود باید ابتدا در آزمایشگاه مواد مخدر بهداری و بهزیستی مورد آزمایش قرار گیرند و به دو قسمت تقسیم شوند:

۱ - مواد قابل مصرف پزشکی و آزمایشگاهی

۲ - مواد غیر قابل مصرف پزشکی و آزمایشگاهی

و در پایان ماده اول و نیز در ماده دوم همین تصویب نامه نحوه امحاء و نابودی موادی که غیر قابل مصرف پزشکی و آزمایشگاهی تشخیص داده شده باشند، تعیین شده است.

ما به یقین میدانیم، تعدادی از موادی که نامشان در ماده بالا ذکر شده است، از قبیل هروئین و مرفین خالص، دارای مصرف پزشکی و آزمایشگاهی میباشند و قانوناً قابل نابودی و امحاء نیستند و به اینجهت تمام

آنچه را که دولت جمهوری اسلامی هر چند مدت یک بار با ایجاد هیاهو و سر و صدای فراوان، در برابر خبرنگاران رسانه‌های گروهی از داخل و خارج کشور و ناظران بین‌المللی میسوزانند و نابود میکنند، تمامشان از مواد و آلات و ادواتی تشکیل میشوند که طبق ماده اول "تصویب‌نامهٔ امحاء مواد افیونی و مخدر" قابل مصرف پزشکی و آزمایشگاهی نبوده‌اند.

هین ماده چهارم تصویب‌نامه مزبور را، که مربوط به تریاک میباشد، به عنوان سند خیانت رژیم جمهوری اسلامی و تعمد آن رژیم در معناد ساختن مردم ایران، ذیلاً نقل مینماید:

ماده ۴ - تریاکهای مکشوفه باید در انبارهای اداره کل نظارت بر مواد مخدر جمع‌آوری و به محض رسیدن به میزان صد کیلو به سازمان معاملات تریاک وابسته به وزارت کشاورزی و عمران روستائی یا سازمانی که قائم مقام آن گردد، تحویل شود تا طبق مقررات نسبت به تیاری آن اقدام نمایند.

بطوری که در ماده بالا ملاحظه میشود، نه تنها به هیچوجه سخنی از امحاء یا نابودی تریاکهای مکشوفه به میان نیامده، بلکه صریحاً ذکر شده است که "نسبت به تیاری آن اقدام نمایند".

مسلماً خوانندگان گرامی میدانند که تریاک ماده‌ای است که از پوست خشخاش یا کوکنار گرفته میشود. یعنی در آخرین روزهایی که هنوز این پوست سبز و تازه میباشد به آن تیغ میزنند و تریاک به صورت شیره یا ماده‌ای روان، به رنگ سفید مایل به زرد، از آن خارج میشود که در اثر مجاورت با هوا به تیرگی میگراید. این ماده را جمع‌آوری میکنند و بر روی آن اقداماتی را به انجام میرسانند تا به صورت تریاک معمولی درآید. تمام اقدامات مربوط به تبدیل شیرهٔ تریاک به تریاک معمولی، که مهمترین قسمتش تریاک‌مالی است، اصطلاحاً تیاری میگفته و تریاک آماده شده، به صورت حَب یا لوله را تریاک تیاری نام نهاده بودند

در بالا، در ماده اول تصویب‌نامه، دیدیم که تمام موادی که دارای مصرف پزشکی و آزمایشگاهی هستند از نابودی معاف شده‌اند و اکنون نیز در ماده بالا میبینیم، که صریحاً پیش‌بینی شده است که تریاکها را برای **قیاری**، یعنی آماده ساختن آنها برای مصرف و فروش به وزارت کشاورزی و عمران روستائی تحویل دهند.

توزیع و فروش مواد مخدر در ایران

در جمهوری اسلامی ایران، برای هر فرد یا گروه از متنفذان، منابع و راههایی که غالباً خلاف قانون و نامشروع میباشند، برای تحصیل درآمد در نظر گرفته شده است و چنین به نظر میرسد که درآمد حاصل از توزیع و فروش تریاک و هروئین در ایران سهم سپاه پاسداران باشد و قسمتی از سهم رهبر می باشد و قسمت متعلق به سپاه نیز بین فرماندهان ارشد آن، البته بر حسب درجه‌ای که دارند، تقسیم میگردد.

هر یک از ما در موارد متعدد دیده‌ایم که پدر و مادر و یا سایر بستگان و حتی همسایگان یک فرد معتاد، که قادر به تأمین هزینه اعتیاد فرزند و یا منسوب خود و یا تحمل دزدی‌های وی از اموال خود نبوده‌اند، فرد معتاد و گاهی هم شخصی را که هروئین به وی میفروخته است به مسئولان مربوط معرفی کرده‌اند ولی فرد معتاد بعد از چندی آزاد شده و نیز هرگز کسی دست به ترکیب فروشنده نزده است. چرا؟

در حال حاضر تقریباً برای همگان ثابت شده است که سر نخ بیشتر فروشندگان جزء مواد مخدر در سر تا سر ایران، نهایتاً، به سپاه پاسداران منتهی میشود و افرادی از این سپاه نه تنها موزع عمده و دست

اول در توزیع و فروش تمام هروئین، مرفین و تریاک ضبط شده توسط مأموران مبارزه با مواد مخدر میباشند، بلکه قسمت عمده‌ای از بقیه آنچه هم که از این مواد در ایران به مصرف میرسد، توسط همان افراد، بطور مستقیم از تولیدکنندگان آن در افغانستان خریداری و به ایران وارد میگردد.

مجازات مصرف‌کنندگان مواد مخدر

بالاخره اعتراضهای گسترده صدها هزار نفر از اهالی کشور ایران، که جوانانی از بستگانشان به مصرف مواد خانمانسوز تریاک و هروئین معتاد شده و از هیچ مقام رسمی در کشور ایران نیز هیچگونه حمایت و دخالتی چه در جهت معالجه و چه در جهت مجازات فرد معتاد ندیده بودند، مؤثر افتاده و بعد از سالها که مجلس شورای اسلامی جرئت تصویب قانونی در جهت تعیین مجازات برای مصرف‌کنندگان مواد مخدر را، به علت اینکه فتوای حلیت مصرف آنها توسط خمینی اعلام شده بود، نداشته، بالاخره **مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی** در تاریخ سوم آبان ۱۳۶۷ قانون مبارزه با مواد مخدر را به تصویب رسانده است.

ذیلاً موادی از این قانون را که مربوط به مجازات معتادان مواد

مخدر میباشد، به استحضار خوانندگان گرامی میرساند:

ماده ۱۵ - از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون:

الف - کلیه معتادان به مواد مخدر مذکور در ماده ۸ [هروئین، مرفین، کدئین و کوکائین و ...] موظفند ظرف ششماه اقدام به ترک اعتیاد نمایند و ستاد موظف است از همین تاریخ مطابق برنامه و با رعایت اولویتها معتادان مذکور را به مراکز ترک اعتیاد معرفی کند.

ب - کلیه معتادان به مواد مذکور در ماده ۴ [بنگ، چرس، تریاک، شیره و سوخته تریاک] که سن آنها کمتر از شصت سال باشد موظفند ظرف مدت شش ماه اقدام به ترک اعتیاد نمایند. چنانچه پس از انقضای مهلت مقرر ترک اعتیاد نکرده باشند، دادسرا آنها را به مراکز بازپروری اعزام میکند و این افراد تا ترک کامل اعتیاد در مرکز باقی خواهند ماند. انجام این امر و برنامه ریزی مربوط بر عهده ستاد است.

بطوری که خوانندگان گرامی در بند الف ماده بالا ملاحظه میفرمایند به تمام معتادان هروئین، مرفین، کدئین و کوکائین مدت شش ماه مهلت داده شده است که ترک اعتیاد نمایند ولی به موجب بند ب که مربوط به معتادان بنگ، چرس، تریاک و شیره و سوخته تریاک است، فقط کسانی موظف به ترک اعتیاد خود شده‌اند که نشان از شصت سال کمتر باشد. پس تا همین جا و به موجب این قانون تریاک‌هایی که بیش از شصت سال دارند قانوناً هیچ تکلیفی ندارند و مجاز به ادامه اعتیاد شده‌اند و در مورد سایرین پیش‌بینی شده است که اگر به ترک اعتیاد خود اقدام نکردند باید به مراکز بازپروری معرفی گردند و در همانجا باشند تا اینکه اعتیادشان ترک شود.

به موجب مواد بعدی در آن قانون، افرادی که پس از ترک اعتیاد خود از مراکز بازپروری مرخص میشوند، هرگاه مصرف مواد مخدر را از سر بگیرند، برای هر بار به مجازاتهای نقدی، زندان و یا محرومیت از خدمت دولت به شرحی که در قانون پیش‌بینی شده است محکوم خواهند شد.

صرف نظر از این واقعیت مسلم که همگان از آن آگاهی دارند، و آن وفور و عرضه انواع مواد مخدر در تمام مراکز بازپروری موجود میباشد و نیز این واقعیت که کمتر ممکن است فردی معتاد در این مراکز به ترک

اعتیاد توفیق یابد، تردیدی نیست که اجرای همان قسمت اول مجازاتها، یعنی تأسیس مراکز بازپروری، توسط دولت جمهوری اسلامی، در نقاط مختلف ایران، به تعدادی که بتوانند از چند میلیون نفر معتاد بطور شبانه‌روزی پذیرائی و پرستاری نمایند، امری بوده است محال. و تا زمانی هم که فردی معتاد به این مراکز نرفته و از آنها فارغ‌الاعتیاد! نشده باشد امکان بازخواست از وی و مجازاتش طبق مواد بعدی قانون وجود ندارد.

داستان اشعار عرفانی؟!!

روح‌الله خمینی

الف - تشکیل کنگره حافظ‌شناسی در شیراز،

نیرونک رژیم اسلامی ایران در این رابطه

بیش از چند ماهی به مرگ قابل‌پیش‌بینی خمینی نمانده بود که گردانندگان امور کشور به کاری عجیب دست زدند و به فکر تجلیل از مقام والای حافظ شیرازی در عرفان افتاده و، به قول خودشان، به منظور آشنا ساختن مردم با فرهنگ و عرفان اسلامی و زبان رمز و راز عرفان کنگره‌ای تشکیل دادند تا به اثبات این امر خلاف واقع پردازند که حافظ در فرهنگ اسلامی رشد و نمو کرده و تنها با مطالعه در این فرهنگ می‌باشد که می‌توان منظور وی از **می** و **مطرب** و **ساقی** و **ساغر** و **شاهد** و **معشوق** و اصطلاحات عرفانی دیگری از اینقبیل را دریافت.

سخنرانان این کنگره همگی از طرفداران عرفان انتخاب شده و موظف بودند که در پیرامون این فکر و نظر سخنرانی نمایند که منظور **حافظ** و سایر عرفای بزرگ از باده - باده عشق و شوق روحانی است و مستی او - مستی وجد و جذبه‌های عارفانه بوده و می‌باشد.

همزمان با آن کنگره و همصدا با سخنرانان آن، رسانه‌های گروهی نیز به تعریف و تمجید از عرفان پرداختند و متهای کوشش خود را در این

راستا به کار گرفتند تا به مردم عامی و عادی بقبولانند که **حافظ عارفی** کامل بوده است و عرفای کامل حقایق امور را با ذوق و شهود درمی یابند و از برای آنچه که به مشاهده آن نائل میشوند تعابیر و اصطلاحاتی وضع کرده اند که برای همگان امکان درک و فهم حقایق و اسرار آنها میسر نمیباشد.

در آن ایام، مرتباً در روزنامه ها میخواندیم و در تلویزیون و رادیوهای جمهوری اسلامی میدیدیم و میشنیدیم که مثلاً در اشعار عرفانی: 'مراد از دلدار و یار، عالم شهود است یعنی مشاهده ذات حق و باریتعالی، و مراد از می و باده و شراب نیز عبارت است از عشق و محبتی که از بیخودی و مستی حاصل از جلوه محبوب حقیقی، یعنی ذات باریتعالی در دل پیدا شود و انسان را ساکت و بیخود گرداند.' این نویسنده، که به منزله شاگردی نوآموز در مکتب حافظ شناسی بشمار میرود، با دوست دانشمندم، حافظ شناس ارجمند، **جناب آقای دکتر اصلان غفاری**، بطور قطع هم عقیده میباشد که نوشته اند:

'... از بررسی ژرف در غزلیات حافظ و توصیف و تعریفات که از می به عمل آمده به خوبی آشکار میشود که **مراد از می و شراب در دیوان حافظ می انگوری و شراب ناب است** به ویژه آن که در آن زمان به طوری که در تاریخ ثبت شده، شراب خواری و باده نوشی و می گساری امری رایج بوده است و حتی چند پادشاه صاحب نام و متدین آنقدر شراب نوشیده که جان در این راه باخته اند...'

(حافظ و راه عشق - اصلان غفاری - صفحه ۱۴۲)

'**علی دشتی** در کتاب کاخ ابداع مینویسد: در دیوان چهار الی پنج هزار بیتی او (حافظ) بیش از هزار بار از باده و مستی دم زده است. نمیتوان این ابیات را با همه وفور و کثرت نادیده گرفت و همه را تفسیر و تاویل کرد و بطور درست گفت مقصود حافظ از تمام آنها باده معرفت است، نه آب انگور تخمیرشده سکرآور

... صدها بیت از دیوان حافظ را میتوان استخراج کرد که قابل
تأویل و تفسیر نیست بلکه مطلق می و مرادفاتش منظور نظر اوست
....

(حافظ‌شناسی - جلد اول - به کوشش سعید نیاز کرمانی - صفحات ۷ و
۸ - به نقل از کاخ ابداع - سازمان انتشارات جاویدان - صفحات ۹۷ تا
(۹۹

علی دشتی در ادامه گفتار مزبور و به منظور اثبات نظر خود
ایاتی از اشعار حافظ را مثال آورده است که این نویسنده مضمون
توضیحات وی را به شرح زیر نقل مینماید:

- صوفیان و عرفاء میگویند که منظورشان از می و باده، فقط
شراباً طهوراً میباشد نه شراب انگور که **أم‌الخبائث** است و منشأ همه بدیها
بشمار میرود. اما حافظ در بیت زیر تصریح دارد و با کمال روشنی اعلام
مینماید که منظورش همان شراب انگور است، زیرا میگوید:
همان شرابی که صوفیان آن را **أم‌الخبائث** میگویند (یعنی همان شراب
انگور) در نظر من از بوسه دوشیزگان زیاروی گواراتر میباشد:

آن تلخ‌وش که صوفی أم‌الخبائثش خواند

اشهی لنا و احلی من قبله العذارا

پس در اینجا دیگر نمیتوان گفت که منظور حافظ از **أم‌الخبائث**
همان شراباً طهوراً (سوره الدهر یا الانسان آیه ۲۱) بوده است.

- عرفاء و صوفیان و نیز تمام پیشوایان مذهبی نظرشان این است
که شرابخواری نقض پارسائی بشمار میرود و هرگز هیچ انسان پارسائی
شراب نمیخورد و متقابلاً هیچ شرابخواره‌ای را نمیتوان پارسا نامید.
اما اینکه حافظ میگوید:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خور و نه ماه پارسا میباش

هرگاه بگوئیم که منظور **حافظ** از می خوری و می پرستی در این بیت همان خوردن شراب انگور بوده است در این صورت این بیت دارای معنی و مفهوم منطقی میشود، به این معنی که به مخاطب میگوید: تو میتوانی در هر سال سه ماه می بخوری و پارسا نباشی ولی نه ماه دیگر از هر نظر پارسائی نمائی. ولی اگر بگوئیم که منظور **حافظ** شراباً طهوراً بوده است، در این صورت چگونه میتوان گفت که سه ماه شراباً طهوراً بخور و پارسا باش و نه ماه دیگر هم شراباً طهوراً مخور و پارسا باشا در هر حال، چون چنین شایع است که **خمینی** هرگز شراب نمیخورده است، لذا طبعاً این سؤال برای خوانندگان گرامی پیش خواهد آمد که منظور وی از کلماتی از قبیل **باده، می، شراب، ساغر، پیمان، ساقی، میکده، میخانه، خمخانه** و نظیر آنها چه بوده است؟

در پاسخ باید گفت که اغلب شعرای فارسی زبان، اعم از آنانکه شراب خواره بوده یا نبوده اند، از کلمات مزبور به صورت کنایه، تشبیه و یا استعاره نیز استفاده کرده اند.

مثلاً هنگامی که **حافظ** گفته است:

گرم از دست برخیزد که با دلدار بنشینم
 ز جام وصل می نوشم زیباغ عیش گل چینم
 وصال دلدار را به جامی تشبیه کرده است و میگوید که اگر بتوانم به دلدار برسم و از جام وصال او می بنوشم و از باغ عیش که همان وصال دلدار میباشد گل خواهم چید.
 و یا هنگامی که گفته است:

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر
 کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو
 عشق خود را به شراب تشبیه کرده است و خطاب به دلدار خود میگوید که شور آن عشق هرگز تا زمان مرگ از سرم بیرون نخواهد رفت.

بسیاری از شعرانی هم که، مانند خمینی، ظاهراً هرگز و در تمام مدت عمر خود لب به مشروب نزده بوده‌اند وصل یار یعنی، بسوس و کنار دلدار را به می تشبیه کرده و گاهی هم از آن به باده وصل یاد مینمایند. به عبارت دیگر، در اشعار این قبیل شعرا نوشیدن باده کنایه از رسیدن به وصال معشوق میباشد و مستی حاصل از باده وصل نیز کنایه از اوج لذت جسمانی است که با وصل یار به آنان دست میدهد.

بطوری که خوانندگان گرامی بزودی، در همین بخش، خواهند دید خمینی تمام اشعاری را که از اول سال ۱۳۶۳ تا پایان سال ۱۳۶۷ (به مدت پنج سال) سروده است، خطاب به فاطمه طباطبائی بوده و نیز تمام آن اشعار را برای فاطمه طباطبائی خوانده و ظاهراً بنا به خواهش فاطمه تمام آنها را در دفترچه آن خانم نوشته است.

البته ما جرئت نداریم که فکر بد کنیم و میپذیریم که فاطمه طباطبائی، معشوقه روحانی و عرفانی خمینی بوده و خمینی در روی زیبای وی ذات باریتعالی را مشاهده میکرد است!

ولی اگر فردی دیگر، یعنی یک انسان معمولی، مانند خمینی، بطور وضوح در اشعار خود از کلمات باده و شراب، وصال یار را منظور داشته بود، آنوقت ما با جرئت میتوانستیم بگوئیم که منظور آن شاعر معمولی از ساغر و جام و پیمانه، نیز آن محل ناکفتمی و محرمانه در جسم معشوق بوده است که از آنجا در هر دفعه یک جرعه از باده وصل نصیب عاشق میشود و ساقی نیز خود معشوقه میباشد که آن ساغر پر باده را در جسم خود در اختیار دارد و نوشیدن یک جرعه از باده در هر مرتبه توسط عاشق بدون رضایت و موافقت ساقی امکان پذیر نمیشود.

با این ترتیب خوانندگان گرامی میتوانند با قیاس دریابند که منظور شاعر از خم یا خمخانه، در جسم معشوق، که همواره پر از باده وصل

میباشد کجاست؟ و یا مراد از میگده که جای خلوت و محل استفاده عاشق
از باده وصل میباشد چیست؟
در اینجا به منظور آوردن مثالهایی در اثبات موارد مذکور در بالا،
تعدادی از اشعار خمینی را که در آنها از **باده - ساغر و پیمانه - میخانه**
و **خُم و خمخانه**، البته بطور کنایه یاد شده است، به نقل از **دیوان اشعار**
خمینی، ذیلاً درج مینماید:

بیخود شدم از خویشتن و خویشی‌ها (ص ۲۲۰)

تا مست ز یک جرعه پیمانه شدم

مستی علم و عمل رخت بیست از سر من (ص ۱۴۳)
تا که از ساغر لبریز تو هشیار شدم!!

در میخانه گشائید به رویم شب و روز (ص ۱۴۲)

که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

تشنه عشق تو هستم، باده جان بخش خواهم (ص ۱۴۹)

هر چه بینم، جز سراپی نیست، من آبی ندارم

سَر خُم باز کن و ساغر لبریزم ده (ص ۶۶)

که بجز تو سر پیمانه و پیمانش نیست

ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود (ص ۱۰۹)

جز سر کوی تو ای دوست پناهی نبود

آنکه از باده عشق تو لبی تازه نمود

ملک هستی بر چشمش پر کاهی نبود

همه می زدگان هوش خود از کف دادند (ص ۸۲)

ساغر از دست روان بخش تو هشیارم کرد

باده از ساغر لبریز تو جاویدم ساخت

بوسه از خاک درت محرم اسرارم کرد

ساقی از آن خم پنهان که ز بیگانه پنهان است (ص ۱۶۶)

باده در ساغر ما ریز که ما محرم رازیم

از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری (ص ۵۱)

هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است

جرعه ای می خواهم از جام تو تا بیهوش گردم

هوشمند از لذت این جرعه می بی نصیب است

در میخانه به رویم بگشوده است حریف (ص ۱۲۳)

ساغری از کف خود باز ده ای لاله عذار

خم می زنده، اگر ساغری از دست برفت

سر خم باز کن و عقده ز جانم بردار

بردار کتاب از برم و جام می آور (ص ۲۹۲)

تا آنچه که در جمع کتب نیست بجویم

طرب ساغر درویش نفهمد صوفی (ص ۸۶)
باده از دست بتی گیر که محروم باشد!]

جام می ده که در آغوش بتی جا دارم!! (صفحه ۱۶۲)
 که از آن جایزه بر یوسف کنعان بدهم

گر در میگذه را! پیر به عشاق گشود (ص ۷۹)
 پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد

جامی بنوش و بر در میخانه شادباش (صفحه ۱۲۹)
 در یاد آن فرشته که توفیق داد باش
گر تیشهات نباشد تا کوه بر کنی!!
 فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش

شرح یک ماجرا به صورت معترضه

در همان ایامی که کنگره حافظ‌شناسی در شیراز در جریان بود، نویسنده این مطور در یک مهمانی دوستانه شرکت داشت. در آن مجلس صحبت از آن کنگره به میان آمد و یکی از حاضران در آن جلسه که در زمره متدینین بشمار میرفت و در ارتش جمهوری اسلامی نیز صاحب مقامی نسبتاً عالی بود، راجع به عرفانی بودن اصطلاحاتی از قبیل می و میکده و یار و دلدار که در اشعار حافظ موجود است، داد سخن داد و طبعاً این

نویسنده هم نظر خود را در این مورد، تقریباً به همان مضمونی که در بالا ذکر شد، بیان نمود.

مهمترین دلیل آن افسر ارتش جمهوری اسلامی این بود که تفسیر و تعبیر تعدادی از آیات در دیوان حافظ نشان میدهد که حافظ عاشق اهل بیت حضرت محمد بوده ولی نظر خود را، از ترس مخالفان و معاندان [۱۲]، به راز و رمز عرفانی و یا به صورت معما بیان نموده است!

این نویسنده در پاسخ گفت: تفسیر که کار مهمی نیست و هرکسی میتواند دو سه بیتی از دیوان حافظ را انتخاب نماید و آنها را به میل خود تعبیر و تفسیر کند.

افسر مذکور گفت: اگر تفسیر کاری است ساده، چرا تاکنون حتی یک نفر پیدا نشده است که بتواند یکی از آیات حافظ را به ترتیبی تفسیر و تعبیر نماید که نشان دهد، مثلاً می از نظر حافظ همان شراب معمولی بوده است؟

پاسخ دادم: چون معنای ظاهری تمام اشعار حافظ به روشنی نشان میدهد که منظور وی همان شراب معمولی بوده است به اینجهت ضرورتی وجود نداشته است تا کسی به دنبال تعبیر و تفسیر برود.

مثلاً وقتی که حافظ گفته است:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
و یا

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
و یا

دلَم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجاست

منظور **حافظ** از **هی و شراب** کاملاً روشن است و نیاز به تعبیر و تفسیر ندارد و فقط کسانی که بخواهند معنایی غیر معمول و خلاف واقع از **هی و شراب** در این آیات در بیاورند، مجبور به تفسیر آنها میباشند.

در هر حال، این بحث با آوردن شام خاتمه یافت و بعد از شام نیز صحبتهای دیگری به میان آمد ولی من در تمام مدت صرف شام و بعد از آن مرتباً در این فکر بودم که چگونه میتوانم در اینجا یکی از آیات حافظ را به نحوی که خلاف منظور آن افسر را نشان دهد تعبیر و تفسیر کنم و خوشبختانه، به انجام این کار موفق شدم و آن را به شرح زیر به اطلاع آن افسر و دیگران رساندم:

در آغاز، در حالی که تماماً **جام شراب** را در دست گرفته بودم، به افسر و مذکور و دیگران گفتم که: آیا میدانید چرا **حافظ** را **لسان الغیب** نامیده‌اند؟ علتش این است که همواره و در هر زمان در آیاتش چندیتی وجود دارد که نشان دهنده اوضاع آن زمان میباشد.

مثلاً مفسران بزرگ و حافظ شناسان چیره‌دست نظر داده‌اند که ممکن است این بیت مربوط به این زمان باشد:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

و **حافظ** در این بیت میخواسته است بگوید که: **ما در میان حزب‌اللهی‌ها و پیروان خمینی جز [با معذرتخواهی از خوانندگان گرامی] آدم خور ندیدم و بی‌خبرانی که وجودشان کوچکترین فایده‌ای برای اجتماع ندارد، نمیدانند که شراب خوردن با روش آمریکائی چه لذتی دارد!**

بعد در مقابل تعجب همگان دلیل آن تفسیر را به این شرح بیان

نمودم، گفتم:

پیاله از دو کلمه تشکیل شده است: **پی** و **اله**

پی به معنای دنبال و مخفف **پیروان** میباشد

اله، به معنای **خدا** که مؤنث آن **الهة** است، برای خدایان کوچک زمینی به کار میرود مثلاً در دوران جاهلیت به هر یک از بت‌های موجود در عربستان یک **اله** میگفته‌اند و بعد با گذاشتن **الف** و **لام** تعریف در اول نام خدای بزرگ وی را **ال-اله** نامیده و به عنوان خدای مشخص و معین، یعنی **الله**، از سایر خدایان جدا کرده‌اند.

حالا این **بت** یا **اله** مورد پرستش زمان در ایران همین **خمینی** است و **پیروان** وی که در بیت مورد بحث در کلمه **پیاله** (**پی-اله**) مورد نظر حافظ بوده‌اند همین **حزب‌اللهی‌ها** و **پیروان خمینی** بشمار میروند.

بعد حافظ گفته است که ما در میان این افراد، **عکس رخ یار** دیده‌ایم. هرگاه **رخ یار** را **بو عکس** کنیم میشود: **وای خور!** پس منظور حافظ این بوده است که **رأی** و **نظر حزب‌اللهی‌ها** کاملاً **احمقانه** و مانند آن حیوان میباشد!

حافظ در بیت دوم نیز خطاب به **بیخبر** مطلبی بیان نموده است. این کلمه نیز به نوبه خود دارای دو معنی میباشد، یک معنای ظاهری و یک معنای تفسیری. معنای ظاهری همان نادانانی هستند که هیچ نمی‌فهمند و از همه چیز **بیخبر** میباشند. معنای تفسیری **بیخبر** نیز این است که از دو کلمه تشکیل شده است: **بیخ** و **بور**. در اینجا، **بیخ** به معنای **قه** و قسمت زائد و دوراندختنی **میوه** و **بور** به معنای خود **میوه** میباشد. پس افراد مورد خطاب **حافظ** در اینجا نادانانی بوده‌اند که هیچ نمی‌فهند و مانند **ته میوه** دوراندختنی و بی‌فایده هستند.

آخرین کلمه قابل تفسیر در مصرع دوم "هدام" میباشد که از دو کلمه "هد" به معنای اسلوب و روش و "آم" به معنای آمریکا تشکیل شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد، معلوم میشود که حافظ در مصرع:

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

نیز میخواسته است به همان حزب‌اللهی‌ها بگوید: ای افراد بی‌خبر

و بی‌فایده، شما نمیدانید که مشروب‌خوری به روش و متد آمریکائی چه لذتی دارد!

البته چون هیچ کدام از حاضران در آن مجلس خود را حزب‌اللهی

نمیدانستند، لذا هر یک در مورد این تفسیر مطلبی را با خنده و شوخی بیان

نمودند و بعد هم جلسه با صحبت‌های دیگر و با خوبی و خوشی پایان یافت.

ب - معرفی خمینی به عنوان عارف و

انتشار اشعار عارفانه به نام وی

بسیاری از مردم دیرباور که با نیرنگهای مسئولان رژیم جمهوری

اسلامی آشنائی داشتند، با شک و تردید فراوان به تشکیل کنگره

حافظ‌شناسی و تبلیغات عرفانی رژیم مینگریسته و بی‌صبرانه در انتظار

آگاهی از قصد واقعی مسئولان مذکور در انجام اقدامات مزبور بودند.

مدت کوتاهی بعد، در زمانیکه هنوز خمینی زنده بود، به ناگهان
غزل عاشقانه‌ای منسوب به خمینی در مطبوعات کشور به چاپ رسید که
بیت زیر مطلع آن بود:

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم
چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

...

آنوقت با توجه به تبلیغات عظیمی که بطور یکسان توسط
رسانه‌های گروهی به منظور قرار دادن خمینی در ردیف عرفای بزرگ
صورت گرفت، همگان دریافتند که منظور از تشکیل کنگره حافظ‌شناسی در
شیراز آن بوده است که مردم باید کلمات خال، لب، دوست، چشم بیمار،
بیمار و سایر کلمات موجود در بقیه ابیات آن غزل را اصطلاحات عرفانی
تلقی کرده و از سوء تعبیر در مورد آنها خودداری نمایند.

یعنی نباید این فکر بد و ناروا به مخیله آنان خطور کند که
خدای ناکرده بین حضرت امام و یک معشوقه زیبا ارتباط غیرعرفانی وجود
داشته است!

متعاقب مرگ خمینی، ابتدا جزوه‌ای به نام "باده عشق" منتشر
گردید که در پشت جلد آن این عبارات به چشم میخورد:
" اشعار عارفانه حضرت امام خمینی (قدس سره)
و نامه‌ای عرفانی از آن عزیز به خانم فاطمه طباطبائی "

پیشگفتار مندرج در این جزوه به امضای فاطمه طباطبائی
(فاطمی) به شرح صفحه بعد بود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَفَحَاتٌ وَصَلَكٌ اَوْقَدَتْ جَمْرَاتِ شَوْكٍ فِی الْحِشَا
 ز غمت به سیله کم آتشی که نرد زبانه گماتشا
 تو چه آیتی به جهانیان که صدای صیحه قدسیان
 گذرد ز ذروه لامکان که خوشا جمال ازل، خوشا

امام عزیزم، مرشد و مرادم!

مسئولان نشر آثار از من خواسته‌اند تا دانسته‌های خود را پیرامون نحوه سرودن اشعار عارفانهات [!؟] بنگارم تا دریچه‌ای به یکی از ابعاد وجودت پیش چشم مشتاقانت باز گردد. اما چون قلم بدست میگیرم، غم فقدانت امانم نمیدهد و اندوه هجرانت رهایم نمی‌کند. آخر خانه ما را بی تو نوری و فروغی نیست. جای جای خانه نشان از تو دارد و شمیم وجودت همه جا را آکنده است. علی کوچکت [یعنی آیا؟ شاید؟ بلی؟] پیوسته تو را می‌جوید و همواره از تو میبرد و از آنجا که به او گفته‌ایم تو در آسمانهائی، همیشه به شوق دیدارت به آسمان و ستارگان خیره میشود.

اکنون بیش از سه ماه از سفر روحانی تو میگذرد و همه روزه مشتاقان تو در حسینیه و خانهات گرد هم می‌آیند و عاشقانه می‌نالند و عاجزانه می‌گریند و رهگذرت را از خانه تا حسینیه گلریزان میکنند. پدرم! تو که از حال عاشقانت آگاه بودی، تو از جان شیفته‌ام خبر داشتی و میدانستی که من شیدا و بیقرار تو هستم، چگونه تنهایم گذاشتی؟ آخر آن عمری را در پرتو وجود تو سپری کرده، در ظلمات چگونه تواند زیست؟!

در این شب سیاهم گم کرده راه مقصود
 از گوشه‌ای برون آی ای کوكب هدایت

شرح این هجران و این خون جگر را به فرصتی دیگر میگذارم و به آنچه خواسته‌اند می‌پردازم، که:

جان پرور است قصهٔ ارباب معرفت

رمزی برو پیرس و حدیثی بیا بگو

زمانی که به اقتضای رشتهٔ تحصیلی، یکی از متون فلسفی را میخواندم، بعضی عبارات دشوار و مبهم کتاب را در مواقع مناسب با حضرت امام (قدس سره) در میان می‌گذاشتم. این پرسش و پاسخ به جلسهٔ درس بیست دقیقه‌ای تبدیل شد. تا یک روز صبح که برای شروع درس خدمت ایشان رسیدم دریافتم که ایشان با یک رباعی به طنز هشدارم داده‌اند:

فاطی که فنون فلسفه میخواند

از فلسفه فاء و لام و سین میداند

امید من آن است که با نور خدا

خود را ز حجاب فلسفه برهاند

پس از دریافت این رباعی اصرار مجدانهٔ من آغاز شد و درخواست

آیات دیگری کردم و چند روز بعد:

فاطی! بسوی دوست سفر باید کرد

از خویشتن خویش گذر باید کرد

هر معرفتی که بوی هستی تو داد

دیوی است به ره، از آن گذر باید کرد

تقاضای مدام من کم‌کم مؤثر مینمود، چرا که چندی بعد چنین سرودند:

فاطی! تو و حق معرفت، یعنی چه؟!

دریافت ذات بی‌صفت، یعنی چه؟!

ناخوانده الف، به یا نخواهی ره یافت

ناکرده سلوک، موهبت یعنی چه؟!

این پندآموزی و روشنگری امام را که در قالب رباعی و در نهایت
 ایجاز آمده بود به جان نیوشیدم و آویزه گوش کردم و سرمست از حلاوت آن
 شدم. ناگاه دریافتم که نظیر چنین پیامهایی در باب معرفت، دریغ است ناگفته
 ماند و نهفته گردد. لذا با سماجت بسیار از ایشان خواستم که سررشته کلام و
 سرودن پیام را رها نکنند. اعتراف میکنم که لطف بی کران آن عزیز چنان بود که
 جرأت اصرارم میداد و هر دم بر خواهشهای من می افزود. **تا آنجا که**
درخواست سرودن غزل کردم و ایشان عتاب کردند که: مگر من شاعرم؟! .
ولی من همچنان به مراد خود اصرار می ورزیدم و پس از چند روز چنین
شنیدم:

تا دوست بود، تو را گزندی نبود

تا اوست، غبار چون و چندی نبود

بگذار هر آنچه هست و او را بگزین

نیکوتر از این دو حرف پندی نبود

* * *

عاشق نشدی اگر که نامی داری

دیوانه نه ای اگر پیمای داری

مستی نچشیده ای اگر هوش تو راست

ما را بنواز تا که جامی داری!

روزها میگذشت و امام بهای خواهشهای ملتسمانه ام را هر از چند
 گاه با غزلی یا نوشته ای می پرداختند.
 در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روا نداشتیم. نخست
 مجموعه رباعیها را به همسر احمد نشان دادم [فقط رباعیات؟ غزلیات نه؟] که
 او نیز با شوقی وافر مرا به پی گیری امر واداشت. سپس دفتری خدمت امام
 بردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال، سروده ها، نصایح و اشارات
 عارفانه خود را در آن دفتر مرقوم دارند.

و چنین بود که آن کریم درخواست مرا اجابت کرد و از خوان معرفت و کرامت خویش توشه‌ای نصیبم فرمود و مرا مکتوبی بخشید که به غزلی ختم میشد و جواب مثبتی به درخواست مصرانه من بود.

اینک ثمره آن تلاشها یعنی این میراث گرانقدر را در اختیار مؤسسه محترمی که آثار او را دنبال میکند میگذارم تا به عاشقان امام هدیه کند و جان مشتاقانش را با زلال این چشمه‌سار سیراب سازد. در این زمینه گفتنی‌های دیگری دارم که اگر خداوند فرصتی بخشد بازگو خواهم کرد.

در غم او روزها بیگانه شد

روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت، گو رو، پاک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

فاطمه طباطبائی ۱۳۶۸/۶/۲۳

(باده عشق - انتشارات سروش - صدا و سیما جمهوری

اسلامی ایران - چاپ اول - ۱۳۶۸ - ۲۰۰،۰۰۰ نسخه)

با انتشار اشعار عرفانی خمینی همگان دانستند که فاطمه

طباطبائی، ملقب به فاطمی، همسر زیبای سید احمد خمینی، معشوقه

عرفانی، عارف بزرگ، امام خمینی بوده است! و آن حضرت با مشاهده

روی زیبای فاطمی به کشف و شهود عرفانی میپرداخته‌اند و از شهود

مخلوق به شهود خالق میرسیده‌اند. یعنی در آن روی زیبا، باریتعالی را

مشاهده میکرده‌اند و به اینجهت تمام اشعارشان جنبه روحانی و عرفانی

دارد و برای خداوند تبارک و تعالی سروده شده است.

اما، اشعار منتشره که فقط نامشان عرفانی بود موجبات تأیید

شایعاتی را فراهم نمود که قبلاً بطور محرمانه در میان مردم رواج داشت

ولی با توجه به کهولت **خمینی** کمتر کسی آنها را باور میکرد و از آن گذشته سروده شدن آن اشعار نیز از سوی **خمینی** باورکردنی نبود.

کم کم مردم دریافتند که اشعار عرفانی **خمینی** را **محمد حسین شهویار** (در مقابل نجات جان یکی از بستگان نزدیک خود و دریافت تریاک کافی) تصحیح کرده و علاوه بر تغییراتی که از نظر بهتر شدن در آنها داده، تعدادی بیت و اصطلاح عرفانی نیز بر آنها افزوده است.

برای بسیاری از کسانی که آن اشعار را خوانده بودند سئوالهای فراوانی در مورد عرفانی آن اشعار پیش آمده بود، مثلاً فکر میکردند که اگر اشعار مزبور واقعاً عرفانی هستند و منظور **خمینی** فقط کشف و شهود عرفانی بوده است، در این صورت این کشف و شهود میتواندست، از راه چشم، به صورت روحانی و بدون تماس جسم با جسم به انجام برسد، به همان ترتیبی که مثلاً از قول **مولانا** گفته اند که وی در لبخند **شمس تبریزی** نوری از انوار **حق تعالی** را مشاهده میکرد است با این ترتیب، دیگر، **پیری و ازکارافتادگی جسمی خمینی** نمیتوانست مانعی در این راه به وجود بیاورد، پس دیگر چرا در تعدادی از ابیات این شعرها، **خمینی** هشتاد و چند ساله مرتباً از ناتوانی خود به شکوه و شکایت پرداخته است که:

- تیشه اش کند شده است و یا دیگر تیشه کوه کندن ندارد و
- یا با اینکه با دلدار **همبستر** [!] میشود باز هم قادر به رسیدن به وصال نیست و هجرانش ادامه میابد! و
- یا با اینکه تشنه وصال معشوق میباشد و خود معشوق نیز لبریز از آب گوارای وصل، مانند حوض کوثر در مقابلش نشسته است، وی قادر به نوشیدن از آن آب نیست و همان طور تشنه لب مانده است!

- یا در انتظار معجزه‌ای است که بتواند شوق‌القدر کند یعنی ماه را
دو نیمه سازد!

- یا با وجود اینکه پیر می‌کند، یعنی صاحب آن، در می‌کند را که
پیر از باده وصال می‌باشد، به رویش گشوده است، وی قادر به
ورود و نوشیدن از آن باده نمی‌باشد و در آرزوی فتح و ظفر و
ورود بسر میرد!

گر تیشه‌ات نباشد تا کوه بر کنی؟! (ص ۱۲۹ دیوان خمینی)

فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش

همبستر دلدار و زهجوش به عذایم (ص ۱۶۷)

در وصل غریقیم و به هجران مدامیم

بر لب کونورم ای دوست ولی تشنه لبم (ص ۳۰۶)

در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم

آنکه از جلوه رخسار چو ماهت پیش است! (ص ۷۹)

بی گمان معجزه شوق‌القدر! باید کرد

گر در می‌گردد و! پیر به عشاق گشود

پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد

از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری (ص ۵۱)

هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است!?!

در آن زمان در هر مجلس و محفلی که در تهران شرکت میکردیم، شیرین‌ترین سخنان جدی و مطالب شوخی‌آمیز فراوان راجع به روابط عارفانه "خاطی و فاطی" رد و بدل میگردید. مثلاً جمعی فضول، همانطور که قبلاً هم گفته شد، میگفتند ما قبول مینمائیم که فاطمه طباطبائی، معشوقه روحانی و عرفانی خمینی بوده و خمینی فقط با دیدن روی زیبای وی ذات باریتعالی را مشاهده میکرده و نیز بوسه پسر شوهر از عروس خود شرعاً مجاز بوده است!

اما اینکه خمینی در اشعار خود صحبت از بوسی و کنار یار- بودن در آغوش یار، همبستر بودن با یار، گذاشته شدن زلف یار بر شانه خود و از این قبیل سخن گفته، در هر یک از این موقعیتها در حال مشاهده چه جنبه‌هایی از ذات باریتعالی در جسم یار بوده است؟!

بالاخره این سخنان نامناسب و رسوائی‌برانگیز، اعضای دولت و خاندان خمینی را وادار کرد که برای آن چاره‌ای بیاندیشند و ظاهراً باز هم دست به دامان شهریار شده و از او خواسته‌اند تعدادی شعر که صد در صد عارفانه و خالی از مضامین عاشقانه باشد بسراید و او هم با عجله فراوان ترجیح‌بندی مرکب از ۴۹ بیت در ۷ بند، به منظور رفع تکلیف و بطور سر هم بندی، ساخته و تحویل داده است.

این اشعار بسیار سست، بدقافیه و غالباً دارای مضامینی دور از ذهن و حتی بی‌معنی میباشند و تنها همان یک بیت ترجیح بند، که به شرح زیر میباشد، بر تمام ایات ترجیح دارد:

ای نقطه عطف راز هستی برگیر ز دوست جام مستی

آنوقت به منظور تبرئه "خاطی و فاطی" جزوه دیگری، در سال

۱۳۶۹، به نام "نقطه عطف" توسط "مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی"

منتشر گردید، که در آن فقط ترجیح‌بند مزبور، همراه با رباعیات خمینی خطاب به فاطمی (که دارای مضامین عاشقانه نیستند) و نامه کاملاً پدرانه و نصیحت‌آمیزی که خمینی خطاب به سید احمد خمینی، پسرش نوشته بوده است، به چاپ رسیده بود.

در پشت جلد این جزوه نیز مانند جزوه "باده عشق" نوشته بودند:
" اشعار عارفانه امام خمینی (قدس سره) " ولی تمام غزلیات عاشقانه خمینی را از آن حذف کرده بودند.

در اینکه ترجیح‌بند "نقطه عطف" به نام خمینی سروده شده است ولی متعلق به وی نمیباشد، دلائل متعددی میتوان اقامه نمود. از جمله:

۱ - روحانیون شیعه بر این اعتقاد هستند که اجداد پدری و مادری حضرت محمد تا حضرت آدم، همگی موحد یعنی خداپرست بوده‌اند و نطفه آن حضرت، همواره از صلب مردی موحد به رحم زنی موحد انتقال یافته است. با اینکه در قرآن صریحاً ذکر شده که پدر ابراهیم (که جد حضرت محمد هم بوده) به نام آزر، مردی بت‌پرست بوده است ولی روحانیون شیعه میگویند که در این قسمت از قرآن کلمه پدر را باید عمو ترجمه کرد و معتقد شد که آزر عموی ابراهیم بوده است!!

با توجه به این مراتب، در ادبیات فارسی تا پیش از صفویه که مردم ایران سنی‌مذهب بوده‌اند، از آزر به عنوان پدر ابراهیم نام برده شده است و غالباً ابراهیم را "پور آزر"، یعنی پسر آزر، نامیده‌اند ولی بعد از آن هرگز یک طلبة شیعه نیز از اینکه نباید ابراهیم را به این نام بنامد آگاه است و هرگز این کار را نخواهد کرد تا چه برسد به خمینی.

حال هرگاه خمینی این اشتباه بزرگ را مرتکب شده و ابراهیم را به عنوان پور آزر (یعنی پسر آزر که به موجب متن صریح قرآن بت‌پرست

بوده است) شناخته باشد، در این صورت بر یکی از اعتقادات مهم تشیع
خط بطلان کشیده است.

در اینجا بهتر آن میدانند که این بند از ترجیح بند مزبور را عیناً نقل
نماید تا علاوه بر نشان دادن مطلب بالا به خوانندگان گرامی، این مطلب را
نیز به اثبات برساند که کار محمد حسین شهریار در هنگام عجله و شتاب
چیزی بهتر از کار خود خمینی نخواهد بود!

ای دورنمای پور آذر

نادیده افول حق به منظر
ای نار فراق بر تو گلشن
شد برد و سلام از تو آذر
بردار حجاب یسار از پیش
بنمای رخس چو گل مصور
از چهره گل‌عذار دلدار
شد شهر قلندران منور
آشفته چه گشت پیچ زلفش
شد هر دو جهان چو گل معطر
بر گوش دل و روان درویش
بر گوی به صد زبان مکرر

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر زدوست جام مستی

۲ - در بخش شناسنامه سروده‌ها که در پایان دیوان اشعار خمینی

به چاپ رسیده، تاریخ سرودن هر غزل یا رباعی درج شده است. در این
بخش تاریخ سروده شدن ترجیح بند ۴۹ بیت "نقطه عطف" را
جمادی‌الثانی ۱۴۰۹ مطابق با بهمن ۱۳۶۷ ذکر کرده‌اند.

در حالی که به موجب همین بخش، خمینی در همین ماه ۱۵ غزل
و یک رباعی دیگر، که جمعاً ۹۷ بیت داشته‌اند، به شرح زیر سروده بوده
است:

غزلیها

سبوی عاشقان -	۸ بیت -	ص ۵۶ (دیوان اشعار خمینی)
هوای وصال -	۷ بیت -	ص ۶۱
قبلة عشق -	۵ بیت -	ص ۸۰
مژده وصل -	۵ بیت -	ص ۸۸
معجز عشق -	۷ بیت -	ص ۸۹
راز مستی -	۷ بیت -	ص ۱۰۱
سلطان عشق -	۷ بیت -	ص ۱۰۷
باده هوشیاری -	۷ بیت -	ص ۱۲۲
فنون عشق -	۷ بیت -	ص ۱۲۹
یاد دوست -	۶ بیت -	ص ۱۴۴
سراپرده عشق -	۶ بیت -	ص ۱۵۷
همت پیر -	۸ بیت -	ص ۱۶۱
جام جهان -	۶ بیت -	ص ۱۶۲
می چاره ساز -	۶ بیت -	ص ۱۷۱
بلای هجران	۳ بیت -	ص ۳۰۲

رباعی

شادی - ۲ بیت - ص ۲۳۳

ما میدانیم که حافظ شیرازی به احتمال زیاد در ۷۲۶ هجری قمری
(تقریباً ۷۰۵ شمسی) تولد یافته و به احتمال بیشتر در حدود سال ۷۹۲
قمری (تقریباً ۷۶۹ شمسی) وفات یافته است. با این ترتیب تمام سالهای
عمر وی در حدود ۶۶ سال قمری و یا ۶۴ سال شمسی بوده است و شواهد

نشان میدهد که وی از جوانی به غزلسرائی آغاز کرده و به مدتی در حدود ۴۰ سال به این کار اشتغال داشته است.

۴۰ سال میشود ۴۸۰ ماه و حافظ هم دارای غزلیاتی در همین حدود میباشد، یعنی هر ماه یک غزل و مجموع ابیات دیوان حافظ را هم کمی بیش از ۲۳۰۰ بیت نوشته‌اند، یعنی هر ماه در حدود ۹ بیت و در هر ۱۰ روز ۳ بیت!

حال آقای خمینی با آنهمه گرفتاری و مشکلات و وظائف مذهبی و کشوری، فقط در بهمن ماه ۱۳۶۷ - موفق شده است که برای معشوقه عرفانی خود ۱۵ غزل و یک رباعی بسراید، یعنی بیش از ۱۵ برابر حافظ! که ابیات آنها نیز ۹۷ بیت یعنی بیش از ده برابر حافظ میباشد!

با این ترتیب آیا میشود باور کرد که خمینی در همین ماه بهمن ۱۳۶۷ علاوه بر آن غزلیات و رباعی با ۹۷ بیت یک ترجیح‌بند ۴۹ بیتی عرفانی دیگر هم سروده است؟ واقعاً آیا باورکردنی است؟

ج - انتشار دیوان اشعار خمینی

در حدود سه سال پس از انتشار جزوه "نقطه عطف"، و در شرایطی که گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی گمان میکردند که آن جزوه کار خود را کرده و خمینی را به عنوان یک عارف جا انداخته است، در صدد برآمدند که با چاپ یکجای این اشعار عرفانی با اشعار عاشقانه مندرج در "جزوه باده عشق" در یک دیوان، رسوائی خجالت‌آور این اشعار عاشقانه را تا اندازه‌ای کاهش دهد.

به این قصد در خرداد سال ۱۳۷۲ مجموعه اشعار خمینی در یک دیوان منتشر گردید.

دیوان اشعاری که این نویسنده در اختیار دارد با مشخصات زیر میباشد:

" دیوان امام - مجموعه اشعار امام خمینی، سلام الله علیه [!]"

مشخصات کتاب به موجب صفحه داخل کتاب:

دیوان امام: سروده‌های حضرت [!] امام خمینی (س)

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

چاپ هفتم: زمستان ۱۳۷۵ [آری درست خواندید چاپ هفتم!!]

د - مختصری در معرفی خاندان طباطبائی

این خاندان طباطبائی، که فاطمی خانم مورد بحث ما نیز در زمره آنان قرار دارد، به دو خانواده به اسامی بحر العلوم و طباطبائی متعلق میباشند.

این دو خانواده، دو شعبه از یک طایفه بسیار بزرگ، انگل صفت و خیانتکار میباشند که شجره‌نامه‌هایشان در شخصی به نام مراد هندی به هم وصل میگردد.

این مراد هندی که در دوران پادشاهی صفویه و ایام فعالیت کمپانی هند شرقی در هندوستان، به منظور دخالت در تدوین اصول تشیع جدیدالتأسیس صفوی به نحو مورد نظر استعمار، از آن خطه به ایران فرستاده شده بوده، در پسر داشته است به اسامی عبدالکریم و ابوالمعالی

که به ترتیب اجداد اعلاى دو خانواده **بحرالعلوم و طباطبائى** بشمار مى آیند ولى بعداً افراد این دو خانواده اکثراً نام خانوادگى **طباطبائى** را برگزیده و یا اینکه این عنوان را به، ابتدا و یا انتهای، نام خانوادگى خود افزوده اند.

یکی از انگلهای گیاهی، به نام **سین**، که به شکل نواری باریک و زردرنگ در مزارع و باغها در میان سبزه ها و گلها پیدا میشود، با سرعتی شگفت انگیز تکثیر می یابد و در اندک زمانی تمام محوطه اطراف خود را کاملاً آلوده میسازد و خیلی زود طراوت و شادابی را از هر گل یا گیاهی که به آن چسبیده باشد زایل مینماید.

این روحانیون **طباطبائى** نیز که کاری جز مفتخوری و تولید مثل و هدفی جز اشاعه خرافات و موهومات به نام تشیع نداشته و همواره در اجرای اوامر صاحب الامر و الزمان؟!، یعنی "سیرنگ"، آماده بوده اند، درست مانند همان میسهای گیاهی، در مدتی بسیار کوتاه تکثیر فراوان یافته و تعدادی از آنها هر یک به یکی از شهرهای ایران مهاجرت کرده اند و هر کدامشان، یک یا چند شهر را آلوده ساخته و **سایر خانواده های طباطبائى در ایران را که دارای شجره نامه های کاملاً متفاوتی میباشند، بدنام ساخته اند.**

یکی از مهمترین وجوهی که به منظور ایجاد، حفظ و توسعه نفوذ استعماری دولت بریتانیای کبیر در کشورهای ایران و عثمانی به صورت نیمه علنی به مصرف میرسیده "درآمد موقوفه ی عود" نام داشته است.

به طلبه های جزء و مردم عادی که، کم و بیش، از وجود پرداخت وجوه مزبور، توسط کنسول انگلیس در بغداد، به مجتهدان شیعه آگاهی حاصل میکرده اند، گفته میشده است که **پادشاه صوبه عود در هندوستان واقف آن وجوه میباشد.** اما بطور مخفی و خصوصی به استفاده کنندگان مجتهد از درآمد آن موقوفه میگفته اند که واقف واقعی وجوه مزبور یک زن زیبای شیرازی بوده است. و شرح آن اینکه آن زن زیبا در نوجوانی

از خانه‌ی شوهر خود در شیراز فراری شده، در کشورهای دیگر به فاحشگی روی آورده و بتدریج از مزد بغل‌خوابی و زنا‌ی محصنه، آنهم با مردان بیگانه و کافر، که در رأس گناهان کبیره و جزو حرامترین و ننگین‌ترین اعمال جای دارد، ثروت هنگفتی بهم زده است و **پادشاه صوبه** عود، بعد از مرگ این زن بدکاره و طبق وصیتنامه‌ای که از وی باقیمانده بوده، تمام ماترک وی را به پول نقد تبدیل کرده و با گذاشتن آنها به عنوان سپرده در یک بانک به وصیت و آرزوی آن فاحشه صورت تحقق بخشیده است. به اینجهت هر طلبه یا روحانی که به ننگ استفاده از آن وجوه (که از طرف **کنسول انگلیس** در بغداد و به نام درآمد **دختر هندی** توزیع میگردیده) تن میداده، مسلماً دیگر هرگز نمیتوانسته است که از اجرای دستورات توزیع‌کنندگان انگلیسی آن خودداری نماید زیرا گناهان مربوط به اجرای آن دستورات به مراتب مشروعترا از استفاده از **حاصل پارانج!** نامشروع **یک فاحشه شوهردار** در بغل‌خوابی با کفار بوده است.

در اینجا از شرح بیشتر راجع به این وجوه خودداری کرده و از خوانندگان گرامی که مایل به آگاهی از نحوه توزیع این وجوه بین مجتهدان نجف و کربلا و اسامی تعدادی از آنان میباشند دعوت مینماید که به کتابهای زیر مراجعه فرمایند: جلد ششم از دوره هشت جلدی **"تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹"** تألیف **محمود محمود**، (صفحات ۲۳۳ تا ۲۳۸) - کتاب **دست پنهان سیاست انگلیس در ایران** تألیف **خان ملک ساسانی** - انتشارات بابک (صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۵) - خاطرات سیاسی سر آرتور **هاردینگ** (وزیر مختار انگلیس در ایران در زمان **مظفردینشاه** و مقسم اصلی وجوه محرمانه مزبور در آن زمان) -

ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - مرکز نشر دانشگاهی - صفحات ۱۰۴/۵)
 - حقوق‌بگیران انگلیس در ایران - اسمعیل رائین (صفحات ۹۷ تا ۱۱۲).
 در میان روحانی‌نمایان مزدور که به خدمت انگلیس در آمده
 بودند اسامی اعضای دو خانواده "بحرالعلوم و طباطبائی" جای خاصی
 دارند و محمود محمود در جلد ششم کتاب "تاریخ روابط سیاسی ایران و
 انگلیس"، این واقعت مسلم را در مورد آن دو خانواده ذکر کرده است:
 "... هنوز هم این دو خانواده از خدمتگزاران صمیمی دولت انگلیس و از
 سهمیه پول هند متمتع و برخوردار میشوند..."
 و نیز در تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر کتاب المآثر و الآثار
 (تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه) ضمن توضیح در مورد "پول هند"
 "میخوانیم: "... خانواده طباطبائی بیش از همه علمای متنفذ دیگر با
 انگلیسها ارتباط داشتند." (المآثر و الآثار - چهل سال تاریخ ایران در
 دوره پادشاهی ناصرالدینشاه - انتشارات اساطیر - جلد دوم - صفحه ۷۵۹)
 همانطور که اشاره شد مردان خاندان طباطبائی، به علت زیادی
 همسر و فراوانی فرزند و اعزام این فرزندان به نقاط مختلف در ایران جهت
 اشاعه خرافات و موهومات، در مدت بسیار کوتاهی قسمت مهمی از این
 کشور را آلوده ساخته‌اند.
 مثلاً سید محمد مهدی بحرالعلوم برادر خود به نام سید جواد را به
 بروجرد اعزام کرده تا با پولهای متبرکات و حلال دختر هندی؛ به انجام
 مأموریت‌های محوله و تکثیر مثل و اشاعه خرافات مشغول گردد و این
 شخص جد اعلای طباطبائی‌های بروجردی بشمار میرود.
 نوه این شخص، به نام سید احمد، که شاخه جدیدی به نام
 احمدی طباطبائی در سادات مذکور به وجود آورده است پدر بزرگ
 حضرت آیت‌الله العظمی حاجی آقا سید حسین طباطبائی بروجردی، اولین و

آخرین مرجع تام (بی رقیب) تقلید از حوزه مذهبی جدیدالتاسیس قم، میباشد.

با این ترتیب، خوانندگان عزیز تصدیق خواهند فرمود که این عالیجناب هم مقام مرجعیت کل تقلید شیعیان جهان را بدون حساب و کتاب بدست نیاورده بوده است.

آیت الله سید محسن طباطبائی حکیم نیز که بعد از آیت الله سید حسین بروجرودی به عنوان بزرگترین مرجع شیعیان جهان انتخاب گردید، نسبش به همان سید مراد هندی میرسد و به اینجهت این دو آیت عظمای متوالی عموزاده‌های یکدیگر محسوب میشوند.

ای خواننده گرامی! مسلماً میدانی که شکست بسیارخفت‌انگیز ایران در دومین دوره جنگهای ایران با روسیه تزاری که به از دست رفتن تعدادی از ایالات شمالی و انعقاد قرارداد ننگین ترکمان‌چای انجامید، مصیبت‌بارترین حادثه‌ای بوده که، در دو قرن اخیر، بر ملت ایران تحمیل گردیده است، ولی آیا میدانی که این جنگ شوم را تعدادی مرجع پلید تقلید، از ایادی انگلیس، به سرکردگی فردی از خاندان پست فطرت و بی‌نهایت شوم طباطبائی، به نام سید محمد مجاهد، با شعار الجهاد، الجهاد!، به وجود آوردند؟ این داستان نکبت‌بار، در جلد اول از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر - تألیف سعید نفیسی و جلد اول از تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹ - تألیف محمود محمود، به تفصیل شرح داده شده است و بطور خلاصه این که دولت انگلستان در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ (۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹ - ۴ آذر ۱۱۹۳) به منظور تحیب ایران و تغییر توجه این کشور از فرانسه و نهایتاً رفع خطر هجوم

ناپلئون به هندوستان قراردادی با ایران منعقد ساخته و به موجب فصول ۳ و ۴ و ۶ آن، تعهدات بسیار مهمی نسبت به ایران به عهده گرفته بود. به موجب مواد مزبور، هرگاه دولت روسیه علناً در حمله و تجاوز به ایران پیشقدم میگردید و به تصرف ایالات شمالی ایران اقدام مینمود، در اینصورت دولت انگلستان متعهد بود که فوراً به درخواست دولت ایران، سپاه و تجهیزات به کمک دولت ایران بفرستد و با اینکه برای هر مدت که جنگ ادامه داشته باشد، سالانه مبلغ دویست هزار تومان بابت مخارج جنگ به دولت ایران بپردازد. ولی هرگاه دولت ایران در شروع جنگ پیشقدم میشد، دیگر هرگونه تعهدی از دولت انگلیس، در مورد ارسال کمک نظامی یا پرداخت پول ساقط میگردید.

اما عواملی که دولت انگلیس را مجبور ساخته بود که به انعقاد قرارداد حمایت ایران در سال ۱۸۱۴ میلادی، به شرح بالا، تن دهد بزودی تغییر یافته و دولت انگلیس به دنبال پیدا کردن بهانه‌ای بوده است که مواد مندرج در مبحث بالا را فسخ نماید مخصوصاً اینکه در آوریل ۱۸۲۶ (۱۲۴۱ قمری - ۱۲۰۵ شمسی) یک قرارداد سرّی با دولت روسیه منعقد ساخته و به موجب آن، با دریافت امتیاراتی در سایر نقاط جهان، با تصرف ایالات شمالی ایران توسط روسیه موافقت کرده بود.

در این زمان بوده که پیشقدم شدن ایران در جنگ با روسیه تزاری از نظر دولت انگلیس امری غیر قابل اجتناب بشمار می‌رفته است برای اینکه تعهدات این دولت را از نظر ارسال کمک نظامی و پول به ایران ساقط سازد، مأموریت خیانتکارانه و ادار ساختن ایران به آغاز جنگ به عهده سید محمد طباطبائی، معروف به مجاهد، واگذار شده است.

یک سید محمد طباطبائی دیگر، یعنی یکی از در پیشوای روحانی مشروطیت نیز از چند جهت از سوی پدر و مادر به همین سادات بستگی داشته است و این نویسنده یقین دارد که اگر دولت انگلستان از مشروطیت

ایران جانبداری ننم نمود این سید و سایر سادات طباطبائی هم در زمره حامیان مشروطیت قرار نمیگرفتند.

مطلب دیگری که لازم به توضیح میباشد این است که از آغاز اجرای اصل مجعول اجتهاد و تقلید، اکثر مراجع تقلید، آنانکه پدر و اجدادشان ساکن ایران بوده‌اند، یا از خانواده‌ی طباطبائی بوده و یا با آن خانواده خدمتگزار انگلیس بطور سببی بستگی پیدا کرده بوده‌اند.

محمد باقر اصفهانی، مشهور به وحید بهبهانی، را بنیان‌گذار، و **یسا** در حقیقت بدعت‌گذار، اصل اجتهاد و تقلید بشمار می‌آورند و این شخص دو خواهر خود را به عقد دو نفر از سادات طباطبائی در آورده و دو دختر خود را نیز به دو پسر که از این دو خواهر تولد یافته بودند داده است! **سید محمد مجاهد،** که شرح خیانت عظیم وی در بالا داده شد، فرزندی بوده که مادرش یکی از دختران **وحید بهبهانی** و پدرش یکی از خواهرزادگان وی بوده است

بطوری که میدانیم جد **روح‌الله خمینی،** به نام **سید احمد هندی،** نیز مانند **سید مراد هندی،** جد طباطبائی‌ها، در زمره سادات وارداتی از هندوستان بوده و به همین جهت قاعدتاً، پسر وی یعنی **حجت‌الاسلام والمسلمین! حاج احمد آقا،** میبایست از شرط بستگی با خاندان طباطبائی جهت رسیدن به مرجعیت تقلید معاف باشد، معهذا میبینیم هنگامی که **خمینی (از نجف)** به خیال خود این پسر کم‌عقل را (در قم) برای رسیدن به این مقام آماده میساخته به او دستور داده بوده است **با فاطمه طباطبائی** یعنی همان **فاطمی** مورد بحث ما، دختر **حاج سید محمد باقر طباطبائی،** مشهور به **سلطانی (شوهر خواهر امام موسی صدر)** ازدواج نماید. **آیت‌الله سلطانی با آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی** عموزاده یکدیگر بوده‌اند و **سید مهدی بحر العلوم** جد مشترک این هر دو نفر بوده است.

برادر **فاطمی** نیز که همان **صادق طباطبائی**، مشهور به **صادق خوشگله** باشد، مسلماً مُعَرَفِ حضور خوانندگان گرامی قرار دارد. بطوری که میدانیم این شخص بعد از وقوع جنگ ایران و عراق، وظیفه بسیار آب و نان دار خرید اسلحه از بازار سیاه برای ایران را عهده‌دار شد و **یک قلم به مبلغ ۵۶ میلیون دلار را یکجا بالا کشید** و مدعی شد که این پول را به عنوان پیش قسط خرید اسلحه به کسانی که خود را دلال و نماینده کارخانه‌های اسلحه‌سازی معرفی میکرده‌اند پرداخت نموده ولی اکنون که آنان ناپدید شده‌اند وی دریافته است که آنان دروغگو بوده‌اند و وی را فریب داده‌اند!

علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود ذیل تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰ در این مورد چنین نوشته است:

“... صادق طباطبائی آمد... اطلاعاتی در مورد ۵۶ میلیون دلار فریب خوردن در خرید اسلحه داد...”
(عبور از بحران - به اهتمام یاسر هاشمی - صفحه ۹۴)

البته در آن زمان هیچکس جرئت توضیح‌خواهی از این برادر زن **حاج احمد آقا**، فرزند برومند امام!، را نداشته است تا چه برسد به محاکمه کشیدن وی! و بطوری که در بالا ملاحظه میشود خود وی در یکی از سفرهایش که به ایران آمده بوده، داوطلبانه توضیحاتی در این مورد داده و موضوع به همینجا ختم شده است.

حال شاید خوانندگان گرامی ندانند که این مبلغ ناچیز ۵۶ میلیون دلار فقط جزئی از دزدی‌های **صادق طباطبائی** بوده است، زیرا وی صدها میلیون دلار اسلحه قاچاق، از بازار سیاه اروپا، برای ایران خریداری کرده و هر قلم را بیش از دو برابر قیمتی که خریده بوده پای ایران حساب نموده است.

باز هم در خاطرات **رفسنجانی** در ذیل تاریخ چهارشنبه ۱۳ آبان در این مورد چنین میخوانیم:

... سپس **آقای صادق طباطبائی** آمد. از خودش در مورد اتهاماتی که معاون وزارت دفاع، در مورد خریدهای ایشان زده بود، دفاع کرد. ایشان با موافقت شورای عالی دفاع، شرکتی در اروپا تأسیس کرده و برای ما اسلحه میخرد. **منهم است که گران خریده و یا قسمت اعظم را هنوز نخریده** [یعنی مرتباً مدعی میشود که پیش قسطها را داده ولی تحویل کالا و خرید نهائی صورت نگرفته است]، ولی اسنادی ارائه داد که خوب کار کرده [!؟]...
(همان - صفحه ۳۵۶)

در هر حال، بطوری که میدانیم وی در سال ۱۳۶۲ ش. (۱۹۸۳ م.) در آلمان با سوءاستفاده از پاسپورت سیاسی که در اختیار داشت به قاچاق مواد مخدره در چمدان خود مبادرت ورزیده بود که توسط پلیس آلمان کشف شد و آبروریزی عجیبی به وجود آمد و پس از آن به دستور **خمینی** از آمدن به ایران ممنوع گردید و او هم صدها میلیون دلار دیگر را که برای خرید اسلحه در اختیار داشت یکجا بالا کشید و با خیال راحت در همان آلمان اقامت نمود.

این نویسنده جداً امیدوار است که روزی وسیلهای فراهم گردد تا اینکه بتوان قسمتی از وجوهی را که این شخص و صدها نفر از آخوندان و آخوندزادگان دیگر از ثروتهای متعلق به مردم ایران چپاول کرده‌اند، از آنان پس گرفت. به امید آن روز.

هـ - سن فاطمی در آغاز داستان

این نویسنده تا چند سال پیش که هنوز در ایران زندگی میکرد، با وجود کوشش بسیاری که به عمل آورد، نتوانست کوچکترین نشانه‌ای از میزان سن **فاطمی**، ولو با چند سال تقریب به دست بیاورد.

در هیچ یک از منابع فارسی کوچکترین اشاره‌ای راجع به این مطلب وجود نداشت (و مسلماً هنوز هم ندارد) و نیز این نویسنده از هیچ یک از آشنایان خانوادگی **خمینی** که به آنان دسترسی پیدا کرده بود نتوانست در این مورد اطلاع قابل اطمینانی به دست بیاورد.

تمام اطلاعاتی که این نویسنده در ایران راجع به سن **فاطمی** کسب کرده بود در این چند جمله خلاصه میشد که **فاطمی** بلافاصله بعد از اخذ دیپلم دبیرستان، و احتمالاً در حدود ۱۸ سالگی، با **سید احمد** ازدواج کرده و یک سال و چند ماه بعد صاحب اولین فرزند خود (که همان **سید حسن** باشد) شده است.

اما خوشبختانه این نویسنده اخیراً با اینترنت آشنائی یافته و از این طریق موفق شده است که از منابع انگلیسی اطلاع مورد نظر خود را به نحوی تقریباً قابل اعتماد پیدا نماید.

در سایت رادیوی **بی‌بی‌سی** (به زبان انگلیسی) ضمن خبر مربوط به مسافرت مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۱ (۴ مرداد ۱۳۸۰) **سید حسن خمینی** به کوبا، به دعوت **فیدل کاسترو**، رئیس جمهور آن کشور، سن **سید حسن** ۲۹ سال ذکر شده بود.

بر مبنای این خبر میشد حدس زد که **فاطمی** در حدود ۳۱ سال پیش از آن به ازدواج **سید احمد** در آمده و در هنگام درج آن خبر در حدود ۴۹ سال از سنش میگذشته است.

چندی بعد در همان سایت خبری **بی‌بی‌سی** - به مختصر شرح حالی از **خمینی** از قول خود او، برخوردیم که ضمن آن به سال تولد **سید احمد** در ۱۳۲۴ شمسی اشاره شده بود.

بعد از آن با استفاده از سایت خبری مرکز اسلامی انگلستان توانستم که اطلاعات خود در مورد سن **فاطمی** را، بطور تقریب، تکمیل نمایم.

بطوری که میدانیم هزینه‌های بسیار هنگفت این مرکز از جیب مردم مصیبت‌زده و بلاکشیده ایران، یعنی توسط دولت به اصطلاح جمهوری اسلامی این کشور تأمین و در حال حاضر توسط آخوندی به نام **آیت‌الله محسن اراکی** اداره میشود. این مرکز با صرف وجوهی گزاف، به خیال خود، برای پیشرفت اسلام به انواع فعالیت‌های بیهوده اشتغال دارد که از جمله آنها ترجمه بسیاری مزخرفات بی‌ارزش و فرستادن آنها بر روی اینترنت میباشد و بطور نمونه میتوان از ترجمه نامه‌هایی نام برد که **خمینی** در ایام تبعید در عراق برای **سید احمد** به قم فرستاده بوده است! شاید استفاده‌ای که من از مطالعه این نامه‌ها به عمل آوردم تنها استفاده‌ای باشد که تاکنون از آنها به عمل آمده است.

خمینی در نامه مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۷۰ برای اولین بار و در نامه مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۷۰ برای بار دوم ازدواج **سید احمد** را تبریک گفته است.

این دو تاریخ به ترتیب با روزهای ۶ آبان ۱۳۴۹ (۲۶ شعبان ۱۳۹۰) و ۵ آذر ۱۳۴۹ (۲۶ رمضان ۱۳۹۰) مطابقت دارند و میتوان حدس زد که ازدواج مزبور مدت کوتاهی پیش از آن (و احتمالاً در پانزدهم شعبان ۱۳۹۰، روز ولادت حضرت قائم) رخ داده بوده است.

در هر حال ما بطور قطع میتوانیم که سال ۱۳۴۹ شمسی را به عنوان سال ازدواج **فاطمی** با **سیداحمد** به حساب بیاوریم.

در این زمان **سیداحمد** بیست و پنجسال از سنش میگذشته است. حال هرگاه سن **فاطمی** را در این زمان، با تقریب، ۱۸ سال بدانیم، سال ۱۳۳۱ شمسی ($1331 = 18 - 1349$) به عنوان تاریخ تولد وی به دست می‌آید.

باز هم **خمینی طی** نامه مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۷۲ (که مطابق با ۲۲ آذر ۱۳۵۱ - ۶ ذیحجه ۱۳۹۲ میباشد) به **سیداحمد** پیشنهاد کرده است که نام پسر تازه تولد یافته‌اش را "حسن" بگذارد.

این نامه نیز که تاریخ تولد **سیدحسن** را در سال ۱۳۵۱ قطعی میسازد با **خبر بی‌بی‌سی** که سن وی را در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۱ (۴ تیر ۱۳۸۰) - ۲۹ سال مخابره کرده بود، مطابقت دارد.

نتیجه‌گیری - از آنچه که در بالا ذکر شد میتوان نتیجه گرفت که **فاطمی**، در آغاز سال ۱۳۶۳ شمسی (اواخر مارس ۱۹۸۴) که آغاز داستان مورد نظر ما میباشد فقط چند سالی از سی‌سالگی‌اش گذشته بوده است.

و - سن خمینی در آغاز داستان

سال تولد خمینی در تمام شناسنامه‌هایی که وی در دست داشته، ۱۲۷۹ شمسی ذکر شده است و به اینجهت میتوان گفت که او در اوائل سال ۱۳۶۳ شمسی که آغاز سرودن اشعار عرفانی او برای فاطمی میباشد، در حدود ۸۴ سال از سنش میگذشته و به اینجهت تقریباً نیمقرن از فاطمی بزرگتر بوده است.

ز - چند سؤال:

سؤال اول

بطوری که در بالا دیدیم خود فاطمی راجع به علت آغاز تشکیل جلسه‌های دو نفری با خمینی چنین گفته است:

... زمانی که به اقتضای رشته تحصیلی، یکی از متون فلسفی را میخواندم، بعضی عبارات دشوار و مبهم کتاب را در مواقع مناسب با حضرت امام (قدس سره) در میان می‌گذاشتم. این پرسش و پاسخ به جلسه درس بیست دقیقه‌ای تبدیل شد... در سالهای قبل از وقوع انقلاب شوم اسلامی در ایران، در تمام مقاطع آموزشی، برای هر یک از دروس، برنامه‌ای تدوین و رئوس مطالبی که میبایست در هر کلاس، در هر سال یا ترم تحصیلی، تدریس شود از

پیش تعیین شده بود. اما پس از وقوع آن انقلاب مصیبت‌بار، چون بسیاری از مباحث مورد بحث در درس فلسفه را کفرآمیز میدانسته و در نظر داشته‌اند که آنها را به صورتی اسلامی توجیه و تدریس نمایند، لذا برای تدریس فلسفه در هر رشته و دانشکده در تمام مراکز آموزش عالی آخوندی را برگزیده و اختیار تعیین و تشخیص موضوعات درسی را به عهده خود وی واگذار کرده بودند.

بعلاوه چون ما میدانیم مطالبی که در فلسفه مورد بحث قرار میگیرد، از نظر علمی، اصولی ثابت شده و قطعی محسوب نمیشود و نیز در مورد هر قسمت از آن مطالب نظرات متفاوت و مختلفی وجود دارد، لذا با توجه به وضع ویژه تدریس آن در بعد از انقلاب، کمتر امکان داشته است که **خمینی** بدون آگاهی از مطالبی که در دانشکده **فاطمی** تدریس میشده است و نحوه توجیه و تفسیر آنها توسط مدرس مربوط بتواند آن مطالب را برای **فاطمی** توضیح دهد و تشریح نماید.

مرتضی پسندیده در تقریرات خود راجع به مواد مورد تدریس

خمینی در مرکز مذهبی قم چنین گفته است:

‘... امام بر حسب تقاضای بعضی اشخاص، منجمله آقای **مرتضی مطهری**، درس خارج فقه و اصول را در قم شروع کردند و دیگر عرفان را تدریس نکردند.

عده زیادی از علماء در درس **عرفان** ایشان شرکت میکردند. بعد تدریس **عرفان** را ترک کردند و منحصر به فقه و اصول شد. در این درس هم علمای زیادی میرفتند. در یک کوچه‌ای که نزدیک خانه آنها بود در مسجد سلماسی درس میدادند.

(خاطرات آیت‌الله پسندیده - به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا -

صفحه ۵۲)

حال آیا تعجب‌آور نیست، همین **خمینی** که از متجاوز از چهل سال پیش از آن تاریخ، تدریس **عرفان** را ترک کرده و منحصرأ به تدریس **فقه و اصول** اشتغال داشته و متجاوز از بیست سال پیش از آن هم از ایران تبعید شده بوده، در صدد برآمده است که در جماران با عروس خود کلاسی دو نفری تشکیل دهد و در آن به تدریس **فلسفه**، یعنی درسی پیردازد که از همان ابتدا با آن مخالف بوده و آن را کفر میدانسته است!

سئوال دوم

بنا به گفتار **فاطمی** جلسات درس دو نفری وی با **خمینی** برای رفع اشکالات او در درس فلسفه آغاز شده و ظاهراً مدت آن در هر روز فقط بیست دقیقه بوده است.

البته این **بهانه** در ابتدا (در اوائل سال ۱۳۶۳ شمسی) وجود داشته ولی با پایان آن سال تحصیلی در خردادماه همان سال تمام شده است.

حال آیا تعجب‌آور نیست که این جلسات فلسفه‌خوانی تا پایان سال ۱۳۶۷ یعنی به مدت ۵ سال طول کشیده و به تدریج افزایش یافته تا جایی که **فاطمی** در ماههای آخر بطور تمام وقت در اطاق **خمینی** و نزد او بوده است؟ به موجب تحقیقاتی که نویسنده این سطور به عمل آورده است، **فاطمی** به تمام افراد فامیل و دوستان و آشنایانی که از رفتن هر روزه وی (به مدتی در حدود پنج سال!) به نزد **خمینی** و اینکه مرتباً بر مدت آن افزوده میشده، متعجب بوده‌اند، می‌گفته است که:

حضرت امام مأموریت بسیار ویژه، و بسیار محرمانه‌ای به من محول کرده‌اند که من باید به انجام برسانم و مجبورم که هر روز در ارتباط با آن امر مهم و دادن گزارش نتایج اقدامات خود به حضور آن حضرت شرفیاب شوم.

ح - وظایف متعدد و بسیار سنگین خمینی

ظاهراً خمینی، از آغاز انقلاب تا زمان مرگش، وظایفی بسیار عظیم و سنگین به عهده داشته است. وظایفی آنچنان عظیم که شاید در سر تا سر تاریخ ایران و جهان نتوان نظیری برای آن مثل زد. مخصوصاً اینکه ماهیت بسیاری از آن وظایف به گونه‌ای برای مردم وانمود شده بوده، که امکان نوشتن شرح وظیفه برای آنها وجود نداشته است تا اینکه خمینی بتواند برای انجامشان به دیگران تفویض اختیار نماید.

اما طرفداران خمینی مدعی بوده‌اند که وی، هم مرد میدان دین می‌باشد و، هم مرد میدان سیاست و خودش هم همواره خود را بر این اعتقاد نشان میداده است که: وظیفه خدمت به خلق را برای خود از واجبات میداند و آن را به عنوان بهترین عبادت به خدا تلقی مینماید.

ذیلاً وظایفی را که انجامشان به عهده خمینی قرار داشته است، بطور خلاصه به استحضار خوانندگان گرامی میرسانیم و از آنان می‌خواهیم که در آن شرایط برای هر دقیقه و هر ثانیه از وقت خمینی، که میبایست صرف رسیدگی و حل و فصل مسائل دنیای تشیع و بررسی و رفع مشکلات بسیار مهم کشوری و لشکری شود ارزشی قائل شوند، آنوقت به این پرسش پاسخ دهند که آیا در شرایط عادی امکان داشته است که آقای خمینی به مدت پنج سال همه کارها (حتی رفع مشکلات درس فلسفه فاطمی)

را کنار بگذارد ولی به جای اینکه بنا به مصلحت دید **حافظ فقط خم طره** یاری گیرد، به طور تمام وقت به رباعی گوئی و غزلسرائی عارفانه پردازد و دیوانه وار بر **خم طره یار چنگ بزند**، یا در مورد افتخار بسیار عظیم گذاشته شدن سر یار بر شانه خود و یا در شرح اسرار ناگفتنی دیگر اشعار عرفانی بگوید؟:

بر خم طره او چنگ زخم چنگ زنان

که جز این حاصل دیوانه لایعقل نیست

(از غزل هستی عاشق در دیوان اشعار خمینی - ص ۶۷)

تا شد به زلف یار سر شانه آشنا

مسجود قدسیان همگی شانه من است

(مقطع غزل دریای عشق در همان دیوان - ص ۵۸)

این امر با توجه به وضع و موقعیت خمینی، که خودش در چند جای دیوانش، به شاعر نبودن خود اعتراف کرده و حد اقل از چهل سال پیش از آن تاریخ شعری نسروده بوده است، بسیار عجیب و شگفت آور می باشد، زیرا که اگر شعرای زبردست و مشهور و غالباً بیکار، در مدت یک عمر موفق به تهیه دیوان اشعار خود میشده اند اشعار آن حضرت، فقط در **آخرین پنج سال عمر وی** (تا دو ماه و نیم پیش از مرگش) آن دیوان را پُر کرده است.

با این ترتیب چنین به نظر میرسد که خمینی در پنج سال آخر عمر خود، در اغلب ساعات بیداری و در بیشتر شبها و روزها به رباعی گوئی های روحانی؟! و غزلسرائیهای عارفانه؟! اشتغال داشته، یعنی در نیمی از ساعات بیداری اشعار عارفانه! را میسروده و در نیم دیگر آن اشعار را برای معشوقه روحانی! خود قرائت میکرده است!

اینک مهمترین وظایفی را که **خمینی** از آغاز استقرار جمهوری اسلامی در ایران به عهده داشته، و بعضی از مشکلاتی را که وی در جریان اجرای نظرات واپسگرایانه خود با آنها رو به رو شده است، به شرح زیر به استحضار خوانندگان گرامی میرساند:

۱ - وظایف مذهبی

تا قبل از وقوع انقلاب شوم اسلامی، شیعیان جهان، حداقل آنانکه در ایران اقامت داشتند، دارای مراجع تقلید متعدد بودند که هر کدامشان اداره امور تعدادی از مدارس مذهبی و مساجد و نیز تعدادی طلبه و مقلد در یک حوزه مذهبی و یا خارج از آن را، با پولهائی که به عنوان وجوه شرعی از مقلدان ثروتمند خود دریافت میداشتند، به عهده داشتند.

اما از بعد از وقوع آن انقلاب شوم، که **خمینی** به صورت موجودی مقدس و قابل پرستش، با محبوبیتی بی نظیر در صحنه سیاسی-مذهبی ایران ظاهر گردید و به عنوان مرجع تام و منحصر به فرد تقلید مقبولیت عام یافت، همواره از قول مسئولان **دفتر امام** میشنیدیم که سئوالات و مسائل شرعی واصله از سوی شیعیان جهان به **دفتر حضرت امام!** بقدری زیاد میباشد که رسیدگی و پاسخگویی به همه آنها نیاز به یک وزارتخانه عریض و طویل دارد و **حضرت امام!** شخصاً و به تنهایی به تمام آنها رسیدگی مینمایند و به همه پاسخ میدهند و بطور خصوصی نیز از قول همان مسئولین میشنیدیم که **حضرت امام!** در مواردی هم که لازم بدانند با **امام زمان** مشورت میکنند!

۲ - وظایف کشورداری اسلامی!

هر یک از کشورها و ملت‌های جهان را میتوان به یک وسیله نقلیه تشبیه کرد که دنده عقب و ترمز ندارد و رانندگانشان که ملتها میباشند همگی همواره در جاده ترقی و پیشرفت ولی با سرعت‌های متفاوت در حرکت هستند و هر یک از آنها با توجه به نوع و وضع وسیله نقلیه و سرعت آن در گذشته و حال و امکانات و عوامل دیگر، در نقطه‌ای از این جاده و نسبت به سایر وسائط، جلوتر و یا عقب‌تر، قرار گرفته است.

بعد از آنکه خمینی حکومت را در ایران در دست گرفت، مرتباً در سخنرانیهای خود اعلام نمود که تمام امور در کشور ایران باید اسلامی شود، معنای آن گفتار این بود که وسیله نقلیه مربوط به این کشور را باید به زور و فشار متوقف کرد و به عقب برگرداند و به عبارت دیگر سیرقه‌فرائی را در مورد تمام فعالیت‌های اجتماعی و اداری ایران تحمیل نمود که البته در بسیاری از موارد جز با اعمال زور و فشار و ایجاد ترور و وحشت فراوان و یا با ساختن کلاه شرعی جهت پذیرفتن امور غیر شرعی امکان‌پذیر نبود.

ذیلاً بطور نمونه به نقل یک مورد اجتماعی و یک مورد اداری از موارد غیراسلامی مبادرت میشود که اجرای دستور خمینی در مورد اسلامی کردن آنها مشکلات فراوانی برای مسئولین دولتی و نیز برای خود خمینی به وجود آورده بود:

اول - مورد اجتماعی،

حجاب اسلامی برای زنان

روزنامه اطلاعات مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ خبر زیر را درج کرده است:

امام خمینی ضمن سخنانی بعد از ظهر دیروز در مدرسه فیضیه خطاب به طلاب علوم دینی فرمودند:

زنهای اسلامی عروسک نیستند. زنان اسلامی باید با حجاب بیرون بیایند نه اینکه خودشان را بزرگ کنند...

به من گزارش داده‌اند که در وزارتخانه‌ها زنها لخت هستند و این خلاف شرع است.

زنها میتوانند در کارهای اجتماعی شرکت کنند ولی با حجاب اسلامی.

متعاقب اعلام این نظر از سوی **خمینی**، تظاهرات عظیم و گسترده‌ای در سر تا سر ایران توسط زنان از گروههای مختلف اجتماعی ایران، مخصوصاً کارمندان، دانشجویان و دانش‌آموزان زن، در مخالفت با تحمیل حجاب به عمل آمد و با وجود حملات وحشیانه‌ای که از سوی جاهلان چماقدار حزب‌اللهی با شعار واپسگرایانه **"یا روسری یا توستری"** به اجتماعات آنان صورت میگرفت و حتی اسیدپاشیهائی که به صورت تعدادی از زنان به عمل آمد، زنها تسلیم نشده و اعلام کردند که تظاهرات اصلی آنان در روز ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ انجام خواهد گرفت و از محل دانشگاه تهران به سوی میدان آزادی (شهید آریامهر) راهپیمائی خواهند کرد.

سران رژیم جدید شدیداً به وحشت افتاده و در این اولین اقدام واپسگرایانه خود مفتضحانه در مقابل زنان مجبور به عقب‌نشینی شدند، ابتدا **آیت‌الله طالقانی** در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ در یک گفتگوی رادیو-

تلویزیونی شرکت کرد و رسماً عقب‌نشینی رژیم را اعلام نمود. خلاصه سخنان وی که با عنوان درشت "در مورد حجاب اجبار در کار نیست" در اطلاعات روز بعد به چاپ رسید به این جملات ختم می‌شد:

"ما، اسلام، قرآن و مراجع دینی میخواهند زنان شخصیتشان حفظ بشود. اصل مسئله این است که هیچ اجباری هم در کار نیست و مسئله چادر هم نیست."

باز هم روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، شرح خبر مصاحبه خمینی با جمعی از خبرنگاران خارجی با این عنوان درشت به چاپ رسانده است:

"امام: نظر آیت‌الله طالقانی در باره حجاب صحیح است"

و ما ضمن آن خبر، شرح زیر را مشاهده مینمائیم:

"... سپس یک خبرنگار فرانسوی، که زن بود، نظر امام را ذر باره مسئله حجاب و اعتراض زنان ایرانی پرسید: امام گفتند: همان نظراتی که آقای آیت‌الله طالقانی فرمودند، مورد نظر من و صحیح است..."

خمینی و طالقانی با این نیرنگ موفق شدند که زنان را فریب دهند و ساکت سازند و از راهپیمائی عظیمی که قرار بود انجام دهند منصرف سازند.

این واقعه که اولین شکست مفتضحانه خمینی پس از رسیدن به قدرت محسوب میگردید، درس خوبی به وی داد و او دریافت که جهت انجام اقدامات واپسگرایانه اجتماعی باید قبلاً پیچ و مهره‌های فشار بر مردم را به قدر کافی محکم کند و نیز آن اقدامات را تدریجاً به انجام برساند.

دوم - مورد اداری،

بهره‌های بانکی

مشهور است که شخصی عامی و بیسواد عقیده داشته است که آهنگری کاری بسیار ساده و آسان میباشد. چون آهن را گیرد میکند میشود میل و آن را پهن میکند میشود بیل.

ظاهراً تصور اولیه **خمینی** از بانکداری چیزی در این حدود بوده است که کار بانکها فقط رباخواری میباشد. به همین جهت در رساله توضیح المسائل خود طی مسئله‌های شماره ۲۸۵۳ تا ۲۸۶۱ گذاشتن سپرده در بانکها با دریافت سود و دریافت وام از بانکها با پرداخت سود حرام اعلام شده است.

ظاهراً در ایامی که وقوع انقلاب شوم اسلامی نزدیک و قطعی به نظر میرسیده است، بعضی افراد مذهبی یا روحانی که ادامه موجودیت بانکها را در صورت اجرای فتوای **خمینی** غیرممکن میدیدند و خطری قریب الوقوع و مسلم در مورد حیات اقتصادی کشور پیش‌بینی میکردند، به منظور شرعی کردن سودهای دریافتی و پرداختی بانکها، به خیال خود، راههایی یافته و در صدد برآمده بودند که با طرح سئوالاتی از **خمینی**، به طور غیرمستقیم جواز حلال بودن سودهای بانکی را به دست بیاورند.

اما، بطوری که ذیلاً ملاحظه میشود، باز هم **خمینی**، دریافت و پرداخت هر نوع سود بانکی را غیرشرعی اعلام نموده است:

چند مسئله بانکی

س _ وجوهی که در بانکها به قصد محفوظ ماندن نه سود بردن گذاشته میشود، ولی هنگام دریافت متصدیان بانک مبلغ کمی که خودشان حساب نموده‌اند، اضافه بر اصل پول به صاحب وجوه میدهند، آیا این مبلغ حلال است یا خیر؟

ج _ اگر به عنوان سود بدهند گرفتن آن جائز نیست، اگر چه قرار نداده باشند.

س _ سودی که بانکها دولتی بابت پس انداز می‌پردازند، آیا جائز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانکها پرداخته تقاصاً اخذ کند یا خیر؟

ج _ سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب قانونی خودش یا طلب دیگران با وکالت از طرف صاحب طلب اشکال ندارد.

س _ بهره دادن و گرفتن از بانکها بدون قرارداد لفظی و کتبی حلال است یا حرام؟

ج _ اخذ جائز نیست اگر به عنوان بهره باشد، اگر چه قراری نداده باشد.

(رساله توضیح المسائل خمینی - صفحه ۵۰۵)

در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی نیز خمینی ابتدا با همان تصور ساده لوحانه دستور داد که تمام وامهائی که از سوی بانکها به مردم داده شده است قرض الحسنه محسوب شود و بهره‌های مربوط به آنها لغو گردد ولی همینکه مسئولان امر با زحمت زیاد موفق شدند که گوشه‌هایی از واقعیت امر در مقابل چشمان وی مجسم نمایند، بالاخره با پیشنهاد دریافت سود توسط بانکها از مردم موافقت کرد، مشروط بر اینکه نام آنها **کارمزد!** باشد.

در مورد سپرده‌های بانکی نیز موافقت شد که بانکها ظاهراً به صورت **شرکتهای مضاربه‌ای** عمل نمایند یعنی بانکها بگویند که ما از این

سپرده‌ها به کسانی وام می‌دهیم که میخواهند با آن وام به کسب و پیشه‌ای پردازند و یا در جهت ایجاد یا توسعه فعالیت‌های شرعی مثلاً کشاورزی، صنعتی، بازرگانی و از این قبیل استفاده نمایند و بعد در سود حاصله از آن فعالیت‌ها شریک می‌شویم و قسمتی از این سود شرعی را به صاحبان سپرده‌های بانکی می‌پردازیم. در بانکها به منظور گذاشتن این کلاه شرعی ظاهرسازی‌هایی را نیز توصیه نمودند ولی به تدریج تقریباً تمام آن ظاهرسازی‌ها از بین رفت و هم‌اکنون علناً به تمام پس‌اندازها و سپرده‌های موجود در بانکهای ایران **فروع حرام** داده میشود و تمام بانکها نیز علناً در مورد وام‌هایی که به دیگران میدهند **فروع حرام** دریافت میکنند.

بعلاوه **دولت جمهوری اسلامی ایران** میلیاردها دلار به دولتهای دیگر و شرکتهای غیرمسلمان در کشورهای دیگر، یعنی به **کفار!** بدهکار است و **فروع حرام** می‌پردازد و میلیاردها دلار هم از مسلمانان (مثلاً سوریه) طلبکار است که اصل را با فرع آن نوش جان کرده و میکنند و پس نداده و نمیدهند!

آیا خوانندگان گرامی میدانند که سکوت **علمای اسلام!** در مقابل آن همه عملیات حرام و موافقت محرمانه با انجام آنها، و نیز گرفتن ربا توسط آخوندان حاکم بر ایران و آقازاده‌های آنان بابت صدها میلیون دلار سپرده‌هایی که در بانکهای خارجی دارند با توجه به یکی از آیه‌های قرآن صورت گرفته که به موجب آن دادن و گرفتن ربا، تا **صد در صد** مجاز شناخته شده است.

قبلاً توضیح میدهد که رهبران مذهبی و یا به اصطلاح خودشان علمای؟! اسلام، تعدادی از آیات قرآنی را که اکثراً هم در **زمره محکّمات** محسوب میشوند **آیات محرمانه** به شمار می‌آورند و همواره از بحث راجع

به آنها خودداری مینمایند و هرگز هم حاضر نیستند معنای صریح و واقعی آنها را برای مردم بیان کنند.

بطور مثال میتوان از آیه شماره ۶۷ از سوره نحل نام برد که همواره بطور بسیار محرمانه مورد سوء استفاده علمای اسلام قرار دارد. این آیه به شرح زیر میباشد:

**و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سكرًا و رزقًا
حسنًا ان في ذلك لآيه لقوم يعقلون**

از میوه‌های درختان خرما و انگور، میگیرند از آنها ماده مست‌کننده و روزی‌های خوب و هر آینه در آن آیتی است برای کسانی که دارای عقل میباشند.

سَکَرٌ در لغت عرب به معنای "هر چیز مست‌کننده" به کار میرود و مُسْکِرٌ نیز اسم فاعل و از همان ریشه میباشد که جمع آن مُسْکِرَات است که ما در فارسی نیز این کلمه را به معنای مشروبات الکلی و مست‌کننده به کار میبریم.

با اینکه مسلمانان بر این اعتقاد هستند که جعل در قرآن و دروغ بستن به خدا گناهی است بسیار بزرگ که مستوجب مرگ میباشد ولی در بسیاری از ترجمه‌های فارسی به منظور فریب دادن مردم کلمه سَکَر را شکر یا شربت شیرین ترجمه کرده‌اند.

ولی خوشبختانه در تعدادی از تفسیرها و ترجمه‌ها نیز این کلمه به درستی معنی شده است. مثلاً در تفسیر نمونه به شرح زیر:

'... سَکَر، گرچه در لغت معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به معنی مُسْکِرَات و مشروبات الکلی است، و معنی مشهور آن همین است...'

(تفسیر نمونه - زیر نظر ناصر مکارم شیرازی - جلد ۱۱ - صفحه ۲۹۰)

آیات عظام و مجتهدان اسلام همگی از وجود این آیه در قرآن آگاهی دارند و بر این اعتقاد هستند که خداوند متعال نوشیدن مشروبات الکلی را برای کسانی که عقل دارند و تا حدی که عقلشان زائل نشود، حلال ساخته است. ولی چون معتقد هستند که سایر مردم همگی در ردیف گوسفندان قرار دارند و خداوند متعال فقط به همان چند نفر دستار بند عقل عطا فرموده و آنان را قیم و سرپرست دیگران قرار داده است، لذا این نادانان واقعی غالباً با همین عقیده و به استناد همین آیه در جلسات عیاشی محرمانه و دور از چشم مقلدان فریب‌خورده به مشروب خوری می‌پردازند ولی هرگز حاضر نیستند که سایر مردم را از وجود این آیه آگاه سازند!

اینکه هر کدام از ما تاکنون بارها و بارها از تشکیل جلسات عیاشی شبانه و مشروب‌خوریهای بسیاری از حجج اسلام و آیات‌الله عظام و غیر عظام آگاهی یافته و متعجب شده‌ایم، باید بدانیم که آنان همگی خود را عاقل میدانند و، طبق آیه بالا، مشروب‌خوری را برای خود حلال و مشروع به حساب می‌آورند.

اما، آیه محرمانه‌ای که مورد سوءاستفاده آخوندان حاکم بر ایران و آقازاده‌های آنان جهت دریافت ربا از بانکهای آمریکائی و اروپائی و نیز مجاز ساختن آن در ایران قرار گرفته است، آیه شماره ۱۳۰ از سوره آل عمران و به شرح می‌باشد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مَضَاعَفَةً...

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را دوچندان و چند برابر نخورید...
 آیه بالا، طبق تعریفی که از انواع آیات قرآن بیان میشود، در ردیف آیات محکم به حساب می‌آید، زیرا که خواننده و شنونده را بی‌نیاز

از تفسیر و تأویل مینماید و مراد و منظور خداوند از ظاهر آیه به خوبی روشن و معلوم است.

هرگاه دکتر معالج شما قرصی را برای تسکین دردتان تجویز کند و بگوید که در هنگام بروز درد از آنها مصرف کنید ولی تأکید نماید که در هر مرتبه بیش از دو عدد از آنها را نخورید، مسلماً شما میدانید که همواره مصرف آن قرصها تا دو عدد مجاز میباشد.

در زمانی که یک نفر توریست با ویزای مجاز وارد یکی از فرودگاههای آمریکا میشود، مأمور اداره مهاجرت با زدن یک مهر در گذرنامه وی به او اجازه ورود میدهد. در نقش آن مهر جمله‌ای با این مضمون وجود دارد: **دارنده این پاسپورت بیش از یک ماه حق توقف در آمریکا را ندارد.** معنای این جمله هم این است که صاحب آن پاسپورت تا حداکثر ۳۰ روز مجاز به اقامت در آمریکا میباشد.

به همین ترتیب، آخوندان میگویند هنگامی که در آیه قرآن به شرح فوق خداوند متعال به مؤمنان دستور داده است که **ربا**، یعنی **فروع پول**، را **دو برابر** و **چند برابر** نخورند! معنای صریح و بدون ابهام آن آیه این است که **ربا تا یک برابر**، یعنی تا صد در صد، شرعاً مجاز میباشد! و منظور خداوند از حرام شناختن "ربا" در آیه دیگری در قرآن، ربای بیش از صد در صد بوده است.

در هر حال، با استقرار جمهوری اسلامی صدها مسئله مهم در کشور وجود داشت که میبایست نظر خمینی راجع به اسلامی بودن یا نبودن آنها استعلام شود و در صورت لزوم نظر ایشان اسلامی شوند! و این

کار عظیم که در باقیمانده عمر خمینی ادامه داشته، هنوز هم پایان نیافته است.

در بعضی موارد غیرمهم، اسلامی شدن اشیاء یا غذاهای حرام و غیراسلامی با یک فتوای خمینی به انجام میرسید. مثلاً نواختن آلات موسیقی، بازی شطرنج و یا خوردن ماهی ازون برون که قبلاً حرام بودند، حلال شدند اما در موارد بسیار مهم مثلاً حلال کردن مرغها و گوشتهای منجمد از کشورهای غیراسلامی امکان پذیر نشده است!

مثلاً طبق نظر علمای اسلام، گوشت حیوان ذبح شده فقط در صورتی حلال است که اولاً، توسط یک نفر مسلمان ذبح شده باشد. ثانیاً، حیوان در وقت سر بریدن رو به قبله خوابانده شده باشد. ثالثاً، در وقت سر بریدن گفته باشد: بسم الله و چند شرط دیگر.

ولی مؤسسات دامپروری و مرغداری در خارج از کشور به مقامات دولتی ایران اطلاع دادند که ما همگی غیرمسلمان هستیم و تعداد حیواناتی که در هر زمان توسط ماشینهای اتوماتیک سر بریده میشوند بقدری زیاد است که اگر بخواهیم هر یک را بگیریم و رو به قبله بخوابانیم باید برای انجام کاری که توسط ماشین در یک ساعت به انجام میرسد، ماهها وقت صرف نماییم. مثلاً هم‌اکنون ماشین غیرمسلمان میتواند هزاران مرغ را در حالی که ایستاده‌اند، اعم از اینکه رویشان به قبله باشد یا نباشد، در چند دقیقه سر ببرد. حال چطور امکان دارد که صدها نفر مسلمان پیدا کنند تا هر یک برای هر مرغ چند دقیقه وقت صرف نمایند و در مدت چند ماه با یادآوری نام خدا آن همه را سر ببرند؟!

بالاخره قرار شده است که مرغها و گوسفندان را به همان ترتیب غیراسلامی و توسط ماشینها ذبح نمایند ولی یک نفر مسلمان غیر ایرانی را

استخدام کنند تا کتباً گواهی نماید که کشتن آن حیوانات اسلامی بوده است و گوشت‌های منجمدشده آنها کاملاً حلال میباشد و هم‌اکنون نیز به همین ترتیب رفتار میشود. البته گناه فروش این همه گوشت غیرحلال به مردم مسلمان ایران به گردن آن پاکستانی‌هایی است که توسط دولت ایران برای صدور گواهی‌نامه‌های کذب و خلاف واقع استخدام شده‌اند.

۳ - مسائل روزمرهٔ کشوری

مسئولان دولتی تا پایان عمر خمینی همواره مدعی بودند که در مورد هر مسئله و مشکلی که از حضرت خمینی کسب تکلیف و اجازه مینمایند، آن حضرات به نحوی بسیار سریع با صدور دستورهای مناسب و مقتضی تمام مشکلات دولت را حل و فصل و رفع مینمایند.

۴ - وظایف حل اختلافات گروه‌های مسلح

و ملایان تفنگدار و متنفذ

همگی میدانیم، در آن دوران، تعداد مراکز قدرت در کشور به مراتب زیادتر از زمان حال بوده است و از روز بعد از انقلاب شوم اسلامی، مراکز تصمیم‌گیری متعددی، هر یک زیر تسلط و فرمان یک آخوند قدرت‌طلب و با در اختیار داشتن گروهی مسلح برای خود مرکزی به وجود آورده و در هر کاری از امور نظامی و غیرنظامی دخالت میکرده است. در این شرایط، هر یک از این آخوندان تسلط‌طلب میخواستند است که حرف خود را به کرسی بنشانند و قدرت خود را استقرار بخشد

ولی این **خمینی** بوده است که نفوذ و قدرت بی‌رقیبش در سرتاسر ایران به نحوی غیر قابل تصور گسترش یافته بوده و در تمام موارد میتواند است حرف آخر را بزند و اینهمه فرصت‌جویان قدرت طلب را بجای خود بنشانند. رسیدگی به این امور و صدور دستورات لازم در هر مورد نیز نیاز به مدتی وقت داشته که ظاهراً **خمینی** به تمام این موارد نیز شخصاً رسیدگی میکرده است.

۵ - اظهار نظر راجع به مسائل مهم جنگی!

بعد از وقوع انقلاب اسلامی، **خمینی** به آنچنان قدرتی دست یافت که شاید نتوان در سرتاسر تاریخ ایران نظیری برای آن ذکر نمود. وی خود را در سطحی بسیار بالاتر از **حضرت محمد** و عملاً در جای **خداوند متعال** قرار داد.

- خداوند متعال در آیه ۱۱۰ از سوره الکهف چنین فرموده است:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ

[ای محمد] بگو که من بشری هستم مانند شما، به من وحی میرسد که خدای شما یکتاست.

باز هم در آیه ۶ از سوره فصلت، عین همان آیه مندرج در سوره **الکَهْفُ** بدون حتی یک حرف کم یا زیاد تکرار شده است.

حضرت محمد بنا بر دستور خداوند همواره اعلام مینموده است که وی انسانی میباشد مانند سایر انسانها و هیچ اختیاری از خود ندارد و سئوالاتی را که از وی به عمل می‌آوردند از طریق **جبرئیل** به عرض خداوند

میرساند و پاسخهایی را که خداوند به آن سئوالات میدهد به مسلمانان ابلاغ می‌کند.

اما خمینی در صدور اوامر و اجکام خود کوچکترین نیازی به پیغمبر و جبرئیل و خدا نداشت و در هر زمان میتوانست هر چه را که خدا حلال کرده بود، حرام سازد و حرامهای خداوندی را حلال نماید.

مثلاً، در همین جنگ ایران و عراق، وی تمام مسلمانانی را که در ارتش عراق و بر علیه ایران می‌جنگیدند، به عنوان کافرانی اعلام کرد که با ارتش اسلام در حال جنگ بودند و به اینجهت جنگ با آنان و کشتنشان را دارای ثوابی عظیم دانست و کشته شدن به دست آنان را به عنوان شهادت فی سبیل الله اعلام کرد و پیشاپیش دستور داد که کلید درِ یک اطاق پر از حوری در بهشت را به گردن سربازان اسلام آویزان نمایند!

ولی در عین حال اجرای اصول اسلامی در مورد جنگ با کفار را در مورد اسیران عراقی ممنوع ساخت. زیرا به موجب اصول اسلامی هر سرباز اسلام حق داشت که از هر پنج سرباز کافر که در جنگ اسیر میکند، چهار نفرشان را به عنوان غلام زرخرید به خدمت خود در آورد و یا به دیگران بفروشد. و نیز اگر سربازان اسلام موفق به تصرف شهری از شهرهای سرزمین کفر، یعنی عراق، میشدند سربازان اسلام میبایست حق داشته باشند که تمام مردان را به قتل برسانند و یا همراه با تمام زنان و کودکان شهر اسیر کنند و هر سرباز اسلام چهار پنجم انسانهایی را که خود اسیر کرده بوده و یا اموالی را که غارت کرده بوده است، برای خود نگاهدارد. ولی خمینی پیشاپیش اجرای این اصول اسلامی را در مورد کافران عراقی! ممنوع ساخته بوده است.

قبلاً به تمام خبرنگارانی که قرار بوده است از سوی **رادیو-تلویزیون ملی ایران** و یا سایر رسانه‌های گروهی با **اسیران عراقی** مصاحبه کنند دستور داده شده بود که هرگز از مذهب اسیران سئوالی به عمل نیاورند، زیرا مسلماً آنان پاسخ میداده‌اند: **اسلام!** و به موجب اصول اسلامی بلافاصله میبایست آزاد شوند زیرا **اسیر کردن مسلمان ممنوع و حرام میباشد.**

حتی در صدر اسلام و در جنگ با کفار واقعی نیز هر کافری که پیش از اسارت اعلام مسلمانی کرده بود، از اسارت معاف بود.

در هر حال، تا مدت کوتاهی قبل از مرگ **خمینی**، جنگ بین ایران و عراق در اوج شدت خود در جریان بوده که حل اختلافات حاصله بین اولیاء امور و همچنین بین فرماندهان سپاه و ارتش در مورد این جنگ نیز به **عهدهٔ خمینی** قرار داشته و این کارها علاوه بر امور مهم و جاری کشوری بوده که مرتباً از سوی رئیس جمهور و نخست‌وزیر وقت برای اظهار نظر و صدور دستور مقتضی برای **خمینی** ارسال میشده است.

بطوری که همگان میدانند، در آن ایام غالباً در مسائل مربوط به حمله و دفاع بین فرماندهان ارتش (که پیشنهاداتشان بیشتر بر مبنای اطلاعات و تجربیات نظامی بود) با فرماندهان سپاه و بسیج (که غالباً بر مبنای احساسات اتخاذ تصمیم مینمودند) اختلافات اساسی بروز میکرد و در این موارد حتماً ضرورت داشته است که **خمینی** حرف آخر را بزند و پس از مشورت با **امام زهان!** فرمان لازم‌الاجرا را صادر نماید. تعجب اینجاست که همیشه نیز این کار انجام میشده و فرمانهای الهی! امام به موقع واصل میگرددیده است!

هر چند که اجرای فرمانهای **خمینی** غالباً به شکست ایران و کشته شدن صدها و گاهی هم هزاران نفر جوانان ایرانی منتهی میشده ولی چون

شایع بوده است که صدور آنها پس از مشورت با امام زمان صورت گرفته بوده، لذا جمعی ساده لوح گمان میکرده‌اند که حتماً در این شکستها حکمت‌هایی وجود داشته است، مثلاً اینکه این شهدا (یعنی همان فداشدگان) سعادت‌مند ابدی بوده‌اند و امام زمان میخواست است آنان را زودتر به بهشت موعود و به نزد حوریان بهشتی روانه سازد! و افراد باشعور هم از ترس مرگ سکوت میکرده و جرئت ابراز کوچکترین چون و چرائی نداشته‌اند.

ط - طول مدت روابط عارفانه بین فاطمی و خاطمی (خمینی)

به موجب پیشگفتار فاطمی بر دیوان خمینی، که در بالا درج گردید، رباعی زیر اولین رباعی می‌باشد که خمینی آن را خطاب به وی سروده است:

فلسفه (ص ۲۰۹)

فاطمی که فنون فلسفه می‌خواند

از فلسفه فاء و لام و سین می‌داند

امید من آن است که با نور خدا

خود را زحجاب فلسفه برهاند

در بخش "شناسنامه سروده‌ها" تاریخ سرودن این رباعی را شعبان

۱۴۰۴ مطابق با اردیبهشت ۱۳۶۳ ذکر کرده‌اند و اشعاری که قبل از تاریخ

مزبور سروده شده‌اند، به عنوان اشعار حضرت امام (س) در ایام جوانی - یا

اشعار دوران شباب حضرت امام (س) و... درج شده‌اند و اکثراً دارای تاریخ معینی نمیباشند. از تاریخ سرودن آن اولین رباعی خطاب به فاطمی به بعد، تا اسفند ۱۳۶۷، که تاریخ سرودن آخرین اشعار مندرج در دیوان مزبور میباشد، یعنی به مدتی در حدود پنج سال، تقریباً تمام اشعار خطاب به فاطمی سروده شده‌اند.

ی - یک معما و حل آن

اول - معما

با توجه به وظایف مذهبی و اجتماعی عظیمی که در جهت رسیدگی به امور ملت مسلمان ایران به عهده خمینی قرار گرفته بوده است آیا خودداری او از انجام وظایف مزبور، یعنی وا گذاشتن این ملت به حال خود، صرفاً به منظور غزلسرائی‌های عاشقانه عرفانی گناهی عظیم محسوب نمیشود و آیا وی این امر را به موجب دستورات قرآن به انجام میرسانده است و یا با توجه به سنت حضرت محمد و رفتار حضرت علی؟

در هر حال، معمای ما این است: در چند سال آخر عمر خمینی، که وی تقریباً تمام وظایفی را که به عهده داشته رها کرده بوده و تنها به غزلسرائی جهت وصف زیباییهای چهره و اندام معشوقه روحانی خود میپرداخته است. چه کسانی و چگونه آن وظایف را به انجام میرسانده‌اند؟

دوم - حل معما

بطوری که خوانندگان گرامی در جای دیگری در همین کتاب ملاحظه خواهند فرمود، در حال حاضر تقریباً روشن شده است که در سالهای آخر عمر **خمینی، فاطمی** و **ظیفه سرگرم** کردن وی را به عهده داشته و کلیه امور مربوط به او نیز زیر نظر یک هیئت سه نفری مرکب از **حاج احمد آقا، پسر خمینی، سیدعلی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی** حل و فصل میشده است.

ک - توضیحی مختصر راجع

به دیوان اشعار خمینی

هرگاه رباعیات و غزلهای عرفانه **خمینی** به ترتیب تاریخی که سروده شده‌اند در دیوان اشعار او به چاپ میرسیدند، سیر تحول روابط **فاطمی و خمینی** و نحوه آن در هر زمان به خوبی روشن میگردد. اما متأسفانه ترتیب قرار گرفتن اشعار در دیوان اشعار مزبور بر حسب حروف الفباء و با توجه به حرف آخر غزلها و رباعیات صورت گرفته است و با این ترتیب از آن ارتباط عرفانی! چیزی دستگیر خواننده نخواهد شد. زیرا مثلاً ما در حال حاضر میدانیم که **خمینی** در آغاز و تا مدتها فقط به سرودن رباعی برای **فاطمی** میپرداخته و به طوری که در این بخش نیز خواهیم دید بعد از آنکه درخت آشنائی آن دو نفر به ثمر نشست، **خمینی** آنچنان به وجد و شوق آمده که دیگر سرودن رباعی را ترک گفته و به غزلسرائی پرداخته است.

ولی در دیوان مزبور رباعیاتی که در آغاز سروده شده‌اند در دنبال
 غزلها قرار گرفته‌اند و در داخل غزلها و رباعیات نیز نه تنها نظم زمانی
 سرودن اشعار به هم خورده، بلکه اشعاری را که **خمینی** در دوران قبل از
 انقلاب و ایام جوانی خود سروده بوده است در لابلای اشعار مربوط به
فاطمی جای داده و آگاهی خوانندگان از واقعیت امر را کاملاً متعذر
 ساخته‌اند.

جالب توجه اینکه در آن دیوان، آخرین غزل در قسمت غزلیات و
 آخرین رباعی در قسمت رباعیات، هر دو دارای مطلعی هستند که در آنها
 کلمه " **درویش** " وجود دارد و به خوانندگان چنین القاء میشود که غزل
 مزبور آخرین غزل **خمینی** و آن رباعی نیز آخرین رباعی وی بوده است و
 اشعار مزبور تا پایان واقعاً جنبه عرفانی داشته‌اند.

خوشبختانه در پایان دیوان اشعار **خمینی** - در بخش
 " **شناسنامه سروده‌ها** " فهرست اشعار، ارزان شعری هر یک همراه با تاریخ
 سرودن آنها ذکر شده است و این نویسنده با استفاده از این بخش تمام
 رباعیات و غزلهایی را که خطاب به **فاطمی** و برای او سروده شده بودند، بر
 حسب زمان سرودنشان مرتب کرده و دیوان جدیدی برای خود ترتیب داده
 است.

نظر به اینکه تعدادی از رباعیات یا غزلیات مزبور دارای تاریخ
 یک روز، یا یک ماه معین میباشند و بعید به نظر میرسد که آنهمه غزل یا
 رباعی در آن مدت کوتاه سروده شده باشند، لذا در این صورت شاید بتوان
 گفت که تاریخهای مزبور خیلی دقیق نیست و احتمالاً مربوط به پاکتویس
 کردن آنها در دفتر متعلق به **فاطمی** میباشد، به این معنی که **خمینی** آنها را

در طول چند روز سروده ولی تاریخ روز یا ماه نوشتن آنها در دفتر متعلق به **فاطمی** در بالای همه آنها نوشته شده است.

با تنظیم اشعار عارفانه **خمینی** خطاب به **فاطمی** بر حسب تاریخ سرودن آنها و با استفاده از اطلاعات تکمیلی که در پیشگفتار منسوب به **فاطمی** در آغاز دیوان وجود دارد، هر شخصی به آسانی میتواند به نحوی تقریباً واضح از سیر تحول تدریجی داستان **روابط عارفانه! خمینی و فاطمی** و نشیب و فرازهای این روابط به خوبی آگاهی یابد.

با توجه به این مراتب، گمان میکنم که به **نحوی بسیار روشن** امکان نوشتن سناریوی تقریباً کامل این داستان برای تهیه یک فیلم سینمایی **جالب توجه به وجود آمده باشد.**

اما چون نویسنده این سطور در اینجا قصد نوشتن این داستان **جالب و بی نظیر** را ندارد لذا فقط ایاتی از بعضی غزلهای خطاب به **فاطمی** را از آن دیوان انتخاب کرده است که ذیلاً آنها را **بر حسب تاریخ سروده** شدن به استحضار خوانندگان گرامی میرساند تا اینکه مختصری از نحوه شروع و پیشرفت این **عشق عارفانه!** و مراحل مختلف آن آگاهی یابند:

دیوانه شدم ز عقل بیزار شدم (ص ۲۱۴)

خواهان تو را به عقل کاری نبود

ای عشق! بیار بر سرم رحمت خویش! (ص ۲۱۸)

ای عقل! مرا رها کن از زحمت خویش

از عقل بریدم و به او پیوستم

شاید کشدم به لطف در خلوت خویش!]

در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی (ص ۲۴۴)
ما را نبود به غیر تو دسترسی
 کس نیست که عشق تو ندارد در دل
باشد که به فریاد دل ما برسی

تا کی در وصل خود [؟] به رویم بندی (ص ۱۹۱)
 جاننا مپسند دیگر آزار مرا

مستی نچشیده‌ای اگر هوش تو راست (ص ۲۱۴)
ما را بنواز تا که جامی داری

آشفته‌ام از فراق ای دلبر حسن (ص ۲۱۹)
برگیر حجاب، من که رسوای توام

بردار حجاب از رخ و رو بگشای (ص ۲۳۶)
 ای اصل همه خراب و آبادی من

بردار حجاب از میان تا یابد (ص ۲۳۵)
راهی به رخ تو چشم بیگانه من

بطوری که در سه رباعی بالا ملاحظه میشود، **خمینی** ملتسانه از **فاطمی** درخواست کرده است که بدون حجاب در برابر وی ظاهر گردد و چون ما میدانیم که **فاطمی** و **خمینی** از نظر شرعی با یکدیگر محرم بوده‌اند و **فاطمی** همواره بدون حجاب معمولی و پوشیدن روسری در برابر **خمینی**

حضور می‌یافته است لذا باید قبول کرد که منظور **خمینی** از درخواست بی‌حجاب شدن **فاطمی** درخواستی **عارفانه؟!** بوده است.

ای پسر هوای خانقاهم هوس است (ص ۱۹۵)

طاعت نکند سود گناهم هوس است

پاران همه سوی کعبه کردند رحیل

فریاد ز من، **گناهگام** [!؟] هوس است

عرفان‌شناسان متخصص که دیباچه دیوان **خمینی** را نوشته‌اند، به تفصیل شرح داده‌اند که منظور عارف از توصیف زیباییهای معشوق جلوه‌های انوار حق میباشد! مثلاً هنگامی که یک عارف زیباییهای رُخ، زلف، خال، چشم، ابرو، و از این قبیل را در وجود معشوق خود شرح میدهد، در هر مورد جلوه‌ای خاص از آن انوار را در نظر دارد! اما هیچ یک از این عرفان‌شناسان نگفته‌اند که منظور از "**گناهگاه**" کدام نقطه و محل از جسم معشوق و کدام عضو از اعضای بدن وی میباشد و هنگامی که **خمینی** (طبق رباعی بالا که خطاب به **فاطمی** سروده شده است) هوس ارتکاب **گناه** به سرش زده است و آرزو مینماید که در محل "**گناهگاه**" معشوق به ارتکاب **گناه** مبادرت نماید، منظورش کدام جلوه از انوار حق! بوده است.

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم (ص ۲۲۰)

از هستی و هر چه هست بیگانه شدم

بیخود شدم از خویشتن و خویشی‌ها

تا مست ز یک جرعه پیمانیه شدم

راستی چرا عشق باید شخص را به اندازه‌ای دیوانه کند تا نسبت
به هر چه که هست بیگانه شود و اصول قوم و خویشی و پدر و فرزندی را
هم کنار بگذارد؟

دو بیت زیر از یک غزل شش بیتی انتخاب شده است:

دریای عشق (ص ۵۸)

غوغای عاشقان، رخ غماز دلبران
راز و نیازها همه در خانه من است؟

...

تا شد به زلف یار سر شانه آشنا
مسجود قدسیان همگی شانه من است

آیا خوانندگان گرامی میتوانند موقعیت فاطمی را در زمانی که
زلفش با سر شانه خمینی آشنا شده بوده است در نظر مجسم فرمایند؟

کوتاه سخن که یار آمد؟!

غزل مستغنی‌التوصیف زیر را خمینی در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۴۰۵

- ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ سروده است:

جلوهٔ جمال (ص ۹۵)

کوتاه سخن که بار آمد
 با گیسوی مشکبار آمد
بگشود در و نقاب برداشت
 بی‌پرده نگر، نگار آمد
 او بود و کسی نبود با او
 یکتا و غریب‌وار آمد
بنشست و بنشست در ز اغیار
 کوئی پی بار غار آمد
 من محو جمال بی‌مشالش
 او جلوه‌گر از کنار آمد
برداشت حجاب از میانه
 تا بر سر میکسار آمد
 دنباله صبح ليله‌القدر
 خور بارخ آشکار آمد
 بگذار چراغ صبح گردید
 خورشید جهانمدار آمد
 بگذار قلم، بپیچ دفتر
 کوتاه سخن، که بار آمد

تاریخ سرودن غزل بالا روزی است که ماه رمضان از روز بعد از آن شروع میشده است.

این غزل به تنهایی میتواند مبنای تهیهٔ یک فیلم داستانی قرار گیرد، زیرا هر بیت از آن به خوبی یک تابلوی کامل و یک صحنه از مراحل انجام آن عشق‌بازی عارفانه را ترسیم کرده است.

مستی علم و عمل رخت بیست از سر من (ص ۱۴۳)
تا که از ساغر لبریز تو هشیار شدم!!

در میخانه کشانید به رویم شب و روز (ص ۱۴۲)
 که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
 جامه زهد و ریا کردم و بر تن کردم
خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم

تشنه عشق تو هستم، باده جان بخش خواهم (ص ۱۴۹)
 هر چه بینم، جز سرابی نیست، من آبی ندارم

سر خم باز کن و ساغر لبریزم ده (ص ۶۶)
 که بجز تو سر پیمانه و پیمانش نیست

آتشی از عشق در جانم فکندی، خوش فکندی (ص ۱۵۰)
من که جز عشق تو آغازی و پایانی ندارم

بر لب کونترم ای دوست ولی تشنه لبم (ص ۳۰۶)
 در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم

ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود (ص ۱۰۹)
 جز سر کوی تو ای دوست پناهی نبود
آنکه از باده عشق تو لبی تازه نمود
 ملک هستی بر چشمش پر گاهی نبود

همه می‌زدگان هوش خود از کف دادند (ص ۸۲)
ساغر از دست روان‌بخش تو هشیارم کرد
باده از ساغر لبریز تو جاویدم ساخت
 بوسه از خاک درت محرم اسرارم کرد

ساقی از آن خم‌پنهان که زیگانه نهان است (ص ۱۶۶)
باده در ساغر ما ریز که ما محرم رازیم

از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری (ص ۵۱)
هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است
جرعه‌ای می‌خواهم از جام تو تا بیهوش گردم
 هوشمند از لذت این جرعه می‌بی‌نصیب است

در میخانه به رویم بگشوده است حریف (ص ۱۲۳)
ساغری از کف خود باز ده ای لاله‌عذار
خم می‌زنده، اگر ساغری از دست برفت
سو خم باز کن و عقده ز جانم بردار

ساقی زدست یار به ما باده میدهد (ص ۶۴)
 بر گیر می‌تو نیز زروی نکوی دوست

من خواستار جام می‌از دست دلبرم (ص ۱۵۱)
 این راز با که گویم و این غم کجا برم
گر از سبوی عشق دهد یار جرعه‌ای
 مستانه جان ز خسرقة هستی در آورم

لذت عشق تو را جز عاشق معزوم نداند (ص ۹۸)

رنج لذت بخش هجران را بجز مجنون نداند

باده از دست لطیف تو در این فصل بهار (ص ۱۳۷)

جان فزاید که در این فصل بهار آمده‌ایم

همبستر دلدار و ز هجرش به عذابیم (ص ۱۶۷)

در وصل غریقیم و به هجران مدامیم

بردار کتاب از برم و جام می آور (ص ۱۶۸)

تا آنچه که در جمع کتب نیست بجویم

گر نباشی برم ای پردگی هرجائی؟! (ص ۴۱)

ارزش قدس چو بال مگسی نیست مرا

ماه رمضان شد، می و میخانه بر افتاد (ص ۳۰۰)

عشق و طرب و باده به وقت سحر افتاد

پنهان به سوی خانه دلدار بر شدم؟! (صفحه ۱۰۰)

ترسم که محتسب غم من بر ملا کند

آن یار گل‌عذار قدم زد به محفلم!؟

تا کشف راز از دل این پارسا کند

کاش خمینی گفته بود که در چه ساعتی پنهانی به سوی
خانه فاطمی رفته؟ آیا بعد از نیمه‌های شب نبوده است؟

طلوع صبح سعادت فرا رسد که شبش (صفحه ۱۰۵)
یگانه یار به خلوت بداد اذن ورود!

طالع بخت در آن روز بر آید که شبش (صفحه ۸۶)
یار تا صبح ورا [مرا] مونس و همدم باشد
طرب ساغر درویش نفهمد صوفی
باده از دست بتی گیر که محرم باشد!]

گفتم به جان غمزده دیگر تو غم مخور (صفحه ۱۱۹)
غم رخت بست و موسم عیش و طرب رسید
دلدار من جو یوسف گمگشته باز گشت
کنعان مرا ز روی دل ملتهب رسید

آنکه از جلوه رخسار چو ماهت پیش است؟ (صفحه ۷۹)
بی گمان معجزه شق قمر؟! باید کرد
گر در می‌کده را؟ پیر به عشاق گشود
پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد

گر تیشه‌ات نباشد تا کوه بر کنی؟! (صفحه ۱۲۹)
فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش

طرفه روزی که شبش با تو به پایان بردم!! (صفحه ۱۴۴)
از پی حسرت آن مونس خمار شدم

گره از زلف خم اندر خم دلبر وا شد (صفحه ۸۸)
زاهد پیر جو عشاق جوان رسوا شد

ساقی به روی من در میخانه باز کن (صفحه ۱۷۱)
از درس و بحث و زهد و ریا بی نیاز کن

بوس و کنار دوست به جانم حیات داد!! (صفحه ۱۲۲)
در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار

جام می ده که در آغوش بتی جا دارم!! (صفحه ۱۶۲)
که از آن جایزه بر یوسف کنعان بدهم

سالها در صف ارباب عمائم بودم (صفحه ۳۹)
تا به دلدار رسیدم، نکم باز خطا

ل - بررسی ارتباط عارفانه! و انگیزه‌های فاطمی و احمد خمینی در مسیر زمان

۱ - مهمترین انگیزه‌های احمد خمینی و فاطمی از سرگرم کردن خمینی

مقدمه - بهای وجدان فاطمی؟

بنجامین دیسرایلی، نخست وزیر مشهور انگلیس، قبل از آنکه به سیاست روی بیاورد به نویسندگی اشتغال داشته، و بطوری که شهرت دارد، همواره این نظر را ابراز میداشته است که: "هر وجدان را میتوان خرید ولی نرخ وجدانها با یکدیگر تفاوت دارد." ظاهراً مهمترین منظور وی از این بیان این بوده است که تمام زنها، بدون استثناء، قابل خرید و تصاحب میباشند و تنها نرخ راضی کردنشان با یکدیگر تفاوت دارد. گویا ملکه ویکتوریا که این نظر را شنیده بوده در یکی از ملاقاتهای خود با دیسرایلی به وی اعتراض کرده و پرسیده است که: آیا وجدان منم قابل خرید میباشد؟ وقتی که شغل من بالاترین مقام در سر تا سر امپراطوری بریتانیای کبیر میباشد و هر آرزویی

که داشته‌ام و داشته باشم با وجود ثروت عظیمی که دارم بلافاصله دستور انجام را صادر میکنم، دیگرچه چیز و چه مبلغی میتواند مرا به قبول مسردی که دوستش ندارم و ادار سازد؟

دیسرائیلی پاسخ میدهد: بلی حتی وجدان علیاحضرت ملکه هم

قابل خرید میباشد!

ملکه ویکتوریا سؤال میکند: چطور؟

دیسرائیلی مبلغی نسبتاً قابل توجه بر زبان جاری میسازد و میپرسد که اگر این مبلغ را به شما بدهم و در مقابل از شما درخواست نامناسبی داشته باشم آیا قبول خواهید کرد؟ ملکه میگوید: خیر! **دیسرائیلی** مرتباً مبلغ را بالاتر و بالاتر میرود و باز همان پاسخ را میثنود.

و حتی **ملکه** در مقابل پیشنهاد تمام ثروت **دیسرائیلی** باز هم

پاسخ میدهد: خیر!

در آن زمان هنوز هندوستان توسط **کمپانی هند شرقی** اداره میشده و به علت مشکلاتی که وجود داشته رسماً به عنوان یکی از مستعمرات انگلستان شناخته نشده بوده است. در آخر **دیسرائیلی** سؤال میکند که اگر پیشنهاد تقدیم تاج امپراطوری هندوستان را همراه با عنوان "پادشاه انگلستان و ایرلند و امپراطریس هندوستان" به **علیاحضرت بنمایم**، آنوقت چی؟ **ملکه ویکتوریا** کمی تأمل میکند و به فکر میرود و بعد پاسخی به این مضمون میگوید: **ساکت باش که گمان میکنم مقاومت در هم شکسته شد!**

تا آنجا که میدانیم، **دیسرائیلی** در درمیان دوره از نخست‌وزیری خود که از ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۰ بطول انجامیده، تاج و عنوان امپراطوری هندوستان را (در سال ۱۸۷۶) به **ملکه ویکتوریا** تقدیم داشته ولی از نقض

و یا ایفای به عهد **ملکه وکتوریا** که در آن زمان ۵۷ سال داشته است مطلبی در تاریخ وجود ندارد!

اصل مطلب

ما در حال حاضر میتوانیم به نحوی قابل اطمینان بگوئیم که مهمترین انگیزه **فاطمی** و شوهرش، **حاج سید احمد آقا**، از سرگرم کردن **خمینی** تصاحب دهها میلیارد تومان پولهای بوده، که بدون حساب و کتاب و کوچکترین جوابگوئی و بازخواست در اختیار **خمینی** قرار داشته و شاید مسائل دیگری از قبیل وادار کردن **خمینی** به تعیین **حاج سید احمد آقا** به جانشینی خودش نیز مورد توجه بوده است.

از خوانندگان گرامی تقاضا میشود با توجه به شرح حالی که در بالا راجع به خاندان **طباطبائی**، مخصوصاً در مورد **صادق طباطبائی**، برادر **فاطمی**، درج گردید اظهار نظر فرمایند که بهای واقعی وجدان خود **فاطمی** در شرایط عادی چه مبلغ بوده است؟ و بعد حدس بزنند که وی در برابر چه مبلغ عظیمی این وجدان را فروخته و آیا زنی از قماش **فاطمی** را سراغ دارید که در مقابل تصاحب یک دنیا ثروت حاضر به هر کاری نباشد؟ بطوری که همگان و مسلماً خوانندگان گرامی میدانند این **فاطمی** و شوهر وی در سالهای قبل از انقلاب از ثروت قابل توجهی برخوردار نبوده‌اند ولی این زن، در مدتی حدود پنج سال که به آموختن فلسفه عارفانه! در نزد **خمینی** اشتغال داشته، به تنهایی و حتی قبل از مرگ شوهرش، در ردیف یکی از بزرگترین ثروتمندان جهان جای گرفته بوده است. از کجا؟

هم‌اکنون ما با توجه به ثروت عظیم **فاطمی** میتوانیم با قاطعیت وی را گرانبهارترین معشوقه عرفانی تاریخ جهان بنامیم، زیرا که او برای هر دقیقه از ساعاتی که با **خمینی** در خلوت بوده، صدها میلیون تومان پول از جیب مردم فقیر ایران دریافت نموده است.

انواع نقدینگی تحت اختیار خمینی

ذیلاً به نحوی بسیار مختصر به شرح نقدینگی‌های عظیمی می‌پردازیم که در زمان شروع صحنه‌های ناگفتنی عرفانی؟!، در اختیار **خمینی** قرار داشته و **فاطمی** به طمع رسیدن به آنها ابراز عشق را آغاز کرده بوده است:

(الف) - وجوه به اصطلاح شرعیه

تمام بستگان، همکاران، دوستان و آشنایانی که نویسنده این سطور دارد همگی به خوبی میدانند و تصدیق مینمایند که اینجانب همواره و از همان ابتدا از این **خمینی** عمامه‌دار متنفذ بوده و با انقلاب شوم اسلامی نیز به سختی مخالفت ورزیده‌ام.

ولی با کمال تأسف باید تصدیق نمود که اکثریت عظیم مردم در آغاز آن انقلاب نامیمون فریب ریاکاریها و ظاهرسازیهای آن خدانشناس بیرحم را خورده بوده و به غلط گمان میکرده‌اند که وی در ردیف اولیاءالله قرار دارد و واقعاً نسبت به تمام روحانیون وقت **أَعْلَمُ** و **أَعْدَلُ** میباشد.

با این تصور نابجا و غلط تقریباً تمام شیعیان ثروتمند و مؤمن پولهایی را که به عنوان وجوه شرعیه و سهم امام از درآمدهای خود جدا میکردند، همه را برای وی میفرستادند.

تا زمان استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران کلیه وجوه شرعیه از سوی هر یک از شیعیان ثروتمند و متدین برای مرجع تقلیدی که به نظر وی **اعلم و اعدل** بود فرستاده میشد و مراجع تقلید از محل این وجوه مخارج مربوط به حوزه‌های به اصطلاح علمیه، از قبیل شهریه روحانیون شیعه در شهرهای مختلف و طلاب و مدرسان آنان و هزینه تعمیر یا احداث مساجد و مدرسه‌های مذهبی و غیره را تأمین مینمودند. ولسی از آن زمان به بعد تمام این هزینه‌ها همراه با صدها نوع هزینه جدید که ظاهراً برای پیشبرد مقاصد اسلام و هدفهای انقلاب! ضروری بوده‌اند، همگی از محل درآمدهای عمومی کشور و از جیب ملت بدبخت ایران پرداخت شده‌اند و به اینجهت دیگر محلی برای خرج صدها میلیون تومان وجوه شرعیه که در اختیار **خمینی** بوده وجود نداشته و هیچکس هم تا کنون دارای جرئت آن نبوده است که به حساب و کتاب این وجوه رسیدگی نماید.

البته بعد از مرگ **خمینی** و رسیدن **آقا سیدعلی** (که پیش از انقلاب به **علی‌گدا** شهرت داشته و پس از آن به **علی‌چلاق** مشهور شده است) به رهبری مسلمین جهان، چون هنوز هیچکس، حتی حامیان و طرفداران سرسخت وی، **أَعْلَمِیت و أَعْدَلِیت** او را در دنیای تشیع قبول ندارند و حتی وی را به عنوان **آیت‌الله** و **مجتهد** هم نمی‌پذیرند و تنها (و آنهم از نظر مصلحت شخصی و حفظ منافع فردی) وی را **اولوالامر** تلقی کرده و با این توجیه اطاعتش را بر خود واجب شمرده‌اند.

البته این توجیه مصلحتی، ثروتمندان متدین شیعه را قانع نکرده و موجب نشده است که آنان نیز بدهی‌های خود بابت خمس و سایر وجوه شرعی را به این ولی‌فقیه قلابی و زورکی پردازند و به اینجهت باید گفت که این رهبر مسلمانان جهان! ثروت هنگفت و نجومی خود را از راههای دیگر به دست آورده، که یک قلم آن ده درصد از درآمد خالص نفت به عنوان سهم امام! بوده است.

(ب) - اموال مصادره‌ای و بنیادها

در آغاز انقلاب شوم اسلامی ملایان پیروزمند همان حالی را داشتند که مسلمانان صدر اسلام در هزار و چهار صد پیش از آن به آن دچار شده بودند. یعنی ناگهان از خانه‌هایی زشت و دنیائی که هم‌اش فقر و نداری و بی‌چیزی بود به کاخ‌هایی مدرن و دنیائی زیبا که با بهترین لوازم زندگی و آسایش و مه‌رویان پری‌پیکر توأم بود دست یافتند. دنیای جدیدی که هم‌اش حاصل دسترنج دیگران بود و این انگلهای اجتماع در ایجاد آن کوچکترین نقشی نداشته و کمترین زحمتی متحمل نشده بودند.

اما مشکلی که در این زمان پیش آمده بود، این بود که به موجب روشی که در صدر اسلام وجود داشت، همینکه مسلمانان به سرزمینی که اهالی آن را مردمی غیرمسلمان تشکیل میدادند هجوم برده و آن را با جنگ به تصرف خود درمی‌آوردند، تمام اموال ارزشمندی که در آن سرزمین وجود داشت توسط فاتحان مسلمان به غنیمت گرفته میشد و تمام مردهای کافر که احیاناً از کشته شدن نجات یافته بودند همراه با تمام زنان و

کودکان آن سرزمین به اسارت درمی آمدند. به همین ترتیب هنگامی مسلمانان در زمان **عمر ابن خطاب** به ایران هجوم آورده و آن را با جنگ متصرف شدند این کشور سرزمین کفر محسوب میگردیده و تقریباً تمام اهالی آن زردشتی بوده اند.

اما چون کاخها و اموالی که در این انقلاب، به اصطلاح اسلامی، به تصرف آخوندان در آمده بود به کسانی تعلق داشت که اکثریتشان مسلمان بودند و حتی نماز و روزه بسیاری از آنان و زنان و فرزندانشان ترک نشده بود، لذا مردم از خود میپرسیدند که این آخوندان بر طبق کدام یک از اصول و مجوزهای اسلامی مرتباً این مسلمانان را می کشند، اموال مقتولان و فراریان مسلمان را مصادره مینمایند، در خانه های متعلق به آن مسلمانان ساکن میشوند و با همسرانشان، حتی گاهی پیش از عده شرعی آنان سپری شده باشد، همبستر میگردند!

در این زمان خمینی پا به میان گذاشته و در روز پنجشنبه ۹ اسفند ۱۳۵۷ که از تهران به قم رفته بوده، ضمن سخنرانی که در مدرسه فیضیه آن شهر به عمل آورده، علاوه بر انواع وعده های دروغ که به مردم ایران تحویل داد یکی از عجیبترین فتوای جنایتکارانه خود را نیز صادر نموده است.

وی ضمن این سخنرانی رسماً اعلام کرده است که تمام املاک و دارائیهای خاندان پهلوی و تمام افرادی که به آن خاندان وابسته بوده اند، از غنائم اسلام به حساب می آید و هر چه را که مردم از آنان به دست آورده اند باید به او تحویل دهند تا برای مستضعفین و بینوایان مسکن ساخته شود.

پاسداران و مردم عادی که از این همه غنائم چیزهای قابل توجهی نصیبشان نشده بود تا تحویل دهند و چون تقریباً تمام گروه های متنفذ یا مسلح، اعم از چپ گرا یا غیر وابسته به باند خمینی که هر یک

بعضی از سازمانها و ساختمانهای دولتی و یا متعلق به درباریان و سایر ثروتمندان را همراه با وجوه و اموال منقول موجود در آنها تصرف کرده بودند، از مسائل مربوط به "غنائم" در اسلام آگاهی چندانی نداشتند، لذا حداقل مجبور شدند که اموال غیرمنقول مورد تصرف خود را به "بنیاد مستضعفان" که زیر نظر خمینی تشکیل شده بود تحویل بدهند.

اما، آخوندان مفتخور که از مقررات مربوط به "غنائم" در اسلام آگاهی داشتند، به خوبی میدانستند که این عنوان فقط به اموالی اطلاق میگردد که در جنگ و از کفار به دست آمده باشد و به خوبی دریافته بودند که با این فتوای خمینی تمام طرفداران رژیم پادشاهی کافر شناخته شده‌اند و نه تنها چهار پنجم اموالی که در تصرفشان قرار دارد متعلق به خودشان میباشد، بلکه چهار پنجم زنان و دختران این کفار نیز برای تصرف کنندگان در حکم کنیز محسوب میشوند. دیگر تمایل یا عدم تمایل آنان به بغل‌خوابی با صاحبانشان مطرح نیست و حتی صاحبانشان میتوانند آنان را بفروشند و یا به قتل برسانند!

با صدور همین فتوا بود که خانه‌های لوکس و مصادره شده در شمال شهر تهران (و در سرتاسر ایران) شرعاً از حالت غصبی خارج شد و تصاحب و سکونت در آنها و وضو و غسل و پختن غذا با آبهای آنها برای تصرف کنندگانشان به صورت مشروع و حلال درآمد و دیگر نمازخوانی و سایر عبادات در آنها هم از سوی خداوند متعال مورد پذیرش قرار گرفت!

در آن روزگار، مردم ایران جسته و گریخته میشنیدند که هر یک از این حکام دستاربند یک یا چند تن از زیباترین زنان و دختران رجال و افسران اعدام شده یا فراری را تصرف کرده‌اند و در آغاز بر این گمان بودند

که این تصرفها به صورت عقد دائم یا منقطع انجام شده است اما با ناباوری میشنیدند که این رهبران اسلام! نه تنها از این زنان بخت برگشته در مجالس خوشگذرانی شبانه به صورت وسائل عیش و نوش استفاده میکنند، بلکه مرتباً آنان را با یکدیگر معاوضه هم مینمایند و حتی بی آنکه عده شرعی هر یک بعد از هر بغل خوابی سپری شده باشد غالباً وی را به زور وادار مینمایند که در یک شب با چند نفر هم بستر شود!

البته مردم نمیدانستند که این زنان به موجب فتوای خمینی، به شرح زیر، حکم گنیز و غنیمت جنگی را پیدا کرده‌اند و این کارها کاملاً حلال و مشروع است و باز هم گلی به جمال دیگر دولت مردان جمهوری اسلامی که به اندازه ولی فقیه، وقیح بی رحم و جنایتکار نبودند و موافقت کردند، به تدریج که سن این زنان غنیمتی! بالا میرود و دستاربندان حاکم، با وجود آنهمه زن جوان و زیبا که با شهید شدن شوهرانشان در جنگ ایران و عراق بیوه شده و در اختیار آنان قرار گرفته بودند، از این گنیزان قدیمی دلزده میشوند، برای هر یک در یکی از مجتمع‌های مصادره شده یک آپارتمان کوچک در نظر بگیرند و مختصر حقوق بخور و نمیری نیز به هر یک پرداخت نمایند!

اینک قسمتی از فتوای جنایتکارانه خمینی در این رابطه:

... ما بسیاری کارها در پیش داریم که باید من بعضی از آنها را برای شما عرض کنم.

من در این آخر که میخواستیم از تهران خارج شوم دستور دارم که **تمام املاک و دارائی سلسله منحوس پهلوی و تمام دارائی آن اشخاص که وابسته به او بودند و این ملت را چاییدند، مصادره شود، برای طبقه ضعیف مسکن ساخته شود.**

سر تا سر ایران برای شما مسکن میسازیم. همین دارائی شاه سابق و خواهر و برادرش برای آباد کردن یک مملکت کافی است. ما عمل میکنیم، حرف نمیزنیم.

تمام کمیته‌هایی که در تمام اطراف ایران هست موظفند آنچه به دست آمده، از مخازن ایران - هر چه که اینها بردند و مخفی کردند و اتباع آنها بردند و مخفی کردند- آنها که به دست آمده است به بانکی که شماره‌اش را بعد تعیین میکنم تحویل بدهند که برای کارگراها- برای مستضعفین و برای بینوایان هم خانه بسازند و هم زندگی آنها را مرفه کنند.

علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را میخواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم میخواهیم مرفه کنیم. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات شما را اینها بردند.

دلخوش نباشید که تنها مسکن میسازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی میکنیم. اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی میکنیم...

این دارائی از غنائم اسلام است و مال ملت و مستضعفین است و من امر کردم به مستضعفین بدهند و خواهند داد و پس از این هم تخفیفاتی دیگر در امور حاصل خواهد شد، لیکن قدری باید تأمل کنید. به این نغمه‌های باطل گوش نکنید. آنها حرف میزنند، ما عمل میکنیم...

(روزنامه اطلاعات مورخ شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ - صفحه ۳ ستون ۱)

در هر حال، همانطور که گفته شد، با صدور این حکم تمام اموال غیر منقول که مستقیماً در اختیار آخوندان نبود بلکه توسط سازمانهای غیر وابسته به دولت، اعم از مذهبی، نیمه مذهبی و یا غیرمذهبی و یا حتی کمیته‌های انقلاب تصرف و مصادره شده بود در اختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت. بنیادی که میلیاردها تومان درآمد سالیانه دارد که حتی یکشاهی از آن هم وارد بودجه کشور نمیشود و هیچکس نمیداند که **ولی امر**

مسلمین جهان و سایر ملایان حاکم چه گونه اینهمه پول را ملاحظور!!
 مینمایند؟

(ج) - حساب ۱۰۰ امام

هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب شوم اسلامی نگذشته بود که **خمینی** به فکر سوءاستفاده‌ای عظیم از شهرت کاذب خود، که واقعاً تا آن زمان بی‌نظیر و یا حداقل کم‌نظیر بود، افتاده و به این منظور اعلامیه‌ای صادر کرده است که ما ذیلاً عین آن را از روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۸۲۶ (سه‌شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۸) نقل مینمائیم:

دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸

اعلامیه

در رژیم منفور پهلوی مسئله مسکن یکی از مصیبت‌سارترین مشکلات اجتماعی مردم ما بود. بسیاری از مردم در اسارت تهیه یک قطعه زمین بودند. چه بسا تمام عمرشان را زیر بار بانکها و سودجویان و غارتگران بسر میبردند تا بتوانند پناهگاهی را برای خود و فرزندانشان دست و پا کنند. قشر عظیمی از مستضعفان جامعه هم بکلی از داشتن خانه محروم بودند و در زوایای بیغوله‌ها و اتاقکهای تنگ و تاریک و خرابه‌ها بسر میبردند و چه بسا قسمت مهمی از درآمد ناچیزشان را بایستی برای اجاره آن پردازند و این میراث شوم برای ملت ما باقیمانده و اکنون جامعه ما با چنین مصیبتی دست به گریبان است.

نظام اسلامی چنین ظلم و تبعیضی را تحمل نخواهد کرد و این از حداقل حقوق هر فرد است که باید مسکن داشته باشد. مشکل زمین باید حل شود و همه بندگان محروم خدا باید از این موهبت الهی استفاده کنند. همه محرومان باید خانه داشته باشند. هیچکس در هیچ گوشه مملکت نباید از داشتن خانه محروم باشد. بر دولت اسلامی است که برای این مسئله مهم چاره‌ای بیندیشد و بر همه مردم است که در این مورد همکاری کنند.

اینجانب حسابی به شماره -/۱۰۰ در تمام شعب بانک ملی افتتاح کرده و از همه کسانی که توانائی مالی دارند دعوت میکنم که برای کمک به خانه‌سازی برای محرومان به این حساب پول واریز کنند.

و در هر محل از بین افراد صالح و مورد اعتماد گروهی حداقل مرکب از سه نفر از مهندسان و کارشناسان شهرسازی و یک نفر روحانی و یک نفر نماینده دولت انتخاب شوند و با صرفه‌جویی و دقت کامل خانه‌های ارزان‌قیمتی بسازند و در اختیار مردمان قرار دهند و در این طرح به هیچوجه پولی در برابر خرید زمین پرداخت نشود. من امیدوارم همه کسانی که زمین‌های وسیعی در اختیار دارند به این امر مهم اسلامی کمک کنند و زمینها را در مناطق مرغوب و قابل سکونت در اختیار این طرح بگذارند و نیز هرکس که توانائی دارد در تأمین انواع مصالح ساختمانی به این خدمت اسلامی کمک کند و نیروی کار و کارگری بطور وسیع بکار افتد و دولت نیز تسهیلات لازم را در تأمین آب و برق و اسفالت و وسائل ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی فراهم سازد.

این اعلامیه شاهکاری عظیم در جهت سوءاستفاده از اعتماد و اطمینان مردم ایران بود(که میتوان آن را نیرنگ امامکارانه نام نهاد). بطوری که ملاحظه میشود خمینی در این اعلامیه از مردم خواسته است که پولهای خود برای خانه‌سازی به حساب شماره ۱۰۰ که

در تمام شعب بانک ملی به نام خود وی باز شده است واریز نمایند! ولی از تمام کسانی که زمینهای وسیعی در مناطق مرغوب و قابل سکونت در اختیار دارند خواسته است که این زمینها را به طور مجانی برای این امر خیر اختصاص دهند و نیز از هر کس که توانائی دارد خواسته است که در تأمین انواع مصالح ساختمانی به این خدمت اسلامی کمک نماید و نیروی کار و کارگری را بطور وسیع بکار بیاندازند و در خاتمه دولت را موظف ساخته است که تصمیمات لازم را در تأمین آب و برق و اسفالت و وسائل ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی فراهم سازد.

خلاصه اینکه زمین و مصالح ساختمانی را دیگران تأمین کنند و نیروی کار و کارگری را (دولت و دیگران) بطور وسیع به کار بیاندازند و تمام مخارج تأمین آب و برق و اسفالت و وسائل و ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی را دولت بپردازد تا برای تمام محرومان خانه بسازند **ولی تمام پولهای نقد را بدون اینکه محل مصرف خاصی داشته باشد به حساب ۱۰۰ به نام خمینی واریز کنند!**

و بطوری میدانیم تا کنون فقط قسمت اول اعلامیه خمینی یعنی دریافت میلیاردها تومان پول از مردم عملی شده ولی تا زمان زنده بودن خمینی قسمت عمده آنها صرف فاطمی و میلیاردر شدن این عروس زیبا و سایر افراد خانواده خمینی شده است و در هر حال تا کنون هیچکس از میزان وجوهی که خمینی از این طریق دریافت کرده بوده و اینکه این وجوه به کجا رفته و در چه محلی به مصرف رسیده است کوچکترین اطلاعی ندارد. در حال حاضر هم کسی نمیداند وجوهی که هنوز هم مردم به زور و به اجبار به این حساب میریزند به کجا میرود؟

(د) - وجوه دولتی

با پیروزی انقلاب نکبت‌بار اسلامی در ایران، **خمینی** به نحوی کاملاً بی‌سابقه، به صورت عالیترین قدرت و نیروئی که بالاتر از قوای سه‌گانه کشور بود، در صحنه سیاسی ایران ظاهر گردید.

وی به عنوان اولین قدم به تعیین رئیس قوه مجریه اقدام کرد و سایر مسئولان درجه اول امور نیز یا منصوب مستقیم خود او بودند و یا به صورت سلسله مراتب از سوی منصوبان او تعیین شدند و بعلاوه همان **خمینی** جمعی را تعیین نمود که به عنوان شورای انقلاب موقتاً به قانون‌گذاری پردازند.

در چنین شرایطی که هیچکس اجازه و اختیار و یا قدرت ابراز وجود و چون و چرا در مقابل اوامر **خمینی** را نداشته است، هر چند روز یک بار، **حاج احمد آقا** با یک اتومبیل ضد گلوله، در حالی که چند اتومبیل ضد گلوله دیگر به عنوان محافظ در جلو و عقب اتومبیل وی و تعدادی پاسدار مسلح موتورسوار نیز پیشاپیش آنان در حرکت بودند و علاوه بر همه اینها، اتومبیل دیگری آژیرکشان در جلوی همه حرکت میکرد، به بانک مرکزی میرفته و با تسلیم یک قطعه چک که **ظاهراً** امضای **خمینی** در پای آن بوده چندین میلیون تومان پول برای مخارج دفتر و بیت **خمینی** دریافت میکرد و برمیگشته است.

بهانه ظاهری دریافت آنهمه پول این بوده که حضرت **خمینی** مجبور است به سازمانهای عام‌المنفعه و خیریه، که بودجه کافی ندارند و

نیز به صدها نفر افراد مستضعف و نیازمند که به وی مراجعه میکنند و همچنین به امور دیگری که خودش مصلحت و مقتضی میداند، کمک نماید. البته هیچکس اجازه و جرئت مطالبه صورتحساب در مورد محل مصرف این وجوه از **خمینی** را نداشته است و هنوز هم کسی نمیداند که این صدها میلیون تومان پول به کجا رفته و نیز آیا امضای موجود در ذیل آن چکها واقعاً متعلق به او بوده است یا خیر؟

سرنوشت نامعلوم آنهمه نقدینگی؟

در اینکه **حاج احمد آقا** قسمت مهمی از انواع وجوهی را که در اختیار **خمینی** قرار داشته (چه با اطلاع و اجازه **خمینی** و چه بی اطلاع وی - چه قبل از مرگ و چه بعد از مرگ او) تصرف کرده است تردیدی وجود ندارد ولی نمیدانیم که چه مقدار از آن به تصرف **فاطمی جان** درآمده و یا اینکه **فاطمی جان** در ایجاد مسیر مطلوب برای سرازیر شدن آنهمه پول به سوی جیب گشاد **حاج احمد آقا** چه نقشی داشته است؟

ولی گویا چندی بعد از مرگ **خمینی** مبلغی بسیار ناچیز، برای **شورای مدیریت حوزه مذهبی قم** ارسال داشته و وانمود کرده اند که این مبلغ ناچیز، تمام وجوهی میباشد که از **خمینی** باقیمانده است!!
آیت الله منتظری این مطلب را چنین شرح داده است:

... [در ادامه یک پاسخ در مورد وصیتنامه **خمینی**] یک نامه دیگر هم من از ایشان داشتم که الآن هم آن را دارم که در آن نوشته اند: پس از مرگ من پولهای من در اختیار چهار نفر باشد. یکی از آنها من هستم و دیگران آقایان [مرتضی] پسندیده و **حاج آقا باقر سلطانی** و **حاج آقا مرتضی حائری** میباشند.

س - با توجه به این نامه و وصیت حضرت امام مبنی بر اینکه پولهای ایشان در اختیار شما چهار نفر قرار گیرد. آیا پس از رحلت ایشان به این وصیتنامه عمل شد و پولهای ایشان در اختیار شما قرار گرفت یا خیر؟

ج - خیر، پس از رحلت ایشان نه به من مراجعه شد و نه پولی در اختیار من قرار گرفت و ظاهراً در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار گرفت.

(خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۳۸۹)

۲ - مخفی نگاه داشتن اشعار از احمد خمینی

هر زن متأهل، هر روز به نحوی کاملاً عادی، در جهت انجام امور مختلف و روزمره، و انجام کارهایی از قبیل خرید مایحتاج زندگی خود و خانواده، و یا اجرای وظایف شغلی و یا انجام سایر امور با مردان مختلفی سر و کار دارد و به اقتضای هر یک از این امور مجبور است که به بعضی مردها مراجعه نماید، با آنها تماس و ارتباط موقت یا مستمر و طولانی برقرار سازد و یا مورد مراجعه قرار گیرد.

معمولاً هیچ یک از این زنان ضرورتی نمیینند که این روابط و مراجعات خود را از سایر مردم، مخصوصاً از شوهر خود مخفی سازند. ولی هرگاه در یکی از این روابط کوچکترین خطائی از زنی سر زده باشد، آنوقت مسلماً متهای کوشش خود را به کار میبرد تا هیچکس کوچکترین آگاهی از آن خطا به دست نیاورد.

فاطمی که در خانهای متصل به محل سکونت خمینی، و یا به اصطلاح بیت امام، زندگی میکرد، از همان آغاز تشکیل جلسات درس

ظاهراً بیست دقیقه‌ای دریافته است که تصاحب میلیاردها تومان پول مردم ایران به همین آسانی و با همین ارتباط عادی معلم و شاگردی و یا نسبت هروس و پدر شوهری امکان پذیر نیست و به خوبی دریافته است که:

در دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد

طاعت از دست نيايد گنهي بايد كرد

تنظیم رباعیات و اشعاری که **خاطی** برای **فاطمی** سروده است، بر حسب تاریخ سروده شدن آنها و بررسی آنها، تا اندازه زیادی تحولات روابط عارفانه! آن دو نفر و پیشرفتهای آن روابط را روشن میسازد. یکی از نکات قابل توجه در مورد روابط عارفانه مزبور این است که **فاطمی** به مدتی در حدود ۳۲ ماه رباعی گوئی‌ها و غزلسرائیهای عاشقانه **خاطی** خطاب به خود را، از همه کس حتی از شوهر خود مخفی نگاه داشته بوده است.

این مدت طولانی و ۳۲ ماهه که از اردیبهشت ۱۳۶۳ (تاریخ سرودن اولین رباعی) تا آذر ماه ۱۳۶۵ (زمان افشای قسمتی از راز شعر گوئی) به طول انجامیده است به نوبه خود به دو مرحله کاملاً متمایز و مشخص تقسیم میشود.

مرحله اول دورانی است که در ابتدای آن، رعایت اصول اخلاقی و اسلامی، احترام بزرگ و کوچکی، شرم و حیای هروس و پدر شوهری، رودربایستی‌های ناشی از ریاکاری، و موارد دیگری از این قبیل وجود داشته ولی به تدریج و روز به روز و هر روز بیش از روز پیش کنار گذاشته شده‌اند تا جایی که در آخر این دوران چیزی از آنها باقی نبوده است.

این دوران تا جمادی‌الثانی ۱۴۰۵ - اسفند ۱۳۶۳ (به مدتی در حدود ده ماه) به طول انجامیده و در تمام این مدت، **خاطی** منحصراً به

رباعی گونی برای **فاطمی** اشتغال داشته است. بررسی این رباعیها بر حسب تاریخ سرودن آنها نشان دهنده تحول آن ارتباط عارفانه در مسیر زمان و پیشرفت آن دو نفر در جهت کنار گذاشتن اصول و خصوصیات مزبور میباشد.

در جمادی‌الثانی ۱۴۰۵ و به احتمال قوی در بیستمین روز آن ماه که روز تولد **خاطی** بشمار میرفته، **خاطی** یک **رباعی وصف‌الحال** برای **فاطمی** سروده، که در آن به قول خودش، برای اینکه از یک **جرعه پیمانیه** مست شود از قالب خود خارج شده و همه چیز، حتی خود، و همراه با آن تمام خویشی‌ها، یعنی نسبت‌های خویشاوندی را فراموش کرده است. این رباعی که باید آن را **خاتم‌الرباعیات** نامید، به شرح زیر میباشد:

بیگانه خویش (ص ۲۲۰)

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم
 از هستی و هر چه هست بیگانه شدم
بیخود شدم از خویشتن و خویشی‌ها
تا هست ز یک جرعه پیمانیه شدم

مقایسه این رباعی با اولین رباعی نشان میدهد که این دو نفر در **ارتباط عرفانی!** خود در مدت ده ماه تا چه اندازه پیشرفت کرده بودند.

مرحله دوم مربوط به بقیه دوران آن ارتباط عارفانه! میباشد که تا پایان اسفند ماه ۱۳۶۷ به طول انجامیده است.

این دوران اختصاص به غزلسرائی عارفانه داشته و بیت بیت این غزلها از زبان عاشقی است شیدا و بی پروا خطاب به معشوقه‌ای زیبا و دلفریب (که ما در حال حاضر به یقین و با اطمینان کامل او را میشناسیم). تعدادی از آن ابیات با صراحت تمام و بدون شرم و خجالت، خطاب به آن معشوق، در شرح علاقه به وصال او با تماسهای جسمی و یا به روشنی در وصف اینقییل تماسها و یا حداقل در شرح دیدارهای شادی بخش خود با آن معشوق سروده شده‌اند.

۳ - علاقه شدید احمد خمینی

به سرگرم بودن خاطی با فاطمی

بطوری که میدانیم در سالهای آخر عمر خمینی، پسر وی **حاج احمد آقا** واسطه تماس وی با دیگران بوده و در هر مورد، حتی در موارد فوری و ضروری هم که اولیاء امور دولت از خمینی کسب تکلیف میکرده‌اند، وی نامه‌های واسطه را از **دفتر امام** دریافت میکرده و پاسخهای کتبی و امضاء شده خمینی را برای ارسال به سوال کنندگان به همان دفتر تحویل میداده است.

و اکنون تقریباً ثابت شده است که در آن سالها، **حاج احمد آقا** تحت تأثیر و یا با تحریک و تشویق **رفسنجانی** و **خامنه‌ای** از برقراری هرگونه تماس خمینی با دیگران جلوگیری میکرده و تمام پاسخها و دستورات مهم، و ظاهراً صادره از سوی خمینی را با مشورت همان دو نفر، و بیشتر با **رفسنجانی**، تهیه، امضاء و ابلاغ مینموده است.

آیت‌الله منتظری در این رابطه چنین گفته است:

... در این اواخر ایشان [خهینی] بیمار بودند. سرطان داشتند. اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منعزل شده بودند. یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان، قائم مقام وقت وزارت اطلاعات، هم مربوط بود، نقل میکرد که آقای فلاحیان گفت:

این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم، با احمد آقا حل میکردیم و به اسم امام منعکس میکردیم. ما اصلاً دسترسی به امام نداشتیم. میرفتیم با احمد آقا مطرح میکردیم و بعد می‌آمدیم به نام امام مطرح میکردیم. واقع مطلب این بود و بسیاری از مواقع از نام امام سوءاستفاده میشد.

(خاطرات حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۳۶۹)

حال ای خواننده گرامی در عالم خیال تصور کن که حاج احمد آقا در چنین شرایطی چقدر و تا چه اندازه علاقه داشته است که فاطمی بتواند هر چه بیشتر و، حتی الامکان در تمام اوقات، به هر وسیله که میتواند سر خهینی را گرم نگاه دارد و خودش تا چه اندازه همسر خود را در برقراری این سرگرمی تشویق و ترغیب میکرده است؟ مخصوصاً اینکه این سرگرمی موجبات انتقال میلیاردها تومان پول از خانه فاطمی به خانه وی را نیز فراهم ساخته است.

۴ - افشای قسمتی از اسرار نهانی

بطوری که دیدیم در پیشگفتار فاطمی بر اشعار فاطمی چنین نوشته

شده بود:

... روزها میگذشت و امام بهای خواهشهای ملتمسانه‌ام را هر از چند گاه با غزلی یا نوشته‌ای می‌پرداختند.

در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روا نداشتیم. نخست مجموعه رباعیها را به همسر احمد نشان دادم [قط رباعیات؟ غزلیات نه؟] که او نیز با شوقی وافر مرا به پی‌گیری امر واداشت. سپس دفتری خدمت امام بردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال، سروده‌ها، نصایح و اشارات عارفانه خود را در آن دفتر مرقوم دارند...

بطور یقین، اعتراف فاطمی به شرح بالا، در یکی از زمانهائی به عمل آمده که احمد خمینی، همسر خود را به کوشش هر چه بیشتر در جهت طولانی‌تر ساختن مدت سرگرم نمودن پدر خود تشویق میکرده است. و بطوری در همان متن ملاحظه میشود، باز هم فاطمی جرئت نشان دادن غزلهای عاشقانه عارفانه را نداشته و فقط رباعی‌های سروده شده توسط خاطمی را که مربوط به دوران وجود شرم و حیا و رودربایستی بین وی و خاطمی بوده به شوهر خود نشان داده ولی در هر حال روشن ساخته است که وی برای سرگرم ساختن خاطمی مجبور میباشد که تا اندازه‌ای طعم عشقبازی عرفانی! را به خاطمی بچشاند.

طبیعی است احمد خمینی در شرایطی که: اولاً از تمام اسرار و حقایق آگاهی نیافته و ثانیاً گمان میکرده است که تیشه کند پدر هشتاد و چند ساله‌اش قدرت نفوذ در کوه دلدار را ندارد! نه تنها مخالفتی با ادامه ارتباط به عمل نیاورده بلکه همانطور که فاطمی در بالا گفته وی را با شوقی وافر به پی‌گیری امر واداشته است.

مرگاه فاطمی بجای خاطمی، با مردی جوان و بیگانه ولی به منظور تصاحب میلیاردها تومان پول ارتباط کامل برقرار میکرد و احمد خمینی هم

از تمام حقایق امور آگاهی مییافت باز هم گمان نمیروود که بهای وجدان وی به میزانی بوده که در این مورد اعتراضی به عمل می آورده است!

ادامه بی فاصله متن بالا در پیشگفتار فاطمی چنین است:

... و چنین بود که آن کریم درخواست مرا اجابت کرد و از خوان معرفت و کرامت خویش توشه‌ای نصیبم فرمود و مرا مکتوبی بخشید که به غزلی ختم میشد و جواب مثبتی به درخواست مصرانه من بود ...

توشه‌ای که **خاطی** به شرح بالا، در دفتر **فاطمی** نصیب وی فرموده، با یک غزل ۹ بیتی ختم شده است که دارای تاریخ ربیع‌الثانی ۱۴۰۷ - آذر ۱۳۶۵ میباشد.

ذیلاً فقط در بیت از آن غزل به منظور آشنائی خوانندگان گرامی با پیشرفت روابط عرفانی! مورد بحث در زمان افشای آن روابط، نقل میشود و درخواست مینماید که آن را با اولین رباعی‌هائی که **خاطی** سروده بوده است، مقایسه نمایند:

عاشقم عاشق و جز وصل تو درمانش نیست

کیست زین آتش افروخته در جانش نیست

...

سر خم باز گن و ساغر لبریزم ده

که بجز تو سر پیمانه و پیمانش نیست

(باده عشق - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - صفحات ۱۷ و ۱۸)

شرحی از واقعه اوشین

در این دوران

در اینجا بی‌مناسبت نمیدانند، که به صورت معترضه واقعه جالب و در عین حال تأثرانگیزی را که در بهمن‌ماه ۱۳۶۷ (یعنی در همان ماهی که خمینی در تمام ساعات شبانه‌روز به سرودن اشعار عاشقانه عرفانی اشتغال داشته و جمعاً ۱۵ غزل و یک رباعی با ۹۷ بیت برای فاطمه طباطبائی، معشوقه زیبای روحانی خود سروده بوده و علاوه بر آنها یک ترجیح‌بند ۴۹ بیتی عرفانی نیز سروده و با سرودن جمعاً ۱۴۶ بیت، یعنی بطور متوسط، ۵ بیت برای هر روز رکورد جدیدی در تاریخ ادبیات ایران باقی گذاشته) اتفاق افتاده است، یادآوری نماید.

این واقعه در ارتباط با یک سریال تلویزیونی ژاپنی، در شرح زندگی زنی زیبا، شاید در طبقه‌ای پائینتر از متوسط، به نام اوشین، بوده. که به مدتی طولانی از تلویزیون ملی سابق! پخش میشده است.

وی طرف عشق مردی بازرگان از طبقه اشراف قرار میگیرد و بنا به درخواست آن مرد با وی ازدواج میکند.

نویسنده این سطور تعدادی از سریالهای مزبور را دیده است و تا آنجا که میتواند بخاطر بیاورد، مادر آن مرد، که در شهری دیگر زندگی میکرد، زنی بسیار مقتدر و تسلط طلب و تا حدی هم بدجنس بوده و در حقیقت ریلست خانواده خود را به عهده داشته است و چون پسر وی این ازدواج را با زنی پائینتر از طبقه خانوادگی آنان و بدون کسب اجازه از وی

انجام داده بوده، لذا از همان ابتدا با فرزند خود و این ازدواج به مخالفت برخاسته است.

مثل اینکه آن مرد در کارهای تجاری خود بد می‌آورد و ورشکست میشود. و بعد هم چون نمیتواند از کمکهای مالی خانواده برخوردار شود با بیکاری و بی‌پولی دست به گریبان میگردد.

از اینجا به بعد، فعالیتها، تلاشها و زحمات این زن فداکار برای کمک به شوهر و اداره زندگی مشترکشان آغاز میگردد. اما متأسفانه این تلاشهای خستگی‌ناپذیر و شبانه‌روزی با بدبختی‌ها و ناملايمات غیرمنتظره روبرو میشود. مثلاً خیاطخانه‌ای که وی با تحمل زحمات طاقت‌فرسا به وجود آورده بود، در اثر زلزله‌ای شدید نابود میگردد و بالاخره اوشین بنا بر تمایل شوهرش مجبور میشود که به زندگی در کنار مادر شوهر رضایت دهد.

اوشین در خانه مادر شوهر با انواع بی‌احترامی‌ها و بدرفتاری‌ها روبرو میگردد و بخاطر علاقه‌ای که به شوهر خود داشته، همه ناملايمات را تحمل مینماید. بچه‌دار شدن وی بر ناراحتی‌های وی و بدرفتاری‌های مادر شوهر می‌افزاید و بالاخره شوهرش هم فوت میکند و وی برای امرار معاش و ادامه زندگی خود و فرزندانش، به دنبال کاری شرافتمندانه به هر جا که میشناخته سر میزند و به هر کس و ناکسی متوسل میگردد و حتی تا آنجا که بخاطر دارم به ماهی‌فروشی در کنار میدان خرده‌فروشان میپردازد.

خلاصه اینکه این زن وفادار و فداکار از آغاز ازدواج روی خوش در زندگی ندید و نیز لحظه‌ای از تلاش و فعالیت در راه سعادت خود و خانواده‌اش باز نایستاد و از شکستهای پی در پی مأیوس نگردید و اگر شوهر وی نیز در دوران زندگی به فعالیت و کوششی دست زد، هم‌اش در

اثر تشویق و در ادامه فعالیت‌های زنش، یعنی اوشین، بود. هر چند که مسلماً داستان اوشین بطور تخیلی و برای سریال تلویزیونی ساخته شده بود ولی اگر هر زنی بتواند آنهمه فداکاری و گذشت منطقی و تحمل و تلاش متکی به تدبیر را در خانواده خود داشته باشد، بدون تردید شوهر و سایر اعضای خانواده‌اش در محدوده امکانات خانواده و مقتضیات جامعه، حتی با وجود وقوع حوادث و تصادفات غیر منتظره و ناخوش آیند، از حداکثر سعادت ممکن برخوردار خواهند گردید.

اینک شرح واقعه

رادیوی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۴۰۹ قمری برای "روز زن" (بیستم جمادی الثانی، روز تولد مشترک حضرت زهرا (س) و حضرت خمینی، رهبر مسلمانان جهان)، برنامه‌ی ویژه‌ای داشته که شامل یک گزارش رادیویی هم بوده که توسط خبرگزار رادیو، ظاهراً از مصاحبه با تعدادی از زنان رهگذر و ناشناس در کوچه و خیابان تهیه شده بوده است.

خبرگزار رادیو از زنان مورد مصاحبه سئوالاتی به این مضمون به عمل می‌آورده است:

به نظر شما، یک زن مسلمان ایرانی باید در زندگی دارای چه خصوصیتی باشد؟ و کدام زن را سرمشق خود قرار دهد؟

لازم به گفتن نیست که اکثر پاسخ‌دهندگان مجبور بوده‌اند، به عنوان نظر خود، برای زن مسلمان ایرانی داشتن خصوصیتی را ذکر کنند که البته تدبیر، انجام واجبات و مستحبات اسلامی،

خودداری از انجام مناسبات اطاعت از شوهر، رعایت حجاب اسلامی، خانه‌داری و از این قبیل از مهمترین آنها بوده است.
و در مورد زنی هم که باید سرمشق زنان قرار گیرد، همگی بدون استثناء مجبور بوده‌اند بگویند: **حضرت فاطمه زهرا، سلام‌الله علیها، سرور زنان عالم.**

اما گویا یکی از زنان پاسخی به این مضمون داده بود:

‘به نظر من زن ایرانی باید اوشین را سرمشق خود در زندگی قرار دهد و وفاداری به شوهر و تلاش و کوشش و فداکاری برای خانواده را از او بیاموزد.’

این پاسخ از نظر اولیاء رژیم جمهوری اسلامی، مخصوصاً حضرت! خمینی بنیانگذار این رژیم، به عنوان توهین به حضرت فاطمه زهرا تلقی شده است. زیرا از نظر آنان هر زن مسلمان باید، ولو به دروغ و فقط با زبان، بگوید که تنها حضرت فاطمه را الگوی خود در زندگی قرار میدهد.

با این طرز فکر مسلماً قبول اوشین به عنوان الگو برای زنان مسلمان ایران توهین به حضرت فاطمه میباشد و زنی که در یک کشور مسلمان، اوشین را بر ایشان ترجیح داده، است باید فوراً به قتل برسد!!
روز بعد از پخش گزارش رادیوئی مزبور، خمینی نامه‌ای خطاب به محمد هاشمی، مدیر عامل صدا و سیمای جمهوری اسلامی صادر فرموده‌اند که عین متن آن به شرح صفحه بعد میباشد:

بسمه تعالی

آقای محمد هاشمی

مدیر عامل صدا و سیما جمهوری اسلامی

با کمال تأسف و تأثر روز گذشته از صدای جمهوری اسلامی مطلبی
 پخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید.
**فردی که این مطلب را پخش کرده است، تعزیر و اخراج میگردد و
 دست‌اندرکاران آن تعزیر خواهند شد.**
**در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است بلاشک فرد
 توهین‌کننده محکوم به اعدام است.**
 اگر بار دیگر از این گونه قضایا تکرار گردد موجب تنبیه و توبیخ و
 مجازات شدید و جدی مسئولین بالای صدا و سیما خواهد شد.
 البته در تمامی زمینه‌ها قوه قضائیه اقدام می‌نماید.

روح‌الله الموسوی الخمینی

۱۳۶۷/۱۱/۹

(مأخذ - تمام روزنامه‌های وقت - در تهران)

آن عده از خوانندگان گرامی که در یکی از کشورهای اروپائی و
 یا در آمریکا زندگی میکنند، مسلماً تعدادی زن و مرد، ایرانی و غیر ایرانی
 را میشناسند که سالها به صورت زن و شوهر با یکدیگر زندگی کرده و
 حتی صاحب چند فرزند هم شده‌اند ولی هنوز باهم ازدواج نکرده‌اند و نیز
 مسلماً زنان دیگری را هم میشناسند که هنوز تشریفات طلاقشان از شوهر
 شرعی و قانونی آنان به انجام نرسیده است ولی عملاً با مرد دیگری
 زندگی میکنند و حتی صاحب فرزند یا فرزندان هم شده‌اند ولی هیچ‌کس،
 حتی شوهران قانونی آنان کاری به کارشان ندارند. چرا؟

برای اینکه در این کشورها آزادی افراد در درجه اول اهمیت قرار دارد و نیز ملاک فساد و کارهای حرام و حلال و یا خوب و بد، نظر یک آخوند نادان نیست، بلکه کارهایی را مفسد اجتماعی دانسته و جرم شناخته‌اند که از انجامشان ناراحتی و یا ضرر و زیان جسمی، مادی یا غیرمادی به اجتماع یا به دیگران و یا در مواردی به خود افراد وارد شود. ولی انتخاب یک زن وفادار و فداکار ژاپنی، توسط یک زن ایرانی، به عنوان سرمشق و الگوی خود در زندگی، کاری است در خور احسنت و آفرین و نه تنها در هیچ کشوری از کشورهای جهان، بلکه حتی در کشور مصیبت‌زده ایران هم قانوناً و شرعاً جرم و گناه شناخته نمیشود.

مطالبی در ارتباط با داستان اوشین

نویسنده این سطور اخیراً در دو محل، به دو مطلب برخورد که هریک از آنها موجب تداعی مطالبی دیگر، در ارتباط با داستان اوشین، در خاطر نویسنده گردید و بی مناسبت ندانست که آنها را به استحضار خوانندگان گرامی برساند:

مطلب اول

در اواسط دهه شصت به ناگاه در میان مردم شایع شد که سازمان مجاهدین خلق ایران با گذاشتن میکرفنهای مخفی در گوشی‌های تلفن‌ها در

خانه خمینی به اسرار زیادی دست یافته‌اند که از جمله آنها رابطه‌ای نامشروع و باورنکردنی بوده است!^{۱۹}

البته با توجه به حسن شهرت و محبوبتی که هنوز خمینی در آن زمان در میان توده ملت داشت و اینکه هنوز بسیاری از مردم او را زاهدی پارسا و خداترس تصور میکردند و از همه بالاتر به علت گهولت وی، کمتر کسی امکان داشت که این شایعه را باور کند و لذا کسانی که به این راز پی برده بودند، چون متوجه شدند که نه تنها کسی حرفشان را باور نخواهد کرد، بلکه همگان آن را دروغی ناجوانمردانه از سوی دشمنان تصور خواهند نمود، از پافشاری و اصرار در مورد آن حقیقت دست برداشتند.

نویسنده این سطور نیز با اینکه در هنگام بررسی اشعار عرفانی خمینی، شایعه مزبور را از یاد نبرده بود، ولی چون در مورد آن سندی در دست نداشت، لذا سخنی هم از آن به میان نیاورد.

اما اخیراً در خاطرات **آیت‌الله منتظری** (صفحه ۳۴۷ کتابی که از

سوی شرکت کتاب در کالیفرنیا منتشر شده است) چنین میخوانیم:

... هیچگاه بیت من در اختیار منافقین [یعنی مجاهدین خلق ایران] نبود. برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را میگفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاهها و سائلی را گذاشته بودند و گزارشهایی را به خارج فرستاده‌اند، **منتها نگذاشتند سر و صدایش بلند شود...**

این مطلب ضمن وقایعی که تاریخ وقوعشان اواسط سال ۱۳۶۵

میباشد بیان شده‌اند.

در **دیوان اشعار خمینی** (صفحه ۸۹) نیز غزلی وجود دارد که دو

بیت اول آن به شرح زیر میباشد:

ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد
 پیش رندان خرابات چسان رسوا شد
 خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس
 در میخانه گشودند و چنین غوغا شد!!
 ...

مطلب دوم

در مجله هفتگی شهروند چاپ نکزاس (صفحه ۱۵ - شماره ۵۶۶
 - مورخ ۳ خرداد ۱۳۸۱ - ۲۴ مه ۲۰۰۲) مطلبی به شرح زیر درج شده
 است:

هشدار عفو بین الملل در آلمان:

در ایران دو زن در آستانه سنگسار قرار دارند به یاری آنها

بشتابید.

سایت اینترنتی اخبار روز: نمایندگی سازمان عفو بین المللی در آلمان
 طی بیانیه‌ای نسبت به سنگسار قریب الوقوع دو زن در ایران هشدار
 داد.

در این بیانیه آمده است:

خانم‌ها (فردوس ب) و (سیما) به سنگسار محکوم شده‌اند. حکم
 مجازات سنگسار برای خانم سیما در ماه ژانویه امسال صادر شده
 است. طبق اطلاعاتی که سازمان عفو بین الملل در اختیار دارد، سیما
 در سلول مرگ در انتظار سنگسار است.

روزنامه انتخاب چاپ تهران در شماره مورخ ۲۴ آپریل ۲۰۰۲ خود
 طی گزارشی از محکومیت خانم (فردوس ب) به ۱۲ سال حبس و
 سپس به مجازات اعدام به طریق سنگسار خبر داده است. انتخاب

در دنباله گزارش خود آورده است: **زنی دیگر نیز بعد از تحمل ۸ سال زندان در ماه می سال ۲۰۰۱ در اوین سنگسار شد.** در حکم محکومیت این زن دلائلی چون **خیانت به همسر و فساد بر روی زمین [فی الارض]** قید شده است.

در مورد دلائل محکومیت خانم‌ها **(فردوس ب) و (سیما)** به مجازات زندان و سنگسار اطلاعی در دست نیست.

همچنین دو زن دیگر نیز طی سال میلادی گذشته به مجازات وحشیانه سنگسار محکوم شده بودند. هنوز برای سازمان عفو بین‌المللی مشخص نیست که حکم سنگسار در مورد این بانوان به اجراء در آمده است یا خیر؟

در ماه مه سال ۲۰۰۱ نیز بانوی مجردی به اتهام قتل به مجازات سنگسار محکوم شده است. همچنین در ماه جون سال ۲۰۰۱ زنی به نام **ربابه** بعد از تحمل ۵۰ ضربه شلاق به دار آویخته شده است. طبق مدارکی که عفو بین‌المللی در اختیار دارد در سال گذشته مجازات وحشیانه سنگسار حد اقل در مورد دو زن در ایران به مرحله اجراء گذاشته شده است.

در ماه جولای ۲۰۰۱ نیز خانمی به نام **هریم ایوبی** در زندان اوین به جرم خیانت به همسر و قتل سنگسار شده است. همچنین طبق مدارکی که عفو بین‌المللی در اختیار دارد فقط در طول سال جاری میلادی در ایران حکم مجازات اعدام در مورد ۳۵ نفر به مورد اجراء گذاشته است.

در گزارش عفو بین‌المللی برای نجات جان **(سیما) و (فردوس ب)** استمداد شده است. در این گزارش از همه تقاضا شده است با ارسال پیام، از طرق مختلف چون پست الکترونیکی، نامه پستی، فکس و ... برای آقایان **خانمی، هاشمی شاهرودی و احمد عزیزی** سفیر جمهوری اسلامی در آلمان و سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر، خواهان لغو مجازات سنگسار این زنان شوند.

مجازات وحشیانه، بسیار وحشت‌انگیز و بی‌رحمانه

سنگسار به جرم زناى محصنه، که صریحاً بر خلاف آیات قرآن میباشد، ولى به موجب فتاوى آیات عظام و ظاهراً طبق اصول دین اسلام انجام میگردد به

شرح زیر در ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۷ آذر ۱۳۷۰ **مجمع تشخیص مصلحت نظام**، پیش‌بینی شده است:

ماده ۸۳ - حد زنا در موارد زیر رجم [یعنی سنگسار] است:
الف - زناى مرد محصن، یعنی مردی که دارای همسر دائمی است و با او در حالی که عاقل بوده جماع کرده و هر وقت نیز بخواهد میتواند با او جماع کند.

ب - زناى زن محصنه با مرد بالغ، زن محصنه زنی است که دارای شوهر دائمی است و شوهر در حالی که زن عاقل بوده با او جماع کرده است و امکان جماع با شوهر را نیز داشته است.

یک سؤال از تفسیر کنندگان اشعار عرفانی! امام راحل (ره)!

خمینی نامه خود، در مورد قتل مشروط زن ناشناس در ماجرای **اوشین**، را در تاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۶۷ صادر کرده است و بطوری که دیدیم وی درست در همین بهمن ماه ۱۳۶۷، علاوه بر انجام وظائف بسیار سنگین مذهبی و کشوری که شرح آنها داده شد، تمام روزها و شبها به عبادت هم اشتغال داشته و نیز از ترس خداوند متعال مشغول عشق‌بازی‌های الهی و روحانی و سرودن اشعار عارفانه! هم بوده که علاوه بر یک ترجیح بند ۴۹ بیتی به نام " **نقطه عطف** " ۱۵ غزل و یک رباعی دیگر، با ۹۷ بیت (یعنی جمعاً ۱۴۶ بیت) شعرا در همین یک ماه سروده بوده است.

فاطمی (فاطمه طباطبائی) هم در پیشگفتار موجود در آغاز جزوه " **باده عشق** " اعتراف کرده است که **خمینی** تمام اشعار مندرج در آن جزوه را خطاب به وی، به خواهش وی، و برای وی سروده است. با توجه به این اعتراف کوچکترین تردیدی باقی نمیماند که **فاطمه طباطبائی** معشوق و محبوب روحانی و عرفانی **روح الله خمینی** بوده و تمام آنچه را که **خمینی** در اشعار خود در وصف زیباییهای موجود در جزء جزء اجزای سر و صورت و اعضای بدن معشوق و یا شرح وقایع و روابط خود با معشوق بیان نموده، همگی مربوط به **فاطمه طباطبائی**، ملقب به **فاطمی**، بوده و یا در شرح روابط عرفانی **خمینی** با همان **فاطمی** سروده شده است.

عرفان شناسان متخصص که دیباچه " **دیوان اشعار خاطی** " را نوشته اند، به تفصیل شرح داده اند که منظور عارف از توصیف زیباییهای معشوق جلوه های انوار حق میباشد! مثلاً هنگامی که یک عارف زیباییهای **رُخ، زلف، خال، چشم، ابرو،** و از این قبیل را در وجود معشوق خود شرح میدهد، در هر مورد جلوه ای خاص از آن انوار را در نظر دارد!

با این ترتیب، ما با توجه به مطالب مندرج در دیباچه مزبور (صفحات ۲۲ تا ۲۴) میتوانیم دریابیم که منظور **خاطی** از وصف **رخ فاطمی**، تجلی جمالی حضرت حق بوده و از بیان **زلف فاطمی**، مرتبه امکانیه از کلیات و جزئیات و معقولات و محسوسات و اجسام و جواهر و اعراض را مراد داشته است. به همین ترتیب قصد **خاطی** از **لب فاطمی**، نفس رحمانی - از **خال لب فاطمی** وحدت ذات - از **چشم فاطمی**، شهود حق - و از **ابروی فاطمی** حاجب ذات و عالم وجود بوده است.

اما در اشعار **خمینی** اصطلاحات، تشبیهات، کنایه‌ها و همچنین شرح و وصفهای فراوان دیگری وجود دارد که هنوز از سوی هیچ عرفان شناس تعریفی برای آنها ذکر نشده است. خوانندگان گرامی قبلاً بعضی از آنها را در همین کتاب ملاحظه فرموده‌اند و یک نمونه دیگر را ذیلاً ذکر مینماید:

یکی از ۱۵ غزل عارفانه‌ای که **خمینی** در بهمن ۱۳۶۷ (و مقارن با صدور حکم قتل مشروط زن ناشناس در ماجرای اوشین) سروده است غزلی است ۷ بیتی که در جزوه " **باده عشق** " در صفحه ۳۹ و در " **دیوان اشعار خمینی** " در صفحه ۱۲۲ تحت عنوان " **باده هوشیاری** " به چاپ رسیده است.

بیت ششم این غزل به شرح زیر میباشد:

بوس و کنار یار به جانم حیات داد

در هجر او نه بوس نصیب است و نه کنار

همانطور که گفته شد، این غزل نیز جزو غزلهائی میباشد که

خطاب به **فاطمی**، و در شرح روابط با وی سروده شده است و نمیتوان

گفت که آن بیت تخیلی میباشد و یا اینکه **خمینی** آن **بوس و کنار حیات بخش**

را با پیرزنی که همسر شرعی‌اش بوده به انجام رسانده بوده ولی ما

نمیدانیم که **خمینی** در **بوس و کنار یار**، چه **جلوه‌ای از ذات باریتعالی و**

خداوند متعال را در نظر داشته است؟

حال سؤال این نویسنده، که از عرفان بی اطلاع میباشد، از عارفان

بزرگ این است، که با توجه به سایر مطالب مندرج در این بخش، این بیت

را تفسیر بفرمایند و بگویند که آن **بوس و کنار یار** چگونه انجام شده؟ و

خمینی از انجام آن عمل و از سرودن آن بیت چه قصد و مراد عرفانی

منظور داشته است؟

ضمناً در کشوری مثل ایران که به موجب ماده ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی چهار انگشت از دست راست دزد را در اولین مرتبه و پای چپ او را در مرتبه دوم دزدی قطع میکنند و در مرتبه چهارم وی را اعدام مینمایند ولی آخوندان حاکم و آقازاده‌های آنان آزادانه دزدی میکنند و دزدی‌هایشان هم در هر مرتبه به دهها میلیون تومان بالغ میگردد، خوانندگان گرامی به خوبی میدانند که در هر زمان زنان جوان شوهرداری هم با هر یک از این افراد متنفذ، روابط آنچنانی برقرار سازند، نه تنها هیچ مجازاتی در کار نیست بلکه هیچکس حتی شوهران آنان هم جرئت ابراز و اعتراض ندارند.

تصادف غیر تصادفی! مرگ خمینی در ۱۳۶۸ با سالروز آشوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

مقدمه اول - معرفی سه روز (به اصطلاح) ایام الله؟! در

رژیم جمهوری اسلامی ایران

بطوری که میدانیم رژیم جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز استقرار خود، سالروز بلوا و آشوبی را که در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به وقوع پیوسته بود، به عنوان یکی از ایام الله؟! به رسمیت شناخت و چون خمینی از کلمه ملی بشدت متنفر بود، لذا آن روز را بجای قیام ملی، قیام خونین! نام نهادند و تعطیل عمومی اعلام کردند.

بعد از آن تا زمان فوت خمینی نیز وقایع مهم دیگری در ایران رخ داد که اولیاء امور تعدادی از مهمترین آنها را به عنوان روزهای تاریخی انتخاب کرده و در سالگرد وقوع هریک مراسم و تظاهراتی در تهران و شهرستانها برگزار مینمایند. ولی از میان اینهمه روز، بنا به دستور و یا با موافقت خمینی دو روز دیگر را که عبارت از ۲۲ بهمن (روز پیروزی انقلاب اسلامی) و ۱۲ فروردین (روز جمهوری اسلامی) باشند، یوم الله! نامیده و آنها را نیز تعطیل رسمی و عمومی اعلام کردند. معمولاً در هریک از این سه روز با صرف صدها میلیون تومان مراسم عظیمی برگزار مینمایند.

مقدمهٔ دوم - معرفی شرکت کنندگان در مراسم ایام الله

اکثریت عظیم مردم ایران، که تقریباً تمام روشنفکران کشور را در خود داشتند، در همان ماهها و سالهای اول انقلاب، به دلایل متعدد از خمینی رویگردان شده بودند. و مرگ وی را به مصلحت ملت ایران میدانستند. مردم ایران در چند سال آخر عمرش وی را **روح الله** (بجای **روح الله** که نامش بود) نامیده و همواره به طرق مختلف ناراحتی و تعجب خود را از نمردن وی با وجود ضعف پیری و چند مرتبه سکته قلبی ابراز میداشتند.

هنگامی که وی در سال ۱۳۶۸ شمسی (۱۴۰۹ قمری و ۱۹۸۹ میلادی) وفات یافت به جرأت میتوان گفت که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران آن را به فال نیک گرفته و، به امید اینکه روزهای بهتری خواهند داشت، قلباً خوشحال شدند و در سرتا سر ایران تنها اعضای گروه‌های معینی از این واقعه ناراحت بودند، که مهمترین آنان به شرح زیر میباشند:

۱ - اقلیتی تحصیل کرده و کم و بیش روشنفکر، ولی مسلماً ریاکار، که مشاغل مهم و حساس را در وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی قبضه کرده‌اند و از اعضای رژیم محسوب میشوند. این عده که بدون تردید، کوچکترین اعتقادی به ولایت فقیه ندارند، برای حفظ موقعیت و شغل خود به داشتن این اعتقاد تظاهر میکنند و تمام مسلمانی آنان در ریشی که به صورت گذاشته‌اند خلاصه میگردد.

این دو بیت، که نمیدانم از کیست، زبان حال این گروه میباشد:

من ریش خویش را نه از آن کرده‌ام بلند
تا اینکه شیخ خصلت من را کند پسند
چون بند نیست دست من اکنون به هیچ کار
خواهم به ریش خویش گنم دست خویش بند

۲ - اعضای خانواده‌های شهدا، جانبازان و آزادگان که علاوه بر مستمری نقدی و جیره جنسی، در حدود ۲۳ درصد از ظرفیت دانشجویی تمام دانشگاهها و مؤسسات عالی کشور و به همین نسبت از تمام نیازمندیهای استخدامی در تمام سازمانهای دولتی و وابسته به دولت را بدون داشتن استحقاق و احراز شرایط لازم، به دست آورده‌اند.

۳ - پاسداران کمیته‌ها، مأموران آبر به معروف و ناهی از منکر، خواهران زینب، ارشادگران گشتهای ثارالله.

۴ - مدرسان و طلبه‌های حوزه‌های به اصطلاح علمیه، ائمه جمعه و جماعات و محافظین و اذتاب آنان.

همانطور که معمول بوده و هست، در این قبیل مراسم نیز همان افرادی که در بالا ذکر شد بعلاوه افراد دیگری، به شرح زیر، شرکت مینمایند و یا مجبور به شرکت میباشند :

الف - اعضای سپاه پاسداران اسلامی

ب - افراد بسیجی

ج - کارگران کارخانه‌ها و ادارات و سازمانهای دولتی که شرکتشان در مراسم به عنوان اضافه کاری تلقی میگردد، یعنی بیش از ۱۱ ساعت (۸ ساعت دستمزد عادی بعلاوه ۴۰ درصد) اضافه حقوق دریافت خواهند داشت.

د - هزاران نفر روستائیان مزدور که با پرداخت مبلغی پول و یک وعده ناهار از دهات نزدیک به تهران (و بیشتر از روستاهای اطراف کرج و ورامین) به تهران آورده میشوند.

افراد مربوط به هریک از گروههای بالاوظیفه دارند در صبح روزی که مراسم برگزار میگردد از چند ساعت قبل در محلی معین حضور یابند و نام خود را نزد فرد یا افرادی که از پیش تعیین شده‌اند به ثبت برسانند و دسته جمعی برای شرکت در مراسم (بر حسب دوری یا نزدیکی محل) با اتوبوس و کامیون و یا پیاده حرکت کنند.

برای هر یک از شهرستانهای ایران نیز به نسبت جمعیتی که دارد سهمیه‌ای از نظر تعداد تعیین شده و بودجه و وسائل لازم برای اعزام آنان به تهران، از بین همان گروههایی که در بالا ذکر شد، تأمین گردیده است.

برای هر شهرستان، سرپرست یا سرپرستانی تعیین میشوند که مسئولیت تأمین وسائل رفت و برگشت همشهریان خود به تهران را به عهده دارند و میدانند که چه وسائلی را برای خواب و استراحت آنان به همراه ببرند و نیز چه غذاها و مایعاتی را به عنوان حاضری، به صورت ساندویچ و یا در ظروف یک بار مصرف و یا در قوطی‌ها و بطری‌های کنسرو و دربسته با خود داشته باشند و همچنین پس از رسیدن به تهران برای تکمیل آن وسائل و یا دریافت غذای گرم برای چه وعده‌هایی و در چه ساعاتی به کجا مراجعه کنند.

در هر روزی که این مراسم عظیم برگزار میگردد در دهها نقطه تهران، و غالباً در مساجد، صدها نفر آشپز و کمکی مشغول پختن چندین نوع پلو و خورش و تقسیم آنها در ظروف یک بار مصرف و یا تهیه انواع

ساندویچها میباشند که بعد از پایان مراسم بین شرکت کنندگان توزیع میگردد و معمولاً تعدادشان آنقدر زیاد است که هر فردی از صدها هزار نفر شرکت کنندگان تهرانی و شهرستانی میتواند در صورتی که بخواهد بیش از یک ساندویچ یا یک بسته‌ی غذای مجانی دریافت کند و معمولاً هزاران نفر افرادی هم که جزو هیچیک از گروههای بالا نیستند برای دریافت همین ناهار مجانی با کمال میل در مراسم شرکت میکنند.

حال اگر خوانندگان عزیز مخارج تأمین همین ناهار در روز برگزاری مراسم در تهران را با مخارج ایاب و ذهاب چند روزه دهها هزار نفر شرکت کننده غیر تهرانی جمع نمایند، متوجه خواهند گردید که چه پول هنگفتی برای هر روز مراسم از جیب ملت به هدر میرود.

اصل داستان

از نیمه دوم سال ۱۳۶۵ که پزشکان معالج خمینی ضعف مفرط و تحلیل دائم التزاید قوای وی را به گردانندگان امور اطلاع داده و فوت قریب الوقوع او را پیش بینی کرده بودند، آنان با راهنمایی و فسنجانی و همکاری **خامنه‌ای** ترتیب تمام کارهایی را که لازم بود متعاقب فوت او انجام شود داده و پیش بینی‌های لازم را در این مورد به عمل آوردند، که از جمله آنها تأمین بودجه گزاف برای برگزاری مراسمی بسیار عظیم برای تشییع جنازه و تدفین وی بود و ضمن سایر پیش بینی‌ها به نحوی ترتیب کار داده شده بود که پس از فوت خمینی میتوانستند اولاً اعلام فوت و بعد هم تشییع جنازه او را چند روزی به عقب بیاندازند و در آن فاصله

افرادی از همان گروههایی که ذکر شد ولی به تعدادی خیلی بیش از معمول به تهران روانه سازند و با شرکت آنان و تظاهرکنندگان تهرانی و ورامینی و کرجی و سایر نقاط اطراف تهران، ترتیب مراسم عظیمی را برای تشییع جنازه او فراهم سازند.

اما، بنا بر اطلاع موثق، حال مزاجی خمینی در نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۶۸ رو به وخامت گذاشته و با تمام کوششی که برای زنده نگه داشتن وی، تا روز ۱۵ خرداد آن سال، به عمل آمده بود، وی در اواخر اردیبهشت همان سال فوت کرده است.

با این ترتیب اگر راهنماییهای و فسنجانی نبود تمام برنامه‌های تنظیمی بهم میریخته و کارها خراب میشده است. زیرا برای تشییع باشکوه جنازه خمینی در آن سال و برگزاری مراسم عظیم سالگرد فوت برای وی، در سالهای بعد، مجبور بوده‌اند که با صرف میلیونها تومان، ده‌ها هزار نفر را در اواخر اردیبهشت به تهران بیاورند و صدها هزار نفر را اطعام نمایند و بعد هم یا آنان را به شهرهای خود برگردانند و چند روز بعد مجدداً برای برگزاری مراسم عظیم دیگری در روز ۱۵ خرداد (که آنهمه مورد علاقه و تأکید خود خمینی بوده است) به تهران برگردانند، و یا اینکه آنهمه افراد را تا روز ۱۵ خرداد از کار بیکار کرده و در تهران نگه دارند، که انجام هیچ یک از این دو کار به آسانی امکان‌پذیر نبوده است.

در این وقت بنا به پیشنهاد و فسنجانی از اعلام فوت خمینی تا قبل از شب ۱۴ خرداد خودداری نموده‌اند و جسد مرده را تا آن شب در وسائل سرد کننده مناسب، که به جماران برده بودند، نگاهداری کردند. به همین علت هم همانطور که تمام بینندگان از تلویزیون دیدند جسد خمینی در مصلی بر بالای یک داربست مرتفع و سه طبقه، در حالیکه پنکه‌های

بسیار قوی هوای کاملاً سرد را از پائین و از روی ظرفهای پر از یخ به بالا و بسوی آن میدمید گذاشته بودند، تا اینکه بوی گند از سوی آن ناید همی!!

این وضع موجب گردید که بتوانند صدها هزار نفر کسانی را که به بهانه برگزاری مراسم ۱۵ خرداد به تهران آورده بودند و یا ترتیب شرکتشان از دهات و شهرهای اطراف تهران به همان بهانه داده شده بود، به همراه شرکت کنندگان تهرانی، به مصلی و به بهشت زهرا روانه سازند. این حقه‌بازان عمالدار از یکطرف به آنهمه شرکت کننده غیرتهرانی وانمود کردند که این امر نیز یکی دیگر از معجزات حضرت امام بوده که درست در روزی فوت کرده است که آنان به تهران می‌آمده‌اند و با این ترتیب و نیز با اشعار و آهنگهای جانگداز سوگواری و برنامه‌های نوحه‌خوانی و سینه‌زنی مردم عامی و یسواد را تحت تأثیر قرار داده و به ضجه و زاری واداشتند و به مردم دنیا هم وانمود کردند که اینها مردم ایران مخصوصاً اهالی تهران هستند که اینچنین در مرگ امام و پیشوای خود به سوگواری پرداخته‌اند.

مسئلاً از ساکنین تهران افراد زیادی از همان گروههایی که در بالا ذکر شد در مراسم تشییع و تدفین جنازه خمینی شرکت داشته‌اند ولی تعداد آنان در بین آنهمه شرکت کننده بسیار ناچیز بوده است. هر چند ممکن است که این نکته بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بنظر برسد ولی نویسنده این سطور به نام وجدان سوگند یاد مینماید که از بعد از مرگ خمینی تاکنون نه تنها هنوز نتوانسته‌است فردی از ساکنین تهران را بیابد که شخصاً در آن مراسم شرکت و حضور داشته است، بلکه با جستجویی که در بین دوستان، آشنایان، همسایگان و افراد فامیل دور و نزدیک خود در تهران بعمل آورده است، همگی نیز از شناختن چنین فردی اظهار

بی اطلاعی نموده‌اند. ولی شما به هر شهر یا روستای دور و نزدیک در سر تا سر ایران مسافرت نمائید، مردم آنجا میتوانند تعدادی از افراد ظاهراً مؤمن، و به اصطلاح متعهد آنجا را به شما معرفی کنند که به منظور شرکت در مراسم ۱۵ خرداد به تهران برده شده بودند ولی در مراسم تشییع جنازه و تدفین خمینی شرکت کرده‌اند!!

چند بیت زیر پس از مشاهده پخش مستقیم تلویزیونی این خیل عظیم مردم نادان که با گریه و فریاد در خیابانهای اطراف مصلی، که محل نگاهداری جنازه بود، جمع شده و برای داخل شدن به آن از سر و کول یکدیگر بالا می‌رفتند سروده شده است :

خلق نادان به فغانند و روان از همه سو
 مو کِنان، مویه کُنان مشت‌زنان بر سر و رو
 همه در مرگ خمینی به غم و در تب و تاب
 همه در شوق وداع ابدی در تک و پو
 این همه رو به مصلی، همه خواهان ورود
 آن همه رفته به داخل همگی تو در تو
 همه اسلام‌پرست و همه حزب‌اللهی
 همه یاران امام‌نشد و همه اُمت او
 غیر از آنان که به یک ریش مسلمان شده‌اند
 حقه‌بازند و ریاست طلب و مرتبه‌جو
 در سر یک تن از اینان نبود فهم و شعور،
 پسته پوک چه یک دانه چه صدها کیلو
 خیل عمامه به سرها که کثیفند و خبیث
 پست و بی‌عاطفه و بی‌وطن و بی‌هده‌گو
 همه انگل صفت و مفت‌خور و بی‌کاره

میستائند از این مردم نسادان نیرو
ثروت و سروری خویش در آن میدانند
که همه خلق بمانند چو گاو و یابو
دانش مردم و آقائی آیات عظام
همه دانند که چون قصه سنگ است و سبو

تاریخ فوت خمینی به حساب ابجد

“ هوالخمینی بدرک واصل شد ”

جمله بالا را به خاطر بسپارید زیرا به حساب جمل ماده تاریخ
فوت امام خمینی می باشد.

الف - شرح حروف ابجد و حساب جمل

حروف ابجد و حساب جمل مخصوص الفبای عربی است که
دارای ۲۸ حرف می باشد. در این حساب هر حرف دارای عدد و رمز معینی
است که به اصطلاح امروز میتوان آن را کُد آن عدد نامید.
کلماتی که حروف ابجد را در خود جای داده اند و اعداد مربوط
به هر حرف به شرح زیر می باشد:

أَبْجَدُ - هَوَزْ - حُطَى - كَلَمَنْ - سَمْفَصْ -
قَرَشَتْ - تَخَذْ - ضَطِغْ

۱-ب-ج-د-ه-و-ز-ح-ط-ی-ک-ل-م-ن-س
 ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۲۰-۳۰-۴۰-۵۰-۶۰
 ع-ف-ص-ق-ر-ش-ت-ث-خ-ذ-ض-ظ-غ
 ۷۰-۸۰-۹۰-۱۰۰-۲۰۰-۳۰۰-۴۰۰-۵۰۰-۶۰۰-۷۰۰-۸۰۰-۹۰۰-۱۰۰۰

در گذشته از این حساب استفاده‌های گوناگون به عمل می‌آورده‌اند. مثلاً بمنظور به خاطر سپردن تاریخ وقوع حوادث مهم کلمه یا عبارتی (غالباً با معنی) را پیدا میکردند که حاصل جمع اعداد مربوط به حروف آن با تاریخ مورد نظر مساوی باشد. بطور نمونه میتوان از کلمه "عدل مظفر" نام برد که تاریخ استقرار مشروطیت در ایران را (طبق سالهای هجری قمری) در بر دارد و جمع اعداد مربوط به حروف آن ۱۳۲۴ میباشد. چون فرمان مشروطیت و اولین قانون اساسی ایران را مظفرالدین‌شاه تصویب و امضاء و یا به اصطلاح توثیح کرده بود، لذا ابداع کننده دو کلمه بالا در عین حال میخواست است که آن را یادآور عدل آن پادشاه نیز قرار دهد.

استفاده از این حساب در کارهای محرمانه و رموز نیز متداول بوده است. مثلاً شیعیان دوازده‌امامی در بسیاری از نقاط که در بین اهل تسنن در اقلیت کامل بوده و به طور مخفی و به اصطلاح با تقیه زندگی میکردند، گاهی در کاشی‌کاریها و تزئینات مربوط به مسجد خود، بطور نامحسوس و به صورت نقش و نگار علامت دو واو را به شکل "و" می‌گنجانده‌اند. زیرا عدد مربوط به "و" ۶ است و جمع دو واو ۱۲ میشود که حاکی از اعتقاد آنان به ۱۲ امام بوده است. در گروههای مخفی گاهی بجای اسم اعضای خود، اعداد مربوط به حروف موجود در نام آنان را جدا جدا مینوشتند. اغلب افراد باسواد همواره جمع اعداد مربوط به

حروف اسم خود را به خاطر داشته و گاهی بجای امضاء و یا در کنار امضاء و در روی مهر نام خود، آن را هم بکار میبرده‌اند. مثلاً بجای احمد عدد ۵۳ و بجای جعفر عدد ۲۵۳ را مینوشته‌اند.

غالباً بجای اسامی مقدس مثل **الله**، **محمد** و **قرآن** اعدادشان را مینوشته‌اند تا اگر احیاناً آن کاغذها پاره و دور انداخته شد، در زیر پا نگذد نشود. هم‌اکنون هم میبینیم که سازمانهای درویشی بر بالای آگهی‌های ترحیم اعضای خود در روزنامه‌ها عدد ۱۱۰ یا ۱۲۱ را مینویسند که اولی بجای **علی** و دومی بجای **یا علی** میباشد.

عقیده جمعی، که گویا **مصطفی خمینی** پسر بزرگ **خمینی** نیز در میان آنان بوده، بر این است که در این حروف اسرار و رموزی هم نهفته میباشد. حتی بعضی از فرقه‌های مذهبی اسلامی (از جمله **حروفیه**) پایه اعتقادات خود را کم و بیش بر همین مبنا قرار داده بودند. این قبیل افراد و فرقه‌ها تقریباً معتقدند که انسانها میتوانند به میل خود با ترکیب حروف الفباء کلمات، عبارات و جملاتی با معنی بسازند و آنها را در تعریف و تمجید و یا در ذم و بدگویی از اقدامات افراد و وقایع زمان بکار ببرند ولی هرگاه از بین این سخنان و عبارات با معنی، که بر له یا علیه شخص یا مطلب یا واقعه‌ای ساخته یا گفته میشود، بار عددی یعنی جمع اعداد مربوط به حروف یکی از آنها با تاریخ اقدام یا واقعه اتفاقیه و یا مربوط به شخص مورد نظر مطابقت داشته باشد، آن را **تَنْزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ** میدانند و درست مانند این است که آن سخن از آسمان و عالم غیب نازل گردیده و معنای آن مبین حقیقت امر در مورد واقعه مورد نظر خواهد بود. مثلاً همینکه کسی بگوید جمع اعداد مربوط به ۱۱ حرف موجود در عبارت **نادر بدرک** رفت میشود ۱۱۶۱ و آن به سال هجری قمری تاریخ وفات **نادر شاه افشار**

را در بر دارد، دیگر در نظر آنان تردیدی در مورد " **بدوک رفتن نادر شاه** " باقی نمی ماند.

ضمناً لازم میدانم اضافه نماید که چون **حروف ابجد** عربی است و تقویمهای اسلامی نیز بر مبنای **هجری قمری** محاسبه و تنظیم میگردد، لذا نظر معتقدان به وجود اسرار و رموز در **حروف ابجد** بر این است که سال را باید بر حسب سال اسلامی یعنی **هجری قمری** محاسبه نمود و سال شمسی یا میلادی نشانگر اسرار غیب نمیشود!

ب - محاسبه تاریخ فوت

بعد از مرگ **خمینی** تاریخهای زیادی در مورد فوت وی در روزنامه‌ها به چاپ رسید که همگی حاکی از تعریف و تمجید از وی بود و خبر از به بهشت رفتن وی میداد و یا حاکی از ضایعه‌ی بسیار عظیمی؟! بود که با مرگ وی بر مسلمانان سراسر جهان؟! وارد شده بود. اما نویسنده‌ی این سطور که یک شب ساعتی از وقت خود را صرف محاسبه چند تا از جالبترین آنها کرد، متوجه شد که هیچ یک درست نبودند و آخوندان حقه‌باز در این مورد نیز حيله و نیرنگ بکار برده بودند. یعنی با اطمینان به اینکه در میان خوانندگان روزنامه‌ها کمتر کسی وجود دارد که از **حساب جمل آگاهی** و یا **صورت حروف ابجد** و اعداد مربوط به آنها را در اختیار و دم دست داشته باشد و یا دارای این حوصله و وقت باشد که بنشینند و آن همه عبارت و جمله را محاسبه کند و بر دروغ بودن آنها واقف گردد، آن همه تاریخ فوت ناصحیح را منتشر ساخته بودند. آنان یقین داشتند که اگر فرد بیکار و فضولی هم مانند اینجانب پیدا شود و از دروغ

بودن آن تاریخهای فوت فریبنده آگاه گردد، مسلماً نه جرئت ابراز خواهد داشت و نه امکان و وسیله‌ای برای ابراز.

در هر حال اینجانب تاریخ صحیح فوت خمینی را به درستی و به شرح زیر محاسبه کرده‌ام و برای اینکه خوانندگان عزیز از صحت آن مطمئن باشند، صورت محاسبه آن را نیز درج نموده‌ام و آن عبارت و شعر زیر میباشد:

هوالخُمینی بدرک واصل شد

آخر دل مرد و زن خنک شد
 ابلیس لعین ز صحنه دک شد
 مُرد آنکه ز مقدم کثیفش
 تاریخ وطن سیاه و لک شد
 جایی که برفته است و سالش
 مکشوف ز گردش فلک شد
 این راز به شرح بیت بعدی
 بر صفحه‌ی روزگار حک شد
 افزون بنما "هوالخُمینی"
 در اول "واصل بدرک شد"

ه و ا ل خ م ی ن ی
 ۵ + ۶ + ۱ + ۳۰ + ۶۰۰ + ۴۰ + ۱۰ + ۵۰ + ۱۰
 و ا ص ل ب د ر ک ش د
 ۶ + ۱ + ۹۰ + ۳۰ + ۲ + ۴ + ۲۰۰ + ۲۰ + ۳۰۰ + ۴

جمع اعداد مربوط به حروف بالا مساویست با ۱۴۰۹ که به سال

قمری سال وفات خمینی را نشان میدهد: ۱۴۰۹ ق. = ۱۳۶۸ ش. = ۱۹۸۹ م.

چند مطلب جالب در مورد:

۱ - خالی بودن مقبره منسوب به

خاطی

۲ - نحوه اداره مقبره منسوب به

خاطی

۳ - داستان واقعی مسموم

بودن زمینهای زراعتی ورامین

۴ - نحوه تخریب آرامگاه بی جسد

رضا شاه پهلوی

چند مطلب جالب:

مطالب زیر عین خاطرات این نویسنده مربوط به دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴ می‌باشد. از آنجا که این خاطرات حاوی مطالب ناگفته بسیاری در مورد نحوه ایجاد، توسعه و اداره مقبره **خاطی** می‌باشد، لذا این نویسنده بهتر دانست که عین خاطرات مزبور را ذیلاً نقل نماید:

دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴ -

۹ اکتبر ۱۹۹۵ - ۱۳ جمادی‌الاول ۱۴۱۶

امروز به مطالب بسیار جالب و قابل توجهی دست یافتم که هر یک به نوبه خود مجموعه‌ای است از چندین سر نخ که تعقیب هر کدامشان به مطالب جالب توجه دیگری می‌رسد و از جمع‌آوری آنها میتوان کتابی قطور تدوین نمود.

دوستی دارم که بازنشسته یکی از سازمانهای دولتی ایران و ساکن انگلستان می‌باشد. وی پس از چند سال برای دریافت مستمری‌های معوقه خود و تبدیل آنها به پوند، که بقول خودش، تمام آنها کفاف مخارج

یک ماه زندگی در انگلستان را هم نمیدهد، به ایران آمده است و در خانه نویسنده این سطور اقامت دارد.

قبر مادر این دوست در بهشت زهرا در یک آرامگاه خانوادگی، یعنی در یک اطاق خصوصی قرار داشته است و من قبلاً به او قول داده بودم که او را برای خواندن فاتحه به آنجا ببرم. ضمناً زنی از بستگان نسبی و نزدیک وی همسر یکی از مسئولان متنفذ حرم شاه عبدالعظیم می باشد. شوهر این زن سمت مهم خود را بطور ارثی در آن حرم به دست آورده است و هم اکنون در شهر وی نیز دارای شهرت و نفوذ زیاد می باشد. این شخص متنفذ نیز از دوست من دعوت کرده بود که امروز ظهر در خانه وی مهمان باشد و با آگاهی از اینکه منم میزبان قوم و خویش همسر وی در تهران هستم و برای بردن وی به شاه عبدالعظیم نیز باید رانندگی وی را عهده دار باشم، بناچار، مرا هم به صورت طفیلی! مشمول دعوت خود قرار داده بود.

با این ترتیب من و دوستم تصمیم گرفتیم که فاتحه خوانی در بهشت زهرا را نیز در صبح همین روز و قبل از رفتن به مهمانی به انجام برسانیم.

حدود ساعت ۸ صبح از تهران به راه افتادیم. دوستم در راه برایم شرح داد که در زمان محمد رضا شاه پهلوی، در آغاز ایجاد بهشت زهرا، در چندین ردیف، در دور تا دور آن، دهها اطاق به عنوان آرامگاه خانوادگی یا خصوصی ساختند و آنها را بفروش رساندند و او هم یکی از آنها را خریده و مادر خود را در آنجا دفن کرده است.

خوشبختانه تمام رفتگان دور و نزدیک نویسنده این سطور در شهرستانی که محل تولد خودش می باشد مدفون هستند و به اینجهت در

مدت اقامت نسبتاً طولانی خود در تهران فقط سه، چهار مرتبه به بهشت زهرا رفته و آنهم برای تشییع جنازه و یا شرکت در مراسم تدفین، ترحیم یا یادبود بوده که برای دوستان و آشنایان برگزار شده بوده است.

با این وصف، دوست من با اینکه در لندن سکونت دارد، به علت اینکه، قبل از مهاجرتش از ایران، اغلب هفته‌ها جهت فاتحه‌خوانی به سر قبر مادر و تعدادی دیگر از بستگان وفات یافته‌اش به بهشت زهرا میرفته است، خیلی پیش از من به آنجا آشنائی دارد.

در هر حال بعد از رسیدن به بهشت زهرا با راهنمایی او به محل آرامگاههای خانوادگی که مادرش در یکی از آنها دفن شده بود، رسیدیم. اما اثری از آنها وجود نداشت!

بناچار به دفتر بهشت زهرا رفتم و از مسئول آنجا در مورد آرامگاههای مفقودالامر سؤال کردیم، معلوم شد که آرامگاه امام راحل! را از جهات اربعه توسعه داده‌اند و به این جهت قسمت مهمی از بهشت زهرا، از جمله تمام آرامگاههای خصوصی و خانوادگی، را که در مجاورت آرامگاه بوده است تسطیح کرده و به آن ملحق ساخته‌اند.

دوست من که سخت عصبانی به نظر میرسید، با تندی اظهار داشت که: من اینجا را خریده و بابتش پول داده بودم. آیا این کار شما تصرف غاصبانه محسوب نمیشود؟ اما رئیس بهشت زهرا با خونسردی پاسخ داد: اولاً این کار را دولت کرده است نه من! و ثانیاً رهبر فعلی انقلاب فتوی داده‌اند که این کار غصب نمیباشد. زیرا محل آرامگاههای خراب شده را کسی تصرف نمیکند و همواره در اختیار صاحبانشان میباشد! یعنی بستگان اموات در هر لحظه میتوانند مانند گذشته به محل قبور بروند و برای

اموات خود فاتحه بخوانند. هم اکنون شما هم میتوانید تشریف ببرید و این کار را انجام دهید!

باز هم دوستم با عصبانیت گفت: حالا که شما تمام آنجا را تسطیح و با خاک یکسان کرده‌اید، من از کجا بفهمم که قبر مادرم در کجاست؟ رئیس بهشت زهرا، با همان آرامی و خونسردی و با لحنی که مشخص بود با اقدامات دولتی‌ها مخالف است و حرفهای دوست مرا تأیید مینماید، پاسخ داد: اسامی تمام کسانی را که در آن قسمتها مدفون بوده‌اند یادداشت کرده‌اند و قرار است بعد از آنکه تمام این زمینها با سنگهای زیبا مفروش شد، نام صاحب هر قبر را بر روی سنگ بالای قبر وی حک کنند. دوستم پرسید که: آنان، در این بیابان وسیع، چگونه میتوانند دقیقاً محل قبر هر فرد را تعیین کنند و درست در همان نقطه‌ای که او قبلاً مدفون بوده است، اسم متوفی را بنویسند؟ رئیس بهشت زهرا پاسخ داد که: شرعاً و منطقاً لزومی ندارد که درست در همان نقطه‌ای که مادر شما مدفون بوده است نام وی نوشته شود، شما در هر کجا که نام مادر خود را ببینید و در همانجا و با تیت رسیدن به روح مادر خود فاتحه بخوانید یقین بدانید که خداوند آن فاتحه را به روح مادرتان خواهد رساند!

در آرامگاه امام راحل!

زیارت سالانه اجباری دانش‌آموزان از مقبره امام !!

بعد از خواندن فاتحه، با تیت رسیدن به روح مادر دوست و سایر اهل قبور، به آرامگاه امام راحل رفتیم.

آنجا پر از گروههای جدا جدای دانش آموز، در سنین دبستان و یا راهنمایی، بود که هر گروه تحت مراقبت دو، سه نفر سرپرست در گوشه‌ای از محوطه عظیم آرامگاه در حال اجرای نقش خود طبق برنامه‌ای بودند که از پیش برایشان تنظیم شده بود. یعنی بعضی در حال زیارت و طواف مرقد پاک و مقدس امام راحل، قدس سره، بودند و بعضی دیگر در گوشه‌ای به دور یک زن مقنعه پوش و یا مردی ریشو، حلقه زده و شرح حال امام بزرگوار! را که مشتمل بر انواع محاسن اخلاقی! و دانشهای اکتسابی و خدادادی! و اقدامات خداپسندانه! و کرامات عظیم! و از این قبیل بود، استماع میکردند. گروههایی هم در حال تماشای نقاط مختلف آرامگاه بودند و بعضی دیگر در یک محل به اجرای مهمترین و شیرینترین قسمت برنامه، که صرف غذاهای آماده، در ظرفهای یک بار مصرف و نوشابه و یا خوردن شیرینی و شکلات و نظایر آن، بطور رایگان، بود، اشتغال داشتند.

در تمام مدتی که ما در آنجا بودیم مرتباً اتوبوسهای قبلی دانش آموزانی را که آورده بودند سوار کرده، برمیگرداندند و اتوبوسهای جدید با دانش آموزان جدید وارد میشدند.

ما در ابتدا تصور کردیم که حضور این همه گروههای دانش آموزی، به دلایلی مربوط به همین روز است و تصادفاً با آمدن ما به بهشت زهرا همزمان شده است و این تصویری است که به احتمال قوی اکثر مسافران و دیدار کنندگان از آن محل، به عمل می‌آورند. اما پس از پرس و جو معلوم شد که این برنامه مرتباً در تمام روزهای غیر تعطیل تکرار میشود و طبق برنامه‌ای میباشد که روابط عمومی اداره کل آموزش و پرورش تهران با همکاری روابط عمومی‌های ادارات نواحی آموزش و پرورش این شهرستان و سازمان اداری آرامگاه تنظیم کرده است. یعنی دانش آموزان هر کلاس از هر دبستان و هر مدرسه راهنمایی را، سالی یک بار، با اطلاع اولیاء آنان، در

یکی از صبحها و یا عصرهایی که نوبت مدرسه رفتنشان است، بجای درس و کلاس، به زیارت مرقد مطهر امام راحل!!!، قدس سره!!!، می‌آورند و چون، به علت کثرت دبستان‌ها و مدارس راهنمایی، این امر در طول سال بیش از یک بار برای هر مدرسه اتفاق نمی‌افتد لذا معمولاً خانواده‌ها هم ممکن است آن را طبق تصمیم اتفاقی و عادی اولیاء مدرسه تصور نمایند.

وجود انبوه اسکناس بر روی قبر منسوب به امام!

در هر حال، بدیهی است که ما هم، ظاهراً برای زیارت، ولسی در حقیقت، برای تماشای مرقد مطهر! امام به داخل حرم رفتیم و همینکه به نزدیک ضریح رسیدیم با کمال تعجب و حیرت انبوهی از اسکناس به ارتفاع هفتاد، هشتاد سانتیمتر مشاهده کردیم که بر روی قبر ریخته شده است و اغلب هم اسکناسهای صد تومانی به بالا میباشد!

در همانجا نیز چند نفری را دیدیم که تعدادی اسکناس صد، پانصد و هزار تومانی به داخل ضریح انداختند و بسیاری از همان دانش‌آموزان معصوم نیز جزو اسکناس‌اندازان در ضریح بودند.

من و دوستم از این همه حماقت بعضی مردم واقعاً متأثر شدیم. آخر وقتی که هنوز چند سالی بیش از فوت صاحب این قبر نگذشته است و همه مردم، از جمله والدین این دانش‌آموزان، شخصاً شاهد بیرحمی‌ها و جنایات وی بوده‌اند، چطور ممکن است او را برحق و جزو اولیاء الله بر شمرند و صاحب کرامت بدانند؟!

صرف ناهار در خانهٔ مسئول متنفذ حرم شاه عبدالعظیم

در برگشتن از بهشت زهرا، طبق قرار قبلی به همراه دوستم به خانهٔ آن مسئول متنفذ حرم شاه عبدالعظیم رفتیم. صاحب خانه با همسرش، که در چادر و روبند مخفی بود، از ما استقبال کردند. با اینکه همسر صاحب خانه با دوست من بستگی نسبی نزدیک داشت و نسبت به او محرم محسوب میگردید ولی ظاهراً حضور یک نفر نامحرم، مانند من، در آنجا باعث شد که این خانم از زیر همان چادر و روبند نسبت به بوسیدن صورت دوست من اقدام نماید اما کمی بعد، همینکه شوهرش مرا هم اسماً بجای برادر بزرگ همسرش قبول کرد، با کمال تعجب دیدیم که خانم با اسلامزدائی از خود، یعنی بایک روسری کوچک مونما، به جمع ما پیوست و بعد هم، به اتفاق دو دختر کم حجابترش، همراه با ما، در کنار سفرهٔ نسبتاً مفصل و به اصطلاح رنگارنگی که با کمک یکدیگر روی زمین پهن کردند، به صرف ناهار پرداخت.

گویا به زنی هم که در آن روز در آشپزخانه به خانم کمک میکرد، مرا به عنوان دای خود معرفی کرده بودند.

در هر حال، نظر به اینکه، در همان دو سه ساعتی که ما در آن خانه حضور داشتیم، من از داستانهای جالبی آگاهی یافتم، بی مناسبت ندانستم که ذیلاً به شرح بعضی از آنها پردازم:

۱- داستان واقعی مسموم بودن زمینهای زراعتی ورامین

به محض اینکه ما با راهنمایی صاحبخانه به اطاق پذیرائی وارد شده و بر روی مبل جا گرفتیم، دوست من به شرح غصب آرامگاه خانوادگی

خود، طبق فتوای رهبر مسلمانان جهان!، و نامعلوم بودن قبر مادرش پرداخت و از این کار شدیداً انتقاد کرد.

میزبان ما، که بزودی معلوم شد در گروه مخالفان سرسخت رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد و به احتمال قوی از اینکه هم‌اکنون دم و دستگاه مرقد تازه‌ساز امام راحل! نسبت به شاه‌عبدالعظیم برتری یافته، و با آنهمه پولی که در آنجا خرج میشود، بزودی نیز جلال و شکوه آنجا، شاه‌عبدالعظیم را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد، نگران و ناراحت می‌باشد، در انتقاد از اقدامات خلاف شرع و مزورانه‌ی رژیم با ما هم‌صدا و هم‌آهنگ گردید.

این رئیس‌الخدام شاه‌عبدالعظیم معتقد بود که رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از تمام امکانات تبلیغاتی خود بی‌وقفه کوشش مینماید تا اینکه هر روز امام راحل قدس سره! را از پلکان نردبان تقرب با خدا بالاتر و بالاتر ببرد و او را از نظر شفاعتگری برای مسلمانان در نزد خداوند متعال، در مقامی هم‌ردیف با امامان قرار دهد و یا حد اقل او را بصورت جانشین بلافصل آنان در آورد!

با این ترتیب، چون مسلماً شاه‌عبدالعظیم رونق و جایگاه خود را به عنوان بزرگترین زیارتگاه پایتخت از دست خواهد داد و از درآمد خُدام آنجا به میزانی قابل توجه کاسته خواهد گردید لذا طبیعی است که میزبان ما نیز با وجود اینکه برای حفظ موقعیت رو به تنزل موجود خود، به صورت ظاهر هنوز از ردیف حزب‌اللهی‌های متعهد و طرفدار رژیم خسارج نشده است، مع هذا قلباً و باطناً چیزی است غیر از آنچه که مینماید.

البته دلیل مخالفت شدید میزبان ما با رژیم جمهوری اسلامی، به شرح بالا، تنها حدس و برداشت این نویسنده بود و شاید این مخالفت دلیل دیگری داشته و یا علاوه بر حدس مزبور دارای دلایل دیگری هم بوده باشد.

در هر حال صاحبخانه که بخوبی از تصمیمات مربوط به توسعه آرامگاه امام راحل آگاه بود و در جریان آنها قرار داشت و ما را هم قابل اعتماد و محرم میدانست، گوشه هائی از آنها را شرح داد که داستان زیر یکی از آنها میباشد:

به احتمال قوی آن خواننده عزیز به خوبی به خاطر دارد که چند سال پیش بطور ناگهانی دریافتند و در روزنامه‌ها سر و صدا و هیاهوی عجیبی به راه انداختند که محصولات زمینی ورامین، مخصوصاً سبزیجات آنجا، در زمینهای پر از لجن و مسموم به عمل می‌آید و قابل خوردن نیست زیرا آنها یک سم خطرناک را (که نامش درخاطرم نیست و در لجن وجود دارد) در خود جذب میکنند.

به یاد دارم که در همان زمان چند نفر از اساتید دانشگاه و افراد صاحب نظر، که از واقعیت پشت پرده آگاهی نداشتند، نظرات علمی خود را در جهت رد این شایعه در چند روزنامه منتشر ساختند مبنی بر اینکه هر اندازه آن سم در یک زمین زراعتی زیاد باشد میزانش در محصولات حاصله از آن زمین از یک حداکثر تجاوز نخواهد کرد و هرگاه محصولات مزبور را به خوبی بشویند و ضدعفونی نمایند مصرفشان کوچکترین زیانی برای انسان نخواهد داشت. اما به روزنامه‌ها دستور داده

شد که دیگر از این قبیل مقالات چاپ ننمایند و باعث نشوند که مسلمانان بیگناه جانشان را با خوردن این محصولات مسموم به خطر بیاندازند!

خلاصه اینکه، در آن سال قسمت عمده‌ای از محصولات کشاورزی **ورامین** روی دست صاحبانشان ماند و هر یک، متناسب با مقدار محصولی که با زحمت به عمل آورده بودند، مبلغی متضرر شدند و به خوبی دریافتند که دیگر آن زمینها قابل استفاده نیست و چاره‌ای ندارند. جز اینکه آنها را به حال خود رها کنند و از خیرشان برای زراعت بگذرند.

اما امروز از میزبان خود آگاهی یافتیم که آن شایعه دروغ طبق یک نقشه شیطانی انجام شده بوده است زیرا **مأموران جمهوری اسلامی** بلافاصله به مالکان زمینهای زراعتی مراجعه کرده و حاضر شده‌اند که آن قسمت از آن زمینهای پر لجن! و مسموم! را که وصل به **آرامگاه مطهر! امام** بوده است، تا فاصله‌ای بسیار زیاد، به عنوان **هدیه! به آرامگاه امام** قبول نمایند و حتی اگر صاحب زمین بخواهد مبلغ مختصری هم بابت آن پرداخت کنند! طبعاً در این شرایط راه دیگری برای صاحبان زمین وجود نداشته است. در همین شرایط و اوضاع، تعدادی از آخوندان حکومتی نیز با اغتنام فرصت، میلیونها متر مربع از اراضی حاصلخیز ورامین را به بهای بسیار ناچیز خریداری کرده و مالک شدند.

بعد از اینکه زمینهای مورد نظر تصرف و جزو **مرقد مطهر! امام** گردیده و یا به مالکیت آخوندان حاکم درآمده، سم مزبور نیز از محصولات سایر زمینها و لجن‌های تمام دهات وابسته به **ورامین** بر طرف شده است و دیگر کسی در این رابطه سخنی از مقامات رسمی وزارت بهداشتی و سایر مقامات رسمی و غیر رسمی ایران نشنیده و مطلبی در روزنامه‌ها نخوانده است!

۲- روشهای مزورانه برای ترغیب و اجبار مردم به ریختن پول در ضریح مطهر! امام راحل! قدس سیره الشریف!

در پایان بحث مربوط به تملک زمینهای مردم توسط آخوندان و نیز غضب آنها به منظور توسعه آرامگاه مطهر امام راحل! و اینکه آن را به صورت یک شهرک مجهز در آورند، اینجانب صحبت را به اتبوه اسکناسهای روی مقبره کشاندم و شگفت زدگی خود را از ریخته شدن آنهمه اسکناس توسط مردم ساده لوح به داخل ضریح و بر روی قبر امام ابراز داشتم.

صاحبخانه که از بی اعتقادی دوست من به کرامات امامزادهها آگاهی داشت و در این مجلس نیز مرا بی اعتقادتر از او دیده، و بعلاوه همانطور که قبلاً هم گفتم ما را قابل اعتماد و محرم راز و نیز مستمعینی بسیار علاقمند تشخیص داده بود در این زمان نیز به افشای یک راز مهم دیگر پرداخت.

بنا بر گفتهی او غیر از چهارده معصوم (که یکی از آنها هنوز زنده است و از بقیه نیز فقط یک نفر در ایران مدفون میباشد) و معدودی از امامزادهها و مقربان درگاه خداوند، از جمله حضرت معصومه و شاه چراغ و همین شاه عبدالعظیم، کمتر کسی از صدها و هزارها زاهد و قطب و امامزاده که در ایران مدفون هستد دارای کرامت بوده اند!

مثلاً (به قول میزبان) اینکه بر بالای حرم اینجا نوشته اند:

من ز امر عبد العظیم فی الری کمّن ز امر حسین فی الکر بلا

کاملاً واقعیت دارد و لی در سایر زیارتگاه‌ها، خدام هر چند وقت یکبار فردی را به شکل کور یا افلیج یا چلاق گریم می‌کنند و یا با صحنه‌سازی‌های فریکارانه و سندسازی‌های دروغی وی را به عنوان کور و لال یا بیمار غیر قابل علاج سرطانی، قلبی و نظائر آن معرفی مینمایند و بعد هم او را با هیاهو و در میان سر و صدای فراوان و در برابر چشم زائران ساده‌لوح به کنار مقبره روانه می‌سازند و گاهی حتی با زنجیر به ضریح قفل میکنند و بعد در همان شب یا یکی دو شب بعد، در یک نیمه شب گریم او را پاک میکنند و گردهای زردی‌بخش را از صورتش می‌زدایند و در روز بعد وی را به این عنوان که او با کرامت و یا به قول عوام با معجزه صاحب قبر شفا یافته است به صدها نفر زائر و تماشاچی مینمایانند و یا به بیمارستانی معرفی میکنند تا با آزمایشات و عکس‌برداری‌های پزشکی سلامتی کامل او را گواهی و اعلام کنند و اسناد جعلی و یا موهومی را که قبلاً در مورد غیرقابل علاج بودن بیماری وی به مردم نشان داده و یا فقط بطور شفاهی ادعا کرده بودند باطل سازند

البته در زمان اعلام این کرامت باید تمام خدام در نزدیک حرم و اطراف فرد شفایافته حاضر و آماده به خدمت باشند، زیرا بلافاصله مردم ساده‌لوح هجوم خواهند آورد تا لباسهای او را تکه تکه کنند و هر کدام تکه‌ای از آن را به عنوان تیمن و تبرک و یا برای گذاشتن در کفن خود بردارند و با این ترتیب ممکن است که آن فرد زیر دست و پا له شود.

لازم به گفتن نیست که هر معجزه‌ای از اینقبیل، تعداد زائران زیارتگاه مربوط را چندین برابر خواهد ساخت و صدها نفر بیمار غیر قابل علاج را از نقاط دور و نزدیک به آنجا خواهد کشاند. هر چند که مسلماً هیچ یک از این بیماران حاجتمند به علت کرامت صاحب مقبره شفا

نخواهند یافت ولی منظور خُدام برآورده خواهد گردید و بردرآمدشان به میزان قابل توجهی افزوده خواهد شد و همینکه کم کم میرود که موجبات سست شدن عقاید مردم فراهم شود، مجدداً به همان صورت، ترتیب معجزه‌ی دیگری را میدهند و با تحمیق مردم و بیرون کشیدن پولهای آنان از جیبشان زندگی کاملاً مرفهی برای خود تأمین مینمایند و به ریش آن مردم احق میخندند!

یکی دیگر از کارهای معمول خدام در هر یک از این قبیل زیارتگاههای ناحق این است که یک یا چند نفر زن و مرد را برای انداختن اسکناس در داخل ضریح استخدام میکنند و به هر یک تعدادی اسکناس علامت‌زده میدهند. اینان وظیفه دارند که همواره در نزدیک ضریح حضور داشته باشند و همینکه چند نفر زائر در آنجا به طواف یا زیارت‌نامه خوانی مشغول شدند، در مقابل چشمان آنان یک یا چند برگ از آن اسکناسها را به داخل ضریح بیاندازند و به آنان وانمود کنند که چون صاحب آن قبردارای کرامت است و حاجات آنان را برآورده ساخته است به او پول میدهند و یا آن اسکناسها را پیشاپیش برای برآورده شدن حاجاتی که دارند در ضریح میاندازند تا ضمناً ثواب هم ببرند و به اجر آخروی هم نائل شوند.

این عمل، در فریب دادن و تشویق زائران و حتی مردم کم‌اعتقاد تأثیری شگفت‌آور و فوق‌العاده دارد و بسیاری از آنان را فی‌المجلس وادار و تشویق مینماید که در این امر خیرا شریک و سهیم گردند.

علامت گذاری اسکناسها به نحوی ساده انجام میگیرد مثلاً اسکناسهای مربوط به نفر اول دارای علامتی در گوشه راست بالا، در روی اسکناس، و نفر دوم دارای علامتی در گوشه راست پائین آن میباشد و به

همین ترتیب میتوان برای هشت نفر در هشت گوشه پشت و روی اسکناس علامت زد.

در مقبره امام نیز هم‌اکنون تعدادی زن و مرد برای این کار استخدام شده‌اند و هر کدامشان مبلغ قابل توجهی به عنوان تنخواه‌گردان برای انداختن در ضریح در حضور زائران در اختیار دارند.

البته بعد از اینکه پولهای ضریح که قبلاً متعلق به **حاج احمد آقا**، پسر امام، بود و حالا به پسر ابن شخص یعنی **آقا سید حسن** تعلق یافته است تخلیه گردید، قبل از شمردن اسکناسها، ابتدا اسکناسهای علامت‌دار را جدا میکنند و آنها را بر طبق نوع علامتی که دارند دسته بندی مینمایند و هر دسته را به حساب فرد مربوط میگذارند و مجدداً به او تحویل میدهند. در اینجا میزبان از ما سؤال کرد که آیا سکه‌های طلا را هم که در ضریح انداخته شده بود دیدید؟ ما پاسخ منفی دادیم و اضافه کردیم که اگر سکه‌های طلائی هم در ضریح وجود داشته است مسلماً در زیر اسکناسها مخفی شده و قابل رؤیت نبوده است.

در این رابطه هم میزبان ما توضیح داد که معمولاً به افرادی از **گروههای مشخص**، از قبیل **آزادگان یا جانبازان**، که برای بازدید و یا به اصطلاح به منظور زیارت مرقد مطهر امام برده میشوند، در روز بازدید، ابتدا در حضور خبرنگاران مطبوعات و گزارشگران رادیو و تلویزیون، یک سکه طلا به هر یک هدیه میدهند و این خبر را ضمن گزارش جریان زیارت آنان با عکس و تفصیل منتشر و پخش مینمایند. اما همینکه آنان را در اتوبوس جای میدهند تا برای زیارت مرقد ببرند در اتوبوس به آنان میگویند که: تعدادی از دریافت کنندگان سکه پیشنهاد کرده‌اند که سکه‌های دریافتی را نثار مقبره **امام راحل** بنمایند تا در راه مستمندان

مصرف گردد و تلویحاً به آنان میفهمانند که این کار به عنوان اولین آزمایش از وفاداری و حق شناسی آنان نسبت به امام و تعهدشان به اسلام و ولایت فقیه تلقی خواهد گردید و اولین شرط لازم برای گنجاندن نامشان در لیست استفاده کنندگان از مزایای فراوان آزادگی و جانبازی خواهد بود. بعد هم افرادی در کنار ضریح میایستند و اسامی و مشخصات افرادی را که سکه های طلای خود را در ضریح می اندازند یادداشت کنند تا احیاناً کسی به بهانه و عنوانی، از قبیل رفتن به توالت و غیره، بدون مراجعه به حرم و انداختن سکه خود در آن، از آنجا بر نگشته باشد.

سکه هائی را هم که در حضور نمایندگان ارتباط جمعی به عنوان هدیه به مهمانان خارجی میدهند به همان ترتیب از آنان پس میگیرند. بدیهی است که این افراد غیر از زائران و بازدید کنندگانی هستند که، مانند دانش آموزان، از چندین روز قبل از بازدید، ضرورت انداختن پول در ضریح به آنان یادآوری و گوشزد شده است و هر یک به منظور چشم و هم چشمی و یا رودربایستی با همراه داشتن جوهری که با گریه و التماس از پدر یا مادر خود گرفته اند در آنجا حضور می یابند.

۳ - نبودن جسد خمینی در مقبره منسوب به او!

ادعای دیگری که میزبان ما در آن روز با اطمینان کامل به عمل آورد این بود که جسد **خاطی** را در قبری که به نام او ساخته شده است دفن نکرده اند بلکه آن را به **سوره** انتقال داده و به احتمال قوی در

خانه‌ای که متصل به حرم منسوب به **حضرت زینب** است (و قبلاً آن را برای توسعه دادن حرم مزبور خریداری کرده بودند) مدفون ساخته‌اند.

این شخص در این رابطه چنین شرح داد:

من در هنگام تخریب آرامگاه **رضا شاه کبیر** و باز کردن قبر او شخصاً حضور داشتم و به اصطلاح شاهد عینی بودم و قسم میخورم که کوچکترین نشانه‌ای از دفن جسد یک انسان در آن وجود نداشت یعنی ما چیزی در آن ندیدیم که بتوانیم آن را به عنوان باقیمانده آن جسد به حساب بیاوریم.

در میان صدها نفر انسان که در آن روز از شنیدن گزافه‌گویی‌های **صادق خلخالی** در مورد جنایات **رضا شاه** به هیجان آمده و در کار تخریب آرامگاه شرکت کرده بودند گمان نمی‌رود که حتی یک تن وجود داشت که نسبت به **رضا شاه** احساس کینه و تنفر شدید نمی‌کرد. ولی مشاهده خالی بودن قبر **رضا شاه** آنچنان بهت و حیرتی در همه حاضران به وجود آورد که حتی در شرایط نامساعد آن روز نیز اگر یک نفر روحانی زرتنگ و حراف از طرفداران رژیم سلطنتی در آنجا وجود داشت، میتوانست با استفاده از این واقعه، **رضا شاه** را جزو اولیاءالله به حساب بیاورد و ناپدید شدن جسدش را به کرامت او نسبت دهد و شورش عظیم در **شهر ری** به وجود بیاورد.

در هر حال، بعد از این واقعه، همراه با خبر تخریب آرامگاه **رضا شاه**، خبر ناپدید شدن جسد وی نیز به سرعت در همه جا منتشر گردید و در اغلب محافل بالای مذهبی و انقلابی، مخصوصاً در **تهران** و **شاه عبدالعظیم** در مورد علت آن بحث و مذاکره به عمل آمد و نهایتاً این نتیجه حاصل گردید که قبر **رضا شاه پهلوی** احتمالاً از زیر به خارج راه داشته و **محمد رضا شاه پهلوی** در هنگام عزیمت خودش از ایران دستور داده است

که جسد **رضا شاه پهلوی** را نیز از قبر خارج ساخته و به خارج از کشور انتقال دهند.

ولی تخریب آرامگاه **رضا شاه پهلوی**، بنیانگذار **سلسله پهلوی**، بعداً این نگرانی را در بنیان‌گذاران **رژیم جمهوری اسلامی** پدید آورد که ممکن است این بدعت ناپسند روزی در مورد آنان نیز به مرحله اجراء گذاشته شود و بر قبر آنان، به صورت انتقام، همان بگذرد که بر **قبر رضا شاه پهلوی** گذشت! حتی گویا خود **امام** که خود را مسن‌تر، علیل‌تر و نزدیک به گورتر از دیگر رهبران و **اولیاء جمهوری اسلامی** میدیده و قبل از دیگران احتمال فوت خود را میداده، قبل از دیگران هم به این نگرانی دچار شده و وصیت کرده است که جسدش را در **ایران** مدفون نسازند و به خارج از این کشور انتقال دهند تا در هنگام سرنگونی **رژیم جمهوری اسلامی**، که خواه ناخواه روزی فرا خواهد رسید، هر گاه مقبره او هم به سرنوشت مقبره **رضا شاه** دچار گردید اولاً استخوانهایش از سوخته شدن محفوظ بماند و ثانیاً پیروان یا همکاران حقه‌باز او، در صورت امکان و اقتضاء، بتوانند این امر را هم به **عنوان یک کرامت دیگر!** از او به حساب آورده و ابدیت او را به **عنوان یک نفر از اولیاء الله واقعی مسلم و مسجل سازند.**

میزبان ما که ناقل این داستان بود ادعا میکرد که بعد از فوت **امام**، مردمی که در روز دفن جنازه او در نزدیک **بهشتزها** حضور یافته بودند، چه به صورت ظاهر و چه از ته دل در وضعی بودند که اگر در هنگام فرود آمدن هلیکوپتر حامل جسد **امام**، با بلندگوهای قوی، که در آنجا وجود داشت، به آنان گفته میشد که: **"ای مردم، شما را به روح امام قسم میدهیم که از جای خود حرکت نکنید و به هلیکوپتر نزدیک نشوید."** مسلماً هیچکس از جای خود تکان نمیخورد. اما چون کارگردانان صحنه تدفین میخواستند که همه مردم دنیا! دفن جنازه **امام** را در قبری که برای

وی کنده و آماده شده بود باور نمایند، ترتیب داده بودند که ابتدا هلیکوپتر حامل جسد کفن شده امام در نزدیک قبر فرود آید و بعد هم طبق برنامه قبلی به مردم اجازه دادند که به سوی هلیکوپتر هجوم ببرند، تابوت را در اختیار بگیرند و کفن جسد را پاره کنند تا هم خودشان و هم میلیونها نفر بینندگان پخش زنده و بینندگان بعدی تلویزیونهای سراسر جهان با چشم خود وجود جسد امام را مشاهده کنند و واقعاً باور نمایند که آن را برای دفن به آنجا آورده بودند. آن وقت کاری را که در آغاز میبایست انجام دهند به مرحله عمل در آوردند یعنی به نام امام از مردم خواستند که از نزدیک جسد دور شوند و بعد هلیکوپتر، با جسدی که در کفن پاره پاره قرار داشت، ظاهراً برای تعویض کفن به پرواز در آمد و از آنجا دور شد و مدتی بعد همان هلیکوپتر به آنجا برگشت و تابوتی در بسته از آن خارج گردید، و بدون اینکه احدی از تماشاچیان به آن نزدیک شود، به داخل قبر برده شد.

با این ترتیب به همه مردم حاضر در صحنه دفن و به تمام بینندگان آن صحنه از تلویزیونها، در ایران و کشورهای دیگر، وانمود شد که این جعبه تابوت محتوی همان جسدی است که دقایقی پیش با چشم خود مشاهده کرده بودند، در حالی که این تابوت محتوی جسد نبوده و در آن قبر جسد امام دفن نشده است.

این بود مضمون نسبتاً کامل داستانی که نویسنده این سطور در حوالی ظهر این روز از زبان میزبان خود شنید. هر چند که قدرت و نفوذ این شخص به اندازهی اوائل انقلاب نیست ولی به اقتضای شغلی که دارد هنوز هم از متنفذان جمهوری اسلامی بشمار می آید و با بسیاری از رجال مذهبی - سیاسی کشور مخصوصاً با آنان که در حال حاضر به تندرو

شهرت دارند و در زمان فوت **امام** نفوذی بسیار زیادتر از این زمان داشته و در زمره‌ی گردانندگان امور و به اصطلاح از "اهل واژه" بشمار می‌آمده‌اند، ارتباطی دوستانه، بسیار نزدیک و تنگاتنگ داشته و دارد و حتی با بعضی از آنان دارای نسبت نزدیک فامیلی می‌باشد، به اینجهت و نیز نظر به شخصیت وی و همچنین با توجه به اینکه منطق و دلیل او برای توجیه تصمیم مربوط به انتقال و دفن جسد **امام** در خارج از کشور قابل قبول به نظر می‌رسد، لذا نویسنده این سطور بعید نمیداند که داستان مزبور واقعیت داشته باشد.

۴ - داستان تخریب آرامگاه رضاشاه کبیر از قول میزبان، یکی از عاملان و شاهدان عینی

چون میزبان ما ضمن شرح داستان مربوط به خالی بودن مقبره **امام**، از حضور خود در هنگام تخریب آرامگاه **رضاشاه** و دخالتش در این امر سخن به میان آورده بود لذا نویسنده این سطور در پایان داستان مزبور، فرصت را مغتنم شمرد و از میزبان خواهش کرد که مشاهدات و مداخلات خود در این رابطه را نیز برای ما شرح دهد.

وی، که از علاقه شدید اینجانب به استماع سخنانش بر سر شوق آمده بود، با کمال میل، به شرح زیر به نقل ماجرا پرداخت:

در همان روزهای اول پیروزی انقلاب یک روز عصر تلفنی به ما اطلاع دادند که برای صبح روز بعد به هر تعداد و مقدار که میسر باشد عمه و بنا با کلنگ و پتک و بیل فراهم سازیم و آماده باشیم.

روز بعد، در حدود ساعت ۹ صبح، **صادق خلخالی** با تعدادی پاسدار مسلح و یک اتومبیل که بلندگو بر روی آن نصب شده بود به

شاه عبدالعظیم آمد و به محض ورود از ما خواست که خدام را برای جمع آوری مردم در صحن حرم، به داخل شهر روانه سازیم. اتومبیل بلندگودار هم به همین منظور در شهر به راه افتاد و مردم را برای استماع سخنان مهم **خلخالی** به حرم دعوت کرد. جمع کثیری در حرم حضور یافتند. **خلخالی** سخنرانی کوتاهی برای آنان ایراد نمود و ضمن آن، به راست یا به دروغ مظالم **رضا شاه** را شرح داد و از آنان درخواست کرد که هر کدام از هر جا که میتوانند پتک و کلنگ و بیل فراهم سازند و در انجام یک کار خیر و پُر ثواب، یعنی خراب کردن آرامگاه آن پادشاه شرکت نمایند.

پس از این سخنرانی، جمعی از مردم برای پیدا کردن و آوردن وسائل تخریب بیرون رفتند، خدام و کارگرانی هم که ما از قبل فراهم کرده بودیم با پتک و کلنگ به جان آرامگاه افتادند و بقیه مردم هم به تماشا مشغول شدند.

در داخل آرامگاه **رضا شاه** اشیاء گرانبهای فراوان وجود داشت که از جملهی آنها تعدادی لوستر گرانبهای کریستال اصل ساخت چکوسلواکی بود، که یکی از آنها با دو بست شاخه شمعی درست از سقف بر بالای قبر آویزان شده بود و شاید نظیر آن در ایران وجود نداشت. ما از **خلخالی** خواهش کردیم که اجازه بدهد تا این اشیاء قیمتی را از آرامگاه به خارج انتقال دهیم و از آنها در داخل حرم استفاده نمائیم. اما **خلخالی** در پاسخ گفت: امام فرموده اند که این ساختمان و کلیه اشیاء داخل آن مصداق بارز **انصاب** در آیه: **انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان**، میباشند و همه آنها را باید نابود کرد!

در هر حال، تعدادی عمدهٔ بنائی همراه با کارگران سایر رشته‌ها و جمعی دیگر از مردم با وسائلی، که مهمترین آنها پتک و کلنگ بود، تخریب آرامگاه را آغاز کردند. اما از همان آغاز معلوم شد که آن ساختمان به مراتب مستحکمتر از آن است که با این وسایل ابتدائی بتوان آن را خراب کرد. یعنی جوانان نیرومند پتکهای سنگینی را که با تمام قوا از بالای سر بر سنگهای بدنهٔ آرامگاه فرو می‌کوفتند فقط اثری بسیار مختصر بر جای می‌گذاشتند و نیز معلوم شد که از بولدوزرهای خاک‌بردار نیز کاری ساخته نخواهد بود.

بلافاصله ترتیب احضار چند نفر استاد بنا و سنگتراش داده شد و جلسه‌ای با شرکت آنان تشکیل گردید. آنان به اتفاق نظر دادند که فقط با دینامیت میتوان این بنای مستحکم را خراب نمود. چند نفری هم قول دادند که برای روز بعد وسایل لازم را فراهم سازند.

روز بعد، همین افراد با مقداری دینامیت و تعدادی دریل و مته‌های فولادی و تیغه‌های سنگ‌بری در محل حاضر شدند و با زحمت زیاد سوراخهایی را در داخل سنگهای محکم اطراف آرامگاه به وجود آوردند و مقداری دینامیت در هر یک قرار دادند و بعد از همهٔ مردم درخواست کردند که همگی از آن حدود دور شوند و حتی ساختمانهای اطراف را نیز تخلیه نمایند و آنوقت دینامیتها را منفجر کردند. اما باز هم معلوم شد که دینامیت نیز برای تخریب این ساختمان کافی نیست مگر اینکه به مقدار زیاد مصرف گردد که آن نیز برای ساختمانهای اطراف، از جمله حرم شاه عبدالعظیم، خطرناک بود.

بار دیگر جلسه‌ای مرکب از تعداد بیشتری از استادان بنائی و کارشناسان امور ساختمانی و سنگ‌کاری در محل دفتر حرم تشکیل گردید.

این جلسه مدتی طولانی ادامه داشت. در ابتدا تمام شرکت کنندگان تخریب آرامگاه را به ترتیبی که به ساختمانهای اطراف زیان نرساند، در مدتی کوتاه که مورد نظر **سران جمهوری اسلامی** بود، غیرممکن دانستند ولی سرانجام یکی از شرکت کنندگان فکری عملی به نظرش رسید و آن این بود که یک غلطک آهنی بزرگ که برای صاف کردن اسفالت جاده‌های بیرون شهرها مورد استفاده قرار میگیرد با یک جرثقیل بلند و قدرتمند به آنجا آورده شود. غلطک را با سیمهای بکسل کلفت و محکم متعدد بر سر جرثقیل آویزان و از زمین بلند کنند و، همانطور که بچه‌ها در پارکها در تاب به جلو و عقب میروند و هر بار دور بیشتری میگیرند، جرثقیل هم در ارتفاعی هم سطح و نزدیک با سقف آرامگاه به تاب دادن غلطک و جلو و عقب بردن آن پردازد و همینکه دور لازم را برداشت، آن را یکباره به ساختمان بکوبد و اینکار را مرتباً تکرار نماید تا ساختمان بکلی ویران گردد.

ترتیب این کارها برای دو روز بعد فراهم گردید و یک دستگاه غلطک از اداره راه امانت گرفته شد و جرثقیل مورد نیاز هم، با راننده، از جای دیگر آماده گردید و این دفعه ساختمان آرامگاه تاب مقاومت نیاورد و با ضربات متعدد به تدریج از بالا به پائین شروع به خراب شدن کرد. با وجود این کار خراب کردن کامل آرامگاه و تسطیح آن در حدود بیست روز به طول انجامید و در تمام این مدت بولدوزرهای خاک بردار و کامیونهای متعدد که در آنجا آماده شده بودند، با سرعت خرده سنگها و آوار حاصله از ساختمان را همراه با اشیاء له شده‌ای که در زیر آنها وجود داشت تخلیه کرده و تحت حفاظت پاسداران به جایی نامعلوم، گویا در نزدیک دریاچه قم، بردند.

اما، همینکه محل قبر **رضا شاه** از زیر آوار پدیدار گشت و شکافته و یا به اصطلاح نبش گردید تا استخوانهایش را به قول **خلخالی** یا بسوزانند و یا در ... بریزند، همانطور که گفته شد چیزی در آن یافت نگردید!

بعداً سایر قبرهائی که در داخل آرامگاه بود، از جمله قبر **علیرضا بهلوی** و **حسنعلی منصور** نیز شکافته شد و ما نفهمیدیم که بر سر استخوانهای موجود در آنها چه آمد؟

تکمله :

چندی بعد از آنکه خاطرات فوق نوشته شده بود، این ناشر به دو مطلب در دو کتاب برخورد نمود، که یکی از آنها تأیید خالی بودن مقبره **رضا شاه بزرگ** در **شاه عبدالعظیم** توسط **صادق خلخالی** بود و دیگری حکایت از آن داشت که مدفن واقعی **رضا شاه بزرگ** در **مشهد** و در حرم **امام رضا** و یا در **مسجد رفاعی قاهره** میباشد. اینک به منظور تأیید و تکمیل شرح بالا به درج این دو مطلب مبادرت میگردد :

متن نامه **صادق خلخالی** روی کاغذ مارک دار مجلس شورای اسلامی:

جمهوری اسلامی ایران
مجلس شورای اسلامی

بسمه تعالی

بنام خداوند متعال و قاهر غالب باید عرض کنم که جنازه **رضاخان** ملعون و دزد را از مصر آورده بودند و در مقبره مخصوص در جوار حضرت **عبدالعظیم علیه السلام** بخاک سپردند و جنازه **علیرضا پهلوی** نیز در آنجا مدفون بود و چند نفر دیگر از دومان ننگین نیز در آن مقبره بود.

پس از انعقاد جمهوری اسلامی در ایران یک روز تصمیم گرفتیم که آن مقبره را که به مراتب بدتر از مسجد ضرار بود و در واقع جز یک دکور شیطانی نبود و در واقع مایه امید ضد انقلاب و سلطنت طلبان بود تخریب نمائیم و در این کار انسانی و اسلامی برادران سپاه پاسدار با تعدادی متجاوز از دویست عدد بیل و کلنگ و دسته‌های دیگر از مردم کمک شایان نمودند و ما بدو امر خیال میکردیم که یک شبه آنجا را خراب میکنیم ولی ساختمان بی‌اندازه محکم بود که بالاخره با شیوه مهندسی و مواد منفجره پس از دو هفته تخریب شد و تنها مقبره **رضاخان** نبود که خراب شد بلکه قبر متجاوز از پنجاه نفر از وابستگان، منجمله **حسنعلی منصور** نیز خراب شد و با این تخریب انقلابی خاطره انقلابی کبیر **سدیف قهرمان** در تخریب مقابر قریش در شام تجدید شد. بعضی‌ها، منجمله **بنی‌صدر** خائن با تخریب آنجا سرسختانه مخالفت میکردند و حتی در صدد بودند که ما را بازداشت نمایند ولی مردم مسلمان با ما بودند. اگر **بنی‌صدر** و امثال او در زمان **پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله** و سلم بودند در باره تخریب مسجد ضرار حتماً مخالفت میکردند و حال آنکه در قرآن میفرماید:

ألم تر کیف فعل ربك بعاد، ارم ذات العماد، ...

والسلام من التبع الهدی

صادق خلغالی - ۱/ ۸/ ۶۲ [۱۳]

باید عرض کنم که خود جنازه را شاه فراری دو روز قبل از رفتن خود از ایران خارج و حالیه در لوس آنجلس به عنوان امانت نگهداری میشود. و خلاصه کلام اینکه جنازه **رضاخان قلندر** و **علیرضا پهلوی** در مقبره بوده و دو روز قبل از فرار شاه خائن از ایران استخوانهای آنها را در جعبه و صندوق جای داده و به لوس آنجلس در آمریکا برده‌اند.

صادق خلغالی

(تاریخ بیست ساله ایران - جلد هشتم - حسین مکی - صفحات ۵۳۰/۳۱)

محل دفن رضا شاه بزرگ، نقل قول از محمد رضا شاه

این بحث را با نقل مطلبی را جمع به محل دفن رضا شاه بزرگ، از

قول محمد رضا شاه پهلوی به پایان میرسانیم:

... انگلیسیها با انتقال جنازه رضا شاه به تهران، که مستلزم انجام تشریفات رسمی بود موافقت نکردند و در نتیجه جنازه بطور موقت به قاهره انتقال یافت و مراسم تشییع جنازه رسمی در قاهره به عمل آمد ...

محمد رضاشاه، بعد از پایان جنگ دوم جهانی و خروج نیروهای بیگانه از ایران به فکر بازگرداندن جنازه پدرش به تهران افتاد و مقبره مجللی نیز برای او در نزدیکی حرم حضرت عبدالعظیم ساخته شد. مراسم انتقال و تشییع رسمی جنازه در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۹ انجام پذیرفت و چنین تصور میشود که جنازه در مقبره‌ای که برای او بنا شده بود، دفن شده است. ولی شاه در سال ۱۹۷۵ [۱۳۵۴ شمسی] در مصاحبه با گارانجیا، روزنامه‌نگار هندی، گفت که جنازه پدرش به واسطه اعتقاد و ایمان او به امام هشتم شیعیان در جوار حرم حضرت رضا، علیه السلام، دفن شده است.

کتاب گارانجیا تحت عنوان: اندیشه‌های یک پادشاه که مجموعه‌ای از مصاحبه‌های او با شاه است، در سال ۱۹۷۷ [۱۳۵۶ شمسی] با کمک دربار یا وزارت اطلاعات آن زمان در لندن چاپ شد و این مطلب به طور صریح در پایان فصل دوم آن که به رضا شاه اختصاص یافته است تکرار گردید.

مقبره رضا شاه بعد از انقلاب اسلامی ایران تخریب گردید و اثری از جنازه یا استخوانهای رضا شاه در آن یافت نشد ...

... بعد از مرگ [محمد رضا] شاه در قاهره، هنگام دفن جنازه او در مسجد رفاعی مصر، خبرگزاریها گزارش دادند که جنازه محمد رضا شاه در کنار قبر پدرش در مسجد رفاعی قاهره دفن شده است. صحت و سقم این ادعا هم روشن نیست و به درستی نمی‌توان گفت که جنازه رضا شاه، یا بقایای جسد او در کدام نقطه از کوره خاکی ما مدفون است؟! ...

(پدر و پسر ، ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها - تألیف و ترجمه : محمود طلوعی - نشر علم - چاپ اول - بهار ۱۳۷۲ - صفحات ۴۶۹ و ۴۷۰ - خبر مربوط به مصاحبه محمد رضا شاه با کارانجیای هندی به نقل از:

The Mind of a Monarch - R. K. Karanjia -
London - 1977 - P. 42)

پیوست مربوط به صفحه ۱۱۸

الف- تاریخچه‌ای کلی از آغاز روابط سیاسی ایران با آمریکا تا شروع داستان مغرضانه کاپیتولاسیون

اولین پیمان برای برقراری روابط سیاسی بین ایران و آمریکا به نام پیمان دوستی و تجاری در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ - ۲۲ آذر ۱۲۳۵)، یعنی نزدیک به ۱۴۲ سال قبل در قسطنطنیه!! بین فرخ خان غفاری، ملقب به امین‌الملک ایلچی کبیر ایران در فرانسه!!، و کارول سنس، وزیر مختار آمریکای شمالی در دربار عثمانی!!، منعقد گردیده است.

به موجب ماده دوم این پیمان دولت آمریکا از حقوق مربوط به کشورهای

کامله‌الوداد برخوردار شده که منظور از این اصطلاح همان مقررات "کاپیتولاسیون" بوده است.

با اینکه این پیمان در تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی همان سال (۲۸ بهمن ۱۲۳۵ - ۱۶ فوریه ۱۸۵۷) به توشیح ناصرالدینشاه رسیده و از نظر ایران لازم‌الاجرا گردیده بود ولی دولت آمریکا تا نزدیک به ۲۶ سال بعد در مورد برقراری روابط با ایران اقدامی به عمل نیاورده است.

در تاریخ ۵ اوت ۱۸۸۲ (۱۴ مرداد ۱۲۶۱ - ۲۰ رمضان ۱۲۹۹) کنگره آمریکا قانون تأسیس سفارت در تهران را به تصویب رسانید و

چند ماه بعد در ژانویه سال ۱۸۸۳ (ربیع‌الاول ۱۳۰۰ - دی ۱۲۶۱)
نخستین سفیر آمریکا در ایران تعیین و به تهران اعزام گردید.

اولین وزیر مختار ایران در آمریکا نیز **حسینقلی خان**
صدرالسلطنه، پسر چهارم **میرزا آقاخان نوری**، بوده که در شوال ۱۳۰۵
(خرداد یا تیر ۱۲۶۷ - ژوئن یا ژوئیه ۱۸۸۸) به این سمت منصوب و به
سوی آن کشور روانه شده است.

چون این شخص در ذیحجه سال قبل از این انتصاب به حج
رفته بوده، لذا در زمان عزیمت به محل مأموریت خود از طرف
ناصرالدینشاه به لقب "**حاجی واشنگتن**" ملقب گردیده است. ظاهراً ورود
وی به واشنگتن با اولین عید قربان بعد از حاجی شدن وی مصادف بوده
و به همین جهت وی به عنوان اولین اقدام خود در آمریکا به اجرای
مراسم قربانی گوسفند در محل سفارتخانه دست زده و خود را مضحکه
خاص و عام ساخته است.

از آن تاریخ تا زمانی که سلطنت به **خاندان پهلوی** منتقل
گردیده است، به دو فقره ماجرای جنجال برانگیز در مورد استخدام دو
هیئت مستشاری از آمریکا برمیخوریم که اولی به ریاست **هورگان شوستر**
(در ۱۹۱۱ میلادی - ۱۲۹۰ شمسی) و دومی به ریاست **آرتور میلسپو**
(در ۱۹۲۲ میلادی - ۱۳۰۱ شمسی) بوده است.

هر چند که استخدام هیئت دوم بعد از کودتای ۱۲۹۹ انجام
شده و نیز تا حدود دو سال بعد از به سلطنت رسیدن **رضا شاه** ادامه داشته
است ولی در طول سلطنت این پادشاه هیچ مستشار آمریکائی برای ایران
استخدام نشده بوده است.

در زمان سلطنت **محمد رضا شاه** نیز اولین مستشاران آمریکائی که به ایران دعوت شدند هیتی به ریاست همان **آرتور میلسپو** بود. لایحه استخدام این شخص در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ (۱۲ نوامبر ۱۹۴۲) در مجلس شورای ملی به تصویب رسید ولی بعد از دو سال، به علت اختلافاتی که با دولت ایران پیدا کرده بود، مستعفی گردید و استعفایش در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۲۳ (۸ فوریه ۱۹۴۵) از طرف مجلس شورای ملی مورد قبول قرار گرفت.

ترتیب استخدام **آرتور میلسپو** و هیئت مستشاران زیر نظر وی در هر دو بار (چه در دوران **احمد شاه قاجار** و چه در زمان **محمد رضا شاه پهلوی**) در هنگامی داده شده که **میرزا احمد قوام**، **قوام السلطنه**، به عنوان نخست‌وزیر خدمت میکرده است. با اینکه اولین لایحه استخدام مستشار مالی از آمریکا، که به استخدام **مورگان شوستر** انجامید، در دوران نخست‌وزیری **مستوفی‌الممالک** به تصویب مجلس شورای ملی رسید و **قوام السلطنه** در آن زمان سمت وزارت جنگ را به عهده داشت ولی هرگاه بگوئیم که در آن ایام نیز همین شخص در ایجاد فکر استخدام مستشار از آمریکا مؤثر بوده است، شاید سخنی به گزاف نگفته باشیم.

حسن ارسنجانی در یادداشتهای سیاسی خود در این رابطه چنین نوشته است:

... **قوام السلطنه** از کسانی بود که راه سوم را انتخاب کرده بود

ولی با طرفداران آلمان موافق نبود و اعتقاد داشت به هر تقدیر سیاست آمریکا را باید متوجه ایران کرد و آمریکائیها را به هر نحوی شده در ایران ذینفع نمود و از نفوذ و قدرت آنها برای تعدیل فشار دو طرف استفاده کرد.

قوام‌السلطنه عقیده داشت که آمریکا هیچگونه خطر استعماری برای ایران ندارد. زیرا میان ایران و آمریکا اقیانوس‌ها فاصله است و در حالی که انگلیس و روسیه تزاری برای بلعیدن ما دهان باز کرده‌اند، امکان ندارد که دولت نائبی از جمله آمریکا بتواند ایران را تحت سلطه خود در آورد. با این عقیده راسخ بود که به محض در دست گرفتن قدرت، **دکتر میلسپو** و یک عده دیگر آمریکائی را برای مستشاری امور مالی مملکت استخدام کرد. قرارداد نفت با دو کمپانی آمریکائی امضاء نمود.

در دوره دوم زمامداری خود بعد از شهریور ۱۳۲۰، در سال ۱۳۲۱ از نوبه فکر جلب سیاست آمریکا افتاد. موافقت کرد در دوره اشغال نظامی ایران از طرف شوروی و انگلیس، ارتش آمریکا به ایران بیاید و منظورش این بود که آمریکا راجع به امور مالی ایران بیش از پیش ذینفع باشد.

همچنین در دوره چهاردهم زمامداری خود در سال ۱۳۲۴ همین سیاست را تعقیب کرد. برای تحقیق برنامه هفت ساله از کارشناسان آمریکائی دعوت نمود و سعی داشت که با استقراض از بانک بین‌المللی و به کمک شرکت **هورسون بودسون** برنامه هفت ساله را از سال اول به مرحله اجرا و عمل در آورد. ولی عمر دولت او کفاف نداد...

(زندگی سیاسی قوام‌السلطنه - تألیف **جعفر مهدی نیا** -

صفحات ۲۰۴/۵)

همانطور که **ارسنجانی** نوشته است، **احمد قوام**، قوام‌السلطنه،

در این دوران از نخست‌وزیری خود (که از ۱۸ مرداد تا ۲۵ بهمن ۱۳۲۱ بطول انجامید)، علاوه بر اینکه ترتیب استخدام مستشاران آمریکائی مالی آمریکائی را داد، دعوت نامه‌ای رسمی نیز برای ارتش آمریکا امضاء نمود که ورود و حضور سربازان آمریکائی را در ایران قانونی شناخت.

محمد ساعد که در این کابینه **قوام السلطنه**، سمت وزارت امور خارجه را به عهده داشت و اقدامات مربوط به دعوت نظامیان آمریکائی به ایران در وزارتخانه زیر نظر وی انجام گرفته بود، با همین سمت به کابینه بعدی به نخست‌وزیری **علی سهیلی** انتقال یافت و در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۲۲ (۳ نوامبر ۱۹۴۳) قرارداد استخدام اولین هیئت مستشاری نظامی را برای ارتش ایران که مرکب از یک سرلشکر، چهار سرهنگ، یک سرگرد و دو سروان بود با وزیر مختار آمریکا به امضاء رساند. همین شخص چند روز بعد، یعنی در تاریخ ۵ آذر ۱۳۲۲ (۲۷ نوامبر ۱۹۴۳)، قرارداد دیگری برای استخدام تعدادی مستشار نظامی آمریکائی برای ژاندارمری ایران با وزیر مختار آمریکا به امضاء رسانید.

با اینکه این افراد گذرنامه دولتی که توسط دولت آمریکا صادر شده بود در اختیار داشته‌اند و بر حسب نوع آن از مصونیتها و امتیازات مندرج در قرارداد موجود بین ایران و آمریکا استفاده میکرده‌اند، مع هذا در ماده سی‌ام قرارداد اخیر، به نحوی نامرئی و ظاهراً عادی مصونیت کامل در مقابل هر عمل غیرقانونی که در ایران به انجام برسانند به آنان داده شده بود. متن آن ماده به شرح زیر می‌باشد:

ماده سی‌ام - نسبت به هر یک از کارمندان این هیئت که بطور صحیح و منظم و از روی صلاحیت ثابت شود که به جرم مداخله در کارهای سیاسی کشور یا تخلف از قوانین ایران مقصر است، هیئت وزیران حق خواهد داشت مقررات این قرارداد را که مربوط به چنین کارمندی باشد لغو نماید.

که البته هر جنایتی نیز تخلف از قوانین ایران شمرده می‌شده و دولت ایران در چنین مواردی فقط حق داشته است که قرارداد استخدامی مربوط به چنین کارمندی را لغو نماید!!

یکبار دیگر **قوام السلطنه** در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۲۴ (۲۶ ژانویه ۱۹۴۶) به نخست وزیری انتخاب گردید. وی در این دوره از صدارت خود، که ایادی روسیه، آذربایجان را به صورت خودمختار درآورده بودند و هنوز کشور ایران در اشغال نیروهای متفقین بود، به عنوان یک سیاستمدار لایق و زیرک، حد اعلاهی مهارت و زبردستی را درمقابله با مشکلات فراوان موجود و حل و فصل امور سیاسی ایران بکار برد و موجبات تخلیه ایران را از نیروهای بیگانه (مخصوصاً از نیروهای شوروی که از این کار خودداری میکردند) و بازگرداندن آذربایجان را به ایران فراهم ساخت.

بعلاوه '... قوام در گفتگوهای فشرده‌ای با ژورژ آلن و سرمایه‌داران آمریکائی بود تا هر چه ممکن است آنها را بیشتر درگیر مسائل ایران سازد. ۲۶ مهر [۱۳۲۶] گفتگوهای او به نتیجه رسید و دولت با انعقاد پیمان محرمانه نظامی با آمریکا، به مستشاران نظامی آن کشور حق انحصاری دخالت در ارتش ایران را داد... رادیو لندن خبر انعقاد قرارداد محرمانه نظامی ایران و آمریکا را منتشر کرد، سفارت شوروی دست به اعتراض زد. دولت تکذیب کرد، اما انگلیسان از آرشیو ثبت قراردادهای سازمان ملل، قرارداد را به صفحات روزنامه‌ها کشاندند. چنین بود که شرایط برای سقوط قوام آماده شد...'

(از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود - صفحه ۲۸۰)

این قرارداد محرمانه‌ای که **مسعود بهنود**، به شرح بالا، از آن نام برده است، احتمالاً همان قراردادی است که در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۲۶ (۶ اکتبر ۱۹۴۷) به دستور **قوام السلطنه**، نخست‌وزیر وقت، بین **محمود جم** که وزارت جنگ را به عهده داشته، به نمایندگی دولت ایران، و **ژورژ آلن**، سفیر کبیر کشورهای متحد آمریکا، به امضاء رسیده است. (این قرارداد

در صفحات ۶۴ تا ۷۰، جلد دوم کتاب " اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول " منتشره توسط دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، تحت عنوان سند شماره ۲۰ درج شده است.)

ماده ۲۴ این قرارداد به شرح زیر میباشد:

" ماده ۲۴ - تا مدتی که این قرارداد یا تمدید آن معتبر است دولت ایران هیچ گونه مأمورین دولت خارجی دیگر را برای انجام هیچ گونه وظایف مربوط به ارتش ایران استخدام نخواهد نمود مگر با توافق نظر مشترک مابین دولتین کشورهای متحد آمریکا و ایران.

بطوری که ملاحظه میشود در آن زمان که **محمد رضا شاه پهلوی**

هنوز دارای قدرتی در کشور نبوده و **قوام‌السلطنه** فعال مایشاء محسوب میشده، ارتش ایران در بست در اختیار هیئت مستشاران نظامی دولت آمریکا و در حقیقت خود دولت آمریکا قرار گرفته است.

بعلاوه به موجب ماده ۱۱ قرارداد، در صورتیکه هر یک از اعضای هیئت مستشاران نظامی از قوانین و مقررات دولت ایران، که شامل هر نوع جرم و جنایت بزرگ هم میشود، تخلف مینمودند فقط ممکن بوده است!! که از خدمت در ارتش ایران معاف گردند و تنها هزینهء مراجعتشان به آمریکا!! پرداخت گردد. به شرح زیر:

" ماده ۱۱ - اعضای هیئت در صورت تخلف از قوانین و مقررات دولت ایران ممکن است از خدمت ارتش ایران معاف گردند، در این صورت فقط استحقاق دریافت هزینهء مراجعت به آمریکا خواهند داشت.

این امتیاز در شرایطی داده شده است که، همانطور که در بالا گفته شد، اعضای هیئت مستشاران نظامی آمریکا از گذرنامه‌ی صادره توسط دولت متبوع خود استفاده میکردند و بر حسب نوع آن، که

سیاسی یا خدمت بوده، از مصونیتها و امتیازات مندرج در قرارداد سیاسی موجود بین دولتهای ایران و آمریکا برخوردار بوده‌اند.

هر یک از این مستشاران از نظر مادی نیز از مزایای قابل توجهی برخوردار بوده‌اند:

به موجب ماده ۱۰ قرارداد 'بر تمام افسران هم درجه خود در ارتش ایران ارشددیت خواهد داشت' و 'از تمام امتیازات و مزایائی که بنا بر مقررات داخلی ارتش ایران برای افسران هم درجه اوتعیین شده است برخوردار میگردد.'

و علاوه بر حقوق و مزایا: به موجب ماده ۱۳

'مبلغی مقطوع به عنوان پاداش با موافقت بین دولتین ایران و آمریکا به پول رایج آمریکا یا حواله دلار و یا چک دریافت خواهد نمود. این پاداش در ۱۲ قسط ماهانه متساوی هر قسط در آخرین روز هر ماه پرداخت خواهد شد. مالیاتهای جاری که از طرف دولت ایران یا تشکیلات اداری و سیاسی آن وضع شده و یا اینکه بعداً وضع خواهد شد شامل پاداش اعضای هیئت مزبور نخواهد گردید.'

به موجب سند مندرج در صفحه ۹۶۶، جلد ۵، اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا مربوط به سال ۱۹۴۷، در همین روزی که قرارداد اعزام افسران و سربازان جدید آمریکائی بین ژوزف آلن، سفیر کبیر آمریکا در ایران، و محمود جم، وزیر جنگ ایران، به امضاء رسیده است، این دو نفر قرارداد استخدام مستشاران سابق را نیز در همان تاریخ (۱۳ مهر ۱۳۲۶ - ۶ اکتبر ۱۹۴۷)، و طبعاً به موجب مفاد قرارداد جدید، تمدید کرده‌اند.

بطوری که خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند قبل از آنکه **محمد رضا شاه** در حکم وزنه سنگینی در ترازوی سیاست ایران جلوه گر شود و در زمان نخست‌وزیری **قوام السلطنه**، که پیش از هر نخست‌وزیر

دیگری نسبت به شاه بی‌اعتنائی مینموده است، ارتش ایران بطور انحصاری در اختیار آمریکا قرار گرفته، پای مستشاران آمریکائی به ایران باز شده، و آنان از هر نوع مصونیت و مزایائی برخوردار شده بودند.

از خوانندگان عزیز تقاضا دارد که یک بار دیگر مطالب مستند بالا را مطالعه فرمایند و آنها را با ادعاهای بی‌مدرک از طرف افرادی که وجه مشترک همه آنان مخالفت بی‌دلیل با رژیم سابق میباشد مقایسه کنند و دریابند که این افراد تا چه اندازه مغرض و ناجوانمرد میباشند.

در هر حال، شواهد موجود نشان میدهد که بعد از سقوط این کابینه قوام‌السلطنه، تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، محمد رضاشاه پهلوی از حامیان سرسخت حضور آمریکا در ایران بوده و همین امر یکی از مهمترین دلایل مخالفت شدید ایادی روس و انگلیس با وی بشمار میرفته است.

بطوری که دیدیم، قوام‌السلطنه تمام مذاکرات مربوط به انعقاد اولین قرارداد جهت استفاده انحصاری از مستشاران نظامی آمریکا و نیز امضای این قرارداد را در متتهای اختفاء انجام داده و دولتهای روس و انگلیس را غافلگیر کرده بود.

ولی به موجب همان سند مندرج در صفحه ۹۶۶، جلد ۵، اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا و نیز به موجب مواد ۲ و ۳ قرارداد مورد بحث، قرار بوده است که این قرارداد تا تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۴۹ (۲۹ اسفند ۱۳۲۷) به قوه خود باقی باشد ولی دولت ایران در صورت تمایل به تمدید آن میبایست پیشنهاد خود را کتباً قبل از تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۸ (۳۰ شهریور ۱۳۲۷) به دولت آمریکا تسلیم نماید و دولت آمریکا نیز موظف بوده است که قبل از تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۴۸ (۲۹ آذر ۱۳۲۷) اقدام نماید.

اعلام تمایل ایران به تمدید قرارداد (قبل از تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۲۷) در زمان نخست‌وزیری **عبدالحسین هژیر** و توسط **سپهبد احمد امیر احمدی** انجام شده است.

عبدالحسین هژیر، از نظر دولت انگلیس، یکی از بدسابقه‌ترین افراد بشمار میرفته است، زیرا وی که در کابینه **قوام‌السلطنه** (همان کابینه‌ای که قرارداد تسلط انحصاری آمریکا بر ارتش ایران و استخدام مستشاران آمریکائی را منعقد ساخت) وزارت دارائی را به عهده داشته، در همان زمان بلافاصله متعاقب تصویب بند " ه " از قانون مورخ ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ (۲۲ اکتبر ۱۹۴۷) (**راجع به استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب**) در صدد اجرای آن برآمده بوده است. وی در اجرای این تصمیم جرئت ورزیده و با تنظیم لایحه‌ای مشتمل بر ۲۵ مورد از تخلفات اساسی و غیرقابل انکار شرکت نفت انگلیس و ایران از مفاد قرارداد ۱۹۳۳، از آن شرکت درخواست کرده بوده است که نمایندگان خود را برای مذاکره در مورد آن تخلفات و اجرای قانون مصوبه مزبور اعزام دارد.

با این ترتیب چون مسلم بود که وی در این دوره از نخست‌وزیری، با پشتیبانی شاه، به اقدامات سابق خود در جهت طرفداری از آمریکا و مخالفت با انگلیس ادامه خواهد داد و از جمله استیفای حقوق تزییع شده‌ی ملت ایران از نفت جنوب را تعقیب خواهد کرد و تمایل دولت ایران به تمدید قرارداد استفاده از مستشاران آمریکائی را اعلام خواهد کرد، لذا جای هیچگونه تعجب نیست که از همان روزی که مجلس شورای ملی به وی ابراز تمایل نمود، انگلوسلاویست‌ها و سایر انگلوفیل‌ها تمام ایادی خود را در تمام جبهه‌ها بر علیه او بسیج کردند.

... در همان روز، نزدیک ساعت یازده نزدیک ساعت یازده در حالی که **عبدالحسین هژیر** در کاخ منتظر فرمان صدارت بود، جمع

کثیری از طبقات مردم و مخصوصاً دانشجویان دانشکده‌های حقوق و فنی، با صفوف منظم در میدان بهارستان حضور یافتند و خواستار ملاقات با نمایندگان مجلس شدند. ضمن این ملاقات اعتراض خود را نسبت به ابراز تمایل مجلس به نخست‌وزیری هژیر بیان نمودند.

... کسبه و اصناف با صلاحدید و راهنمایی آیت‌الله کاشانی مغازه‌های خود را تعطیل و در میدان بهارستان اجتماع کردند و ضمن ایراد سخن، نمایندگان مجلس را به باد ناسزا گرفتند... به دستور دولت و رئیس مجلس پلیس برای متفرق ساختن مردم وارد معرکه شد. تیراندازی آغاز گردید

و مردم تظاهرکننده نیز با چوب و چاقو به پلیس حمله کردند. در این زد و خورد عده‌ی زیادی مجروح و زخمی شدند... روز چهارم نخست‌وزیری هژیر، شاهد تظاهرات گسترده‌ای از طرف روحانیون بود. چندین هزار روحانی و بازاری در حالی که قرآن بر سر داشتند، به رهبری سید مجتبی نواب صفوی، رئیس فدائیان اسلام، در میدان بهارستان علیه هژیر به تظاهرات پرداختند... اعلامیه‌ی شدیدالحن آیت‌الله کاشانی علیه نمایندگان مجلس بین مردم تهران پخش شد... هنگامی که هژیر وزیران خود را به مجلس شورای ملی معرفی مینمود، در لژ تماشاچیان مجلس تظاهرات شدیدی علیه او بر پا بود و صدای مرگ بر هژیر مزدور و بی‌دین در فضای تالار علنی مجلس طنین‌آنداز گردید. در همین جلسه حسین مکی، ابوالحسن حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و رحیمیان در باره زد و خورد‌های چند روز گذشته علیه او اعلام جرم نمودند...

(نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار - دکتر باقر

عاقلی - صفحات ۶۴۸/۵۰)

کمی بعد عباس اسکندری، که در وابستگی وی به ایتلیجنت

سرویس دلایل فراوان وجود دارد دولت هژیر را به علت سوءسیاست

داخلی و خارجی و مسئله بحرین استیضاح کرد و بعد از او **ناصرقلی اردلان** نیز دولت را استیضاح نمود.

... بالاخره هژیر در مقابل جوی که مخالفین برای او درست کرده بودند تاب مقاومت نیاورده و باوجودی که در مجلس از اکثریت برخوردار بود، چاره را در کناره‌گیری دید و سرانجام روز ۵ آبان ۱۳۲۷ [۲۷ اکتبر ۱۹۴۸]، پس از پنج ماه زد و خورد و مبارزه از کار کناره‌گیری کرد... (همان - صفحه ۶۵۳)

عبدالحسین هژیر در همین دوران کوتاه نخست‌وزیری خود چند گناه نابخشودنی از نظر انگلیس مرتکب گردید که یکی از آنها همان درخواست تمدید قرارداد همکاری نظامی ایران و آمریکا بود و دیگری:

... **هژیر** در دوران نخست‌وزیری خود موضوع نفت را تعقیب نمود و طرحی تحت ۲۵ ماده تهیه و به تصویب هیئت وزیران رسانید. در این طرح تا حدی استیفای حقوق ایران از کمپانی منظور شده بود ولی با سقوط دولت طرح او نیز مدفون شد... (همان - صفحه ۶۵۴)

که البته منظور از این طرح ۲۵ ماده‌ای همان لایحه‌ای است که قبلاً به آن اشاره شد. و **هژیر** در دوران نخست‌وزیری خود با به تصویب رساندن آن در هیئت دولت جنبه‌ی رسمی و قانونی به آن بخشید و برخلاف آنچه که در بالا نوشته شده است این طرح یا لایحه مدفون نشد و همان است که در دولت بعدی یعنی دولت **محمد ساعد** مبنای مذاکره با شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گرفت و منجر به انعقاد **قرارداد گس-گلشائیان** گردید.

در هر حال، **سپهبد امیر احمدی**، وزیر جنگ کابینه‌ی **هژیر**، که درخواست تمدید قرارداد همکاری نظامی ایران و آمریکا را به مقامات آن کشور اعلام کرده بود، با پشتیبانی **شاه**، عیناً با همین سمت به کابینه

جدید انتقال یافت و در موعد مقرر یعنی ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) تمدید مورد بحث را امضاء کرد.

موعد بعدی برای درخواست تمدید قرارداد مورد بحث قبل از

شهریور ۱۳۳۱ و زمان مقرر برای امضای تمدید آن ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ (۲۰ مارس ۱۹۵۳) بوده که این هر دو اقدام را نخست وزیر وقت یعنی مرحوم محمد مصدق بدون سر و صدا به انجام رسانده است.

از بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) که دولت آمریکا دست برتر در سیاست ایران را در اختیار گرفت و نفوذ آن دولت با سرعت در همه زمینه‌ها، مخصوصاً در امور نظامی توسعه یافت و مرتباً بر تعداد مستشاران نظامی مرتباً افزوده گردید، تا زمانی که قانون ماده واحده جنجال برانگیز مورد بحث به تصویب رسید، همان موافقتنامه‌های دو جانبه و مقررات مندرج در آنها در تمام زمینه‌های مربوط، از جمله بر روابط استخدامی مستشاران نظامی آمریکا حاکم بوده است.

ب - مختصر شرحی در ارتباط مستقیم با مطلب مورد بحث

همانطور که دیدیم، دولت آمریکا پس از آنکه به تبعیت دولتهای روس و انگلیس در اشغال ایران شرکت نمود و نیروهای نظامی خود به این کشور وارد کرد (در اواخر جنگ جهانی دوم و با موافقت دولت قوام السلطنه) طی چند فقره قرارداد دو جانبه و محرمانه که با دولت ایران منعقد ساخت، موفق گردید که انحصار تسلط بر ارتش ایران را برای مستشاران نظامی خود کسب نماید. به موجب این قراردادها که آخرین آن در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۲۶ (۱۶ اکتبر ۱۹۴۷) ، در کابینه

قوام‌السلطنه، توسط وزیر جنگ این کابینه و سفیر کبیر آمریکا به امضاء رسید، به مستشاران و کارکنان هیتهای نظامی آمریکا در ایران انواع مصونیتها و امتیازات (حتی بیش از آنچه که دیپلماتهای آمریکا از آن برخوردار بودند) داده شد.

دولتهائی که عاقد قراردادهای محرمانه در مورد همکاری نظامی با آمریکا بوده‌اند، استتار آنها را به صلاح دولت و ملت دانسته و به استناد قسمت آخر اصل ۲۴ قانون اساسی مشروطیت (که ذیلاً درج میگردد) از انتشار آنها و درخواست طرح و تصویبشان در مجلس شورای ملی خودداری کرده بودند:

اصل ۲۴ - بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، اعطای امتیازات (انحصار) تجارتي و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هائی که استتار آنها صلاح دولت و ملت باشد.^۱

ولی استتار قراردادها بموجب اصل ۲۴ مزبور و به بهانه صلاح دولت و ملت نمیتوانسته است ابدی باشد و اصل ۵۲ متمم قانون اساسی به شرح زیر تکلیف اینقبیل قراردادها را روشن کرده بوده است :

اصل ۵۲ - عهد نامه‌هائی که مطابق اصل ۲۴ قانون اساسی مورخه چهاردهم ذیقعدة یک هزار و سیصد و بیست و چهار استتار آنها لازم باشد، پس از رفع محذور همینکه منافع و امنیت مملکتی اقتضاء نمود با توضیحات لازمه بایدپاز طرف پادشاه به مجلس شورای ملی و سنا اظهار شود.^۲

بطوری که قبلاً هم اشاره شد، **محمد رضا شاه پهلوی** در آغاز سلطنت خود تا چندین سال نفوذ زیادی در کابینه‌های وقت و در تعیین سیاست و اداره امور کشور نداشته و از جمله در اعطای مصونیت قضائی نامحدود به مستشاران آمریکائی (به شرح بالا)، دارای دخالتی مؤثر و قدرتی چندان تعیین کننده نبوده است. وی تا سقوط دولت مرحوم **محمد**

مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) دائماً در حال مبارزه برای کسب قدرت بوده و میتوان گفت که از آن تاریخ به بعد، با پشتیبانی دولت آمریکا، در مدتی نسبتاً کوتاه موفق شده است که به قدرتی قابل توجه در صحنه سیاسی ایران دست یابد.

در هر حال **محمد رضا شاه پهلوی** هم‌امنگ و به موازات قدرت‌یابی خود، به موجب همان قراردادهای محرمانه، موجبات توسعه هر چه بیشتر نفوذ و دخالت همه جانبه آمریکا در امور سیاسی و نظامی ایران را فراهم مینموده و مرتباً بر تعداد مستشاران نظامی آمریکا افزوده میشده است ولی تا زمان تصویب ماده واحده جنجال‌برانگیز مورد بحث، اولاً بر خلاف قانون اساسی هیچ اطلاعی راجع به این قراردادها به مجلس شورای ملی داده نشده بوده و ثانیاً قراردادهای استخدامی تمام مستشاران و کارکنان هیئتهای نظامی آمریکا طبق قرارداد محرمانه‌ی مورخ ۱۳ مهر ۱۳۲۶ تنظیم میگردد یعنی همه آنان بدون استثناء از مزایا و مصونیت‌های نامحدود مندرج در آن قرارداد استفاده میکرده‌اند.

شواهد موجود نشان میدهد که **محمد رضا شاه پهلوی** از اعطای مصونیت‌های نامحدود مزبور به این مستشاران ناراضی بوده و همواره به دنبال بهانه‌ای میگشته است که آنها را تعدیل نماید و بعلاوه ضمن مطالب مهم و فراوان دیگری که فکر وی و بسیاری دیگر از اولیاء وقت امور و دولت ایران را به خود مشغول ساخته بوده، این مطلب نیز وجود داشته است که چگونه شاه مملکت طبق اصل ۵۲ متمم قانون اساسی این قراردادهای محرمانه نظامی با آمریکا را به اطلاع مجلسین شورای ملی و سنا برساند و تأخیر در تسلیم آنها را توجیه کند و از همه بالاتر چگونه اعضای دو مجلس را وادار سازد که بدون جنجال و سر و صدا و ایجاد

ناراحتی و عکس‌العمل نامطلوب در افکار عمومی مفاد آنها را مورد قبول قرار دهند؟

ظاهراً با تنظیم و تصویب کنوانسیون مربوط به روابط سیاسی بین دولتها، توسط کنفرانس سازمان ملل متحد در وین، که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ (۲۹ فروردین ۱۳۴۰) در آن شهر به امضای نماینده تام‌الاختیار ایران رسیده بود، بهانه خوبی به دست شاه و دولت ایران افتاده است که در جهت تعدیل و تحدید مصونیت‌های اعطائی به مستشاران نظامی با مقامات سفارت آمریکا به گفتگو پردازند.

در اینجا بهترین راه این بوده است که دولت ایران، با موافقت سفارت آمریکا، مصونیت‌های اضافی را که به موجب قراردادهای استخدامی به مستشاران مورد بحث داده شده است لغو نماید و آنان را بر حسب گذرنامه‌های سیاسی یا خدمت که در دست داشته‌اند، به عنوان مأموران دولت آمریکا تلقی کند و مصونیتها و مزایای مربوط به کارکنان سفارت را در مورد آنان برقرار سازد. ظاهراً **امیر عباس هویدا** که در دولت **حسنعلی منصور** سمت وزارت دارائی را به عهده داشته، در آن زمان همین نظر را ابراز مینموده است.

ضمن دفاعیاتی که از قول **امیر عباس هویدا** از طرف دادگاه به اصطلاح انقلاب در روزنامه‌های وقت منتشر گردید، در این مورد چنین نوشته شده است:

... در باره مصونیت آمریکائیها گفته شد - بله در دولت گذشته که من وزیر دارائیش بودم - جناب آقای رئیس، ولی در آن موقع بنده تهران هم نبودم. بنده خارج بودم. در کنفرانس اوپک شرکت کرده بودم. بنده معتقد بودم اگر میخواستند مستشار آمریکائی بیاورند - عوض اینکه مصونیت بخصوص به مستشار آمریکائی بدهند، مستشار آمریکائی را عضو سفارت آمریکا

میکردند که میتوانست بطور دیپلماتیک مصونیت داشته باشد و مسئله‌ای مطرح نشود که قلب عده‌ای راجریحه‌دار بکند. اگر احتیاج داشتند این کار را بایستی میکردند...
 (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۸۲۵ مورخ دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ - ۹ آوریل ۱۹۷۹ صفحه ۵ ستونهای ۲ و ۳)
 حال این سؤال پیش می‌آید که چرا دولت ایران و سفارت آمریکا در تهران این راه حل ساده را نپذیرفتند و ترجیح دادند که آن قانون جنجال‌برانگیز را به مجلس ببرند و آنهمه ناراحتی و رسوائی به وجود بیاورند؟

۱- پاسخ از نظر اولیاء دولت ایران

پاسخ این سؤال در مورد اولیاء دولت ایران این است که اولاً اینان گمان نمیکردند تعدیل و تحدید مصونیت‌های اعطائی به مستشاران نظامی آمریکائی بجای تشکر و تمجید موجب آنهمه ناسزا و توهین گردد و ثانیاً اینان در صدد برآمده بودند که با یک تیر دو نشان بزنند و به دو هدف برسند ولی یکی از آنها را که همان تعدیل مصونیت‌های مستشاران نظامی بوده به صورت علنی مطرح ساخته و دیگری را که هدف اصلی محسوب میشده در پشت سر این هدف ظاهری و علنی به صورتی نامرئی پنهان کرده بوده‌اند.

ما میدانیم قراردادهای محرمانه دو جانبه نظامی ایران با دولت آمریکا، که مجوز استخدام مستشاران نظامی آمریکا محسوب میشده است، انعقادشان در دوران فترت بوده و تا آن زمان هرگز در مجلسین مطرح نشده و به تصویب نرسیده بوده‌اند. در این زمان هدف پنهانی اولیاء

دولت ایران آن بوده است که ظاهراً برای مستشاران نظامی آمریکا مصونیتها و مزایای مربوط به کارمندان اداری و فنی درخواست شود ولی صریحاً در لایحه درخواستی ذکر شود که این مصونیتها و مزایا شامل رئیس و اعضای هیئتهای مستشاری نظامی آمریکا در ایران میشود که به موجب قراردادها و موافقتنامه مربوط در استخدام دولت ایران میباشند. با این ترتیب طرح و تصویب این لایحه در مجلسین شورا و سنا به منزله آگاهی نمایندگان آن دو مجلس از مفاد قراردادها و موافقتنامه‌های نظامی منعقد شده بین دولتهای ایران و آمریکا به حساب می‌آید و موافقت مستقیم نمایندگان با استخدام این مستشاران توسط دولت ایران و تصویب قراردادهای استخدامی مربوط به آنان، بطور غیرمستقیم، به منزله قبول موافقتنامه‌های دو جانبه نظامی موجود، که حاکم بر آن قراردادها بودند، تلقی میگردد و دیگر کسی نمیتوانست بگوید که آن موافقتنامه‌ها و قراردادها در مجلسین مطرح نشده است و مجلسین از آنها اطلاعی ندارند و استخدام این مستشاران برخلاف قانون میباشد. با این وضع دیگر خیال شاه و دولت ایران از این حیث تا اندازه زیادی راحت میشد. چنانکه تا چهارده سال بعد که انقلاب اسلامی در ایران رخ داد همین قانون را دلیل آگاهی مجلسین از این موافقتنامه‌ها و تصویب آنها به حساب می‌آوردند.

۲ - پاسخ از نظر کارکنان سفارت آمریکا در ایران

بطوری شواهد موجود نشان میدهد، این مستشاران نظامی به علت برخورداری از مصونیت قضائی نامحدودی که به موجب

قراردادهای استخدامی منعقد شده با دولت ایران شامل آنان شده و پائیتترینشان را حتی بالاتر از سفیر آمریکا قرار داده بوده است، دیگر نیازی به استفاده از گذرنامه‌های سیاسی یا خدمت که در دست داشته‌اند و آنان را در ردیف کارکنان سفارت قرار میداده است نداشته‌اند و به این جهت و نیز به علت وجود خصوصیت قلدری، خود بزرگ بینی، عدم تمایل به اطاعت از غیر ما فوق که کم و بیش در همه نظامیان موجود می‌باشد، و دور بودن نسبی آنان از نیرنگبازیهای سیاسی، دو پهلوگویی و رعایت آداب و نزاکت به اصطلاح دیپلماسی که خاص سیاستمداران می‌باشد، معمولاً بین مستشاران ارشد نظامی با سفیر و کارکنان عالیرتبه سفارت حسن تفاهم و صمیمیت چندانی وجود نداشته است.

با این مقدمه و سابقه، جای شگفتی نیست که اولیاء سفارت آمریکا در ایران و از طریق آنان وزارت امور خارجه آمریکا نه تنها به آسانی قبول کرده‌اند که مصونیت‌های اعطائی به مستشاران نظامی لغو گردد بلکه حتی موافقت نموده‌اند که تمام آنان، اعم از اینکه دارای گذرنامه سیاسی یا خدمت می‌باشند، فقط از مصونیتها و مزایای "کارمندان اداری و قنی" مندرج در قرارداد وین استفاده نمایند یعنی در حقیقت در ردیف ماشین‌نویسان سفارت قرار گیرند. و متعاقب آن نیز، بطوری که خواهیم دید، سفارت آمریکا کتباً و صریحاً اعلام کرده است که از درخواست مقامات دولت ایران در مورد چشم‌پوشی از مصونیت سیاسی مستشاران مورد بحث در موارد جنایات مشخص و سزاوار سرزنش با علاقمندی کامل استقبال خواهد کرد.

توضیح کلی و مختصر راجع به کنوانسیون وین و ماده واحده

پیش از آنکه به شرح سوابق و جریاناتی پرداخته شود که به تهیه، تدوین و تصویب این مادهء واحده انجامید و نیز به شرح عواقب و نتایجی که بر این ماده مترتب بود مبادرت گردد، بی‌مناسبت نمیدانند که بطور کلی و مختصر راجع به کنوانسیون (یا قرارداد) وین مطالبی به استحضار خوانندگان عزیز برسانند:

کنوانسیون وین برای روشن ساختن وضع خدمت مأموران دولتی در کشورهای دیگر تنظیم شده است و امتیازاتی که هر دولت به موجب آن به مأموران اعزامی از سوی سایر کشورها میدهد، متقابل میباشد. یعنی همان مزایا را عیناً در مورد مأموران اعزامی خود از سایر کشورها دریافت میدارد.

هم‌اکنون دولت جمهوری اسلامی ایران با ۸۶ کشور در جهان روابط سیاسی دارد. به این معنی که در حال حاضر ایران در ۸۶ کشور دارای سفارتخانه میباشد و هزاران نفر ایرانی به عنوان **دیپلمات و مأمور سیاسی** (با گذرنامه سیاسی) و یا به عنوان **کارمندان اداری و فنی** (با گذرنامه خدمت) در سایر کشورها به خدمت اشتغال دارند و از **مصونیتها و مزایای مندرج در کنوانسیون وین** استفاده مینمایند و متقابلاً به همان تعداد سفارتخانه از کشورهای بیگانه در تهران وجود دارد و هزاران نفر خارجی با استفاده از همان **مزایا و مصونیتها** مشغول خدمت میباشند.

حال اگر بتوان مزایا و مصونیتهای اعطائی به **"کارمندان اداری و فنی"** را **"کاپیتولاسیون"** نام نهاد، در اینصورت باید گفت که مزایا و

مصونیت‌های اعطائی به **دیپلماتها و مأموران سیاسی** ایران در ۸۶ کشور جهان تمام آن کشورها را به صورت مستعمره ایران در آورده است!! زیرا مصونیتها و مزایای دیپلماتها و مأموران سیاسی ایران در سایر کشورها به مراتب بیش از **"کارمندان اداری و فنی"** است.

معمولا هر یک از این سفارتخانه‌ها (جز در موارد استثنائی) توسط یک نفر با عنوان **"سفیر"** اداره میشود که نماینده رسمی دولت متبوع خود در دولت ایران تلقی میگردد. کارکنان هر سفارتخانه که تابعیت دولت خود را دارند و تعدادشان گاهی به دهها و حتی به صدها نفر میرسد، مشمول مقررات مندرج در کنوانسیون وین میباشند. این کنوانسیون را نماینده تام‌الاختیار ایران در اتریش در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق با ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ امضاء کرده و در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۳ مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۹۶۴ در مجلس شورای ملی مورد تصویب نهائی قرار گرفته و به دولت ابلاغ شده است.

به موجب قرارداد یا کنوانسیون مزبور، بطور کلی اعزام افرادی از سوی دولت متبوعشان، به مدتی کوتاه یا طولانی، برای خدمت در کشور دیگر برای حفظ منافع و توسعه روابط کشورشان در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - نظامی - و از اینقبیل، با کشور محل خدمت، **"مأموریت"** نامیده میشود.

در آن کنوانسیون، از **"سفیر"** به عنوان **"رئیس مأموریت"** نام برده شده و سایر **"کارکنان مأموریت"** به طور کلی به سه گروه تقسیم شده‌اند که عبارتند از: ۱ - **کارمندان سیاسی** ۲ - **کارمندان اداری و فنی** ۳ - **خدمه مأموریت**.

گروه اول، که **"رئیس مأموریت"** یعنی **"سفیر"** نیز در زمره

آنان است، "دیپلمات" شناخته میشوند و دارای گذرنامه سیاسی هستند، از مصونیت سیاسی و امتیازات و مزایای قابل توجهی برخوردار میباشند ولی اعضای گروه دوم، (کارمندان اداری و فنی)، که مستشاران نظامی آمریکا در زمره آنان محسوب شده بودند، و اعضای گروه سوم، (خدمه مأموریت)، که غیر سیاسی بشمار میروند و گذرنامه خدمت در اختیار دارند دارای امتیازات و مزایای بسیار کمتری هستند که معمولاً به صورت متقابل تعیین میگردد. مثلاً، بطوری که در همان قانون ماده واحده جنجالبرانگیز مورد بحث (که ذیلاً درج شده است) خواهیم دید مستشاران نظامی آمریکا از مصونیتها و معافیتهای مربوط به "کارمندان اداری و فنی" برخوردار شده‌اند و در همان زمان نیز یک نفر ماشین نویس که از طرف دولت ایران در سفارت ایران در واشنگتن به خدمت اشتغال داشته، خود به خود جزو "کارمندان اداری و فنی" محسوب میشده و عیناً بطور متقابل از همان مصونیتها و معافیتها برخوردار بوده است و هر یک از این در نفر (یعنی مستشار نظامی آمریکائی در ایران و ماشین نویس ایرانی در سفارت ایران در آمریکا) در صورت ارتکاب جنایت در کشور محل مأموریت خود، در همان کشور، قابل بازداشت و محاکمه و مجازات بوده‌اند. با این ترتیب هیچگونه امتیاز کاپیتولاسیونی نه از طرف دولت ایران به آمریکا و نه از طرف دولت آمریکا به ایران داده نشده بوده است.

متن قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا از مصونیتها و معافیتهاى مندرج در کنوانسیون وین

ماده واحده زیر که ابتدا در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۴۳ (۲۶ ژوئیه ۱۹۶۴) در مجلس سنا و بعد در تاریخ ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ (۱۳ اکتبر ۱۹۶۴) در مجلس شورای ملی تصویب گردیده و متعاقباً پس از توشیح شاه جهت اجراء به دولت ابلاغ شده بود، همان قانونی است توسط خاطی به نام " کاپیتولاسیون " موسوم گردید و از آن به بعد به نحوی ناجوانمردانه برای حمله به محمد رضا شاه پهلوی و مخالفت با وی مورد استفاده قرار گرفت :

ماده واحده - به دولت اجازه داده میشود که رئیس و اعضای هیئتهای مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران، که به موجب موافقتنامه‌های مربوط در استخدام دولت شاهنشاهی میباشند، از مصونیتها و معافیتهاى که شامل " کارمندان اداری و فنی " موضوع بند (و) ماده اول قرارداد وین که در ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق با ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ به امضاء رسید برخوردار نماید.

تجزیه و تحلیل ماده واحده مصوب ۲۱ مهر ۱۳۴۳ (۱۳ اکتبر ۱۹۶۶)

بطوری که گفته شد و در متن ماده واحده نیز به روشنی ملاحظه میشود، رئیس و اعضای هیئتهای مستشاری نظامی آمریکا فقط از

مصونیتها و معافیت‌های "کارمندان اداری و فنی" موضوع بند (و) ماده اول قرارداد وین برخوردار شده‌اند.

پس ما در اولین وهله باید از متن ماده اول و بند (و) آن آگاهی یابیم. ماده اول قرارداد وین، که اصطلاحات مندرج در آن را تعریف کرده است، به شرح زیر میباشد:

ماده اول - در این قرارداد معانی اصطلاحات زیر به شرحی

خواهد بود که در پائین تصریح شده است:

الف - اصطلاح (رئیس مأموریت) یعنی شخصی که از طرف

کشور فرستنده مأمور انجام وظیفه در این سمت میشود.

ب - اصطلاح (اعضاء مأموریت) یعنی رئیس مأموریت و

کارمندان مأموریت.

ج - اصطلاح (کارمندان مأموریت) یعنی (کارمندان سیاسی)،

(کارمندان اداری و فنی) و (خدمه مأموریت).

د - اصطلاح (مأمور سیاسی) یعنی آن دسته از کارمندان

مأموریت که دارای سمت سیاسی (دیپلمات) میباشند.

ه - اصطلاح (کارمندان سیاسی) یعنی رئیس مأموریت یا

یکی از کارمندان سیاسی مأموریت.

و - اصطلاح (مأموران اداری و فنی) یعنی آن دسته از

(کارمندان مأموریت) که به امور اداری و فنی مأموریت

اشتغال دارند.

ز - اصطلاح (خدمه) یعنی آن دسته از کارکنان مأموریت که به

امور خانگی مأموریت اشتغال دارند.

ح - اصطلاح (خدمتکار شخصی) یعنی کسانی که خادم یکی از

اعضاء مأموریت بوده و مستخدم کشور فرستنده نمیشوند.

ط - اصطلاح (اماکن مأموریت) یعنی ابنیه و یا قسمتهائی از

ابنیه و زمین متصل به آن که مالک آن هر که باشد برای

انجام مقاصد مأموریت از جمله برای محل اقامت رئیس

مأموریت مورد استفاده قرار میگیرد.

میزان مزایا مصونیت‌های مربوط به کارمندان اداری و فنی

حال که از متن بند (و) ماده اول قرارداد وین و مشخصات " کارمندان اداری و فنی "، که مستشاران نظامی آمریکا در ردیف آنان قرار گرفته‌اند، آگاهی یافتیم باید بینیم که این کارمندان به موجب قرارداد مزبور دارای چه معافیتها و مصونیت‌هایی میباشند. تعیین میزان معافیتها و مصونیت‌های مربوط به " کارمندان اداری و فنی " در کنوانسیون وین به این نحو صورت گرفته است که در بند ۲ از ماده سی و هفتم تقریباً تمام مزایا و مصونیت‌های متعلق به مأموران سیاسی " برای آنان نیز پیش‌بینی شده است. به شرح زیر:

بند ۲ از ماده سی و هفتم - پیشنهاد برقراری

مزایا برای کارمندان اداری و فنی

• ماده سی و هفتم -

۱ - ...

۲ - کارمندان اداری و فنی مأموریت و همچنین بستگان آنها که اهل خانه آنها هستند به شرط آنکه تبعه کشور پذیرنده یا مقیم دائم آن کشور نباشند از مزایا و مصونیت‌های مندرج در مواد ۲۹ تا ۳۵ بهره‌مند خواهند بود. ولی مصونیت از صلاحیت مقامات دولت پذیرنده در امور مدنی اداری موضوع بند اول ماده ۳۱ شامل اعمال خارج از وظایف آنها نخواهد شد. اشخاص مذکور همچنین از مزایای مندرج در بند الف ماده ۳۶ در موارد اشیائی که برای منزل خود وارد میکنند استفاده خواهند نمود.

ولی چون اعطای تمام امتیازات و مصونیت‌های سیاسی به "کارمندان اداری و فنی" امری کاملاً غیرمنطقی و نامعقول به نظر می‌رسیده است، لذا در حال حاضر تقریباً تمام کشورها به موجب بند ۱ از ماده سی و دوم کنوانسیون که به شرح زیر به دولتهای فرستنده مأمور اختیار انصراف از آن مزایا و مصونیتها را داده است، بطور متقابل انصراف خود را از حق مصونیت قضائی در امور جزائی در مورد "کارمندان اداری و فنی" اعلام داشته‌اند و علاوه بر آن سفارت آمریکا به نمایندگی از طرف دولت آن کشور همین انصراف را تصریحاً در مورد مستشاران نظامی آمریکائی اعلام کرده بوده است.

ماده سی و دوم -

۱ - دولت فرستنده میتواند انصراف خود را از مصونیت قضائی نمایندگان سیاسی و اشخاصی که بر طبق ماده ۳۷ از مصونیت برخوردار میشوند اعلام نماید.
۲ - ...

اعلام انصراف سفارت آمریکا از مصونیت قضائی در مورد جنایات ارتكابی توسط مستشاران نظامی آمریکا

متعاقب تصویب ماده واحده قانون اعطای مصونیتها و مزایای مربوط به "کارمندان اداری و فنی" مندرج در بند (و) ماده اول کنوانسیون وین به مستشاران نظامی آمریکا، وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۸ / ۹ / ۱۳۴۳ (۹ دسامبر ۱۹۴۶) طی دو فقره یادداشت به شماره‌های ۹۷۶۰ و ۹۷۶۲، مراتب را به اطلاع سفارت آمریکا در تهران رسانده است.

سفارت آمریکا در پاسخ این دو یادداشت، طی نامه‌ای که عیناً به شرح زیر درج میگردد صریحاً و رسماً اعلام داشته است که:

"... مقامات دولت آمریکا از هر نوع درخواست مقامات دولت ایران برای چشمپوشی و صرف نظر از مصونیت سیاسی در موارد دارای اهمیت ویژه با علاقمندی کامل استقبال خواهد نمود..."

و روشن کرده است که :

"... موارد دارای اهمیت ویژه در این خصوص، موارد مربوط به جنایات مشخص و اثبات شده و دیگر اعمال جنائی و مشخص و واقعاً سزاوار سرزنش خواهند بود و لاغیر..."

و چون هیچ جنایتی در دنیا وجود ندارد که سزاوار سرزنش نباشد، در این صورت خوانندگان عزیز تصدیق خواهند فرمود انصراف سفارت آمریکا از مصونیت سیاسی شامل تمام جنایات اعم از کوچک یا بزرگ خواهد گردید.

اینک متن نامه سفارت آمریکا:

شماره ۲۸۲ تهران ۹ دسامبر ۱۹۶۴

سفارت آمریکا در تهران، تشکرات و ارادت صمیمانه خود را تقدیم وزارت امور خارجه پادشاهی ایران مینماید و احتراماً دریافت یادداشتهای شماره ۹۷۶۰ و شماره ۹۷۶۲، هر دو مورخ ۹ دسامبر ۱۹۶۴، آن وزارتخانه و در پاسخ به یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ این سفارتخانه را به اطلاع میرساند و تأیید مینماید که یادداشتهای مذکور در فوق آن وزارتخانه در عین حال از سوی ما در حکم پاسخی مطلوب و پذیرفتنی به یادداشت شماره ۴۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۶۲ میلادی این سفارتخانه محسوب میشود.

در خصوص این تبادل یادداشتهای و هماهنگی با و بر اساس شرایط مندرج در ماده ۳۲ "پیمان نامه وین" این سفارتخانه خوشوقت است به

اطلاع برساند که مقامات دولت آمریکا از هر نوع درخواست مقامات دولت ایران برای چشم‌پوشی و صرف نظر از مصونیت سیاسی در موارد دارای اهمیت ویژه از نظر مقامات دولت پادشاهی ایران، با علاقمندی کامل استقبال خواهد نمود و تأیید میشود که موارد دارای اهمیت ویژه در این خصوص، موارد مربوط به جنایات مشخص و واقعا سزاوار سرزنش خواهند بود و لاغیر،

سفارت آمریکا در تهران از فرصت استفاده نموده یک بار دیگر عالی‌ترین مراتب احترامات و ارادتهای خود را تقدیم آن وزارتخانه مینماید.

سفارت آمریکا در تهران

(اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول - دفتر مطالعات سیاسی

و بین‌المللی - جلد دوم - صفحه ۳۰۸)

اما مخالفان مغرض شاه سابق و مفسران ناجوانمرد فقط بند ۲ از

ماده سی و هفتم در مورد اعطای تمام مزایا و مصونتهای پیشنهادی در

مورد " کارمندان اداری و فنی " را به عنوان مزایای قطعی آنان ذکر کرده

و دیگر از اینکه دولتهای آمریکا و ایران به استناد اختیار حاصله از بند ۱

از ماده سی و دوم ، عملاً و بطور متقابل از اعطای این مزایا به کارمندان

اداری و فنی یکدیگر خودداری کرده‌اند سخنی به میان نیاورده‌اند. بعلاوه

این مغرضان ناجوانمرد حتی یادداشت رسمی سفارت آمریکا را که در

مورد همان مستشاران مورد بحث صادر شده و طی آن از مصونتهای

قضائی در مورد اقدامات جنائی آنان صرف نظر گردیده است ندیده

گرفته‌اند.

آغاز حمله ناجوانمردانه

همانطور که گفته شد، **خاطی** در روز ۴ آبان ۱۳۴۳، روز تولد **محمد رضا شاه پهلوی** (که تصادفاً در آن سال با ۲۰ جمادی الثانی، یعنی روز تولد **حضرت فاطمه** و روز تولد مورد ادعای **بعدی خاطی** مصادف بوده است) سخنرانی بسیار شدیدی، در قم، در مخالفت با ماده واحده مصوب ۲۱ مهر ۱۳۴۳ (۱۳ اکتبر ۱۹۶۴)، راجع به اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران، ایراد کرد و با این بهانه که شاه و دولت با تصویب قانون مزبور خیانتی عظیم مرتکب شده و مقررات نامیمون "کاپیتولاسیون" را در ایران احیاء کرده‌اند، به تحریک مردم بی اطلاع و عوام الناس پرداخت. سخنرانی طولانی وی با این جملات شروع شده بود:

" انا لله و انا اليه راجعون - من تاثرات خودم را نمی‌توانم انکار کنم. قلب من در فشار است. این چند روز که مسائل ایران را شنیدم، خوابم کم شده است. ناراحت هستم. قلبم در فشار است. با تاثرات قلبی روزشماری میکنم که چه وقت مرگ پیش می‌آید. ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کردند. عزا کردند و چراغانی کردند. عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند. پایکوبی کردند... "

علاوه بر این سخنرانی طولانی که در نوار کاست ضبط و به میزان زیاد از طریق مؤمنان و مسجدیها به میزان زیاد در سرتاسر ایران پخش گردید، اعلامیه مفصلی نیز با امضای وی به همان طریق در همه جا انتشار یافت که با این جملات آغاز میشد:

بسم الله الرحمن الرحيم - لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين

سبیلاً - آیا ملت ایران میدانند در این روزها در مجلس چه گذشت؟ میدانند بدون اطلاع ملت و بطور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود. سند وحشی بودن ملت مسلمان را به آمریکا داد. قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی ما . . ."

خاطی، ۹ روز بعد از این سخنرانی، یعنی در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۴۳ (۴ نوامبر ۱۹۶۴) بازداشت شده و متعاقباً به ترکیه تبعید گردیده است.

از آن تاریخ به بعد تمام افرادی که با محمد رضا شاه پهلوی و رژیم سابق مخالف بوده‌اند، بعضی‌شان، دانسته، مغرضانه و ناجوانمردانه و اکثرشان ندانسته، قانون مربوط به آن را به غلط "کاپیتولاسیون" نام نهاده و همواره از آن به عنوان یکی از خیانت‌های بزرگ شاه یاد کرده‌اند.

توضیح در مورد منابع و مأخذ مربوط به مطالب این کتاب

در این کتاب بجای درج زیرنویس و تنظیم کتابنامه ترتیب داده شده است که منبع و مأخذ هر مطلب، بلافاصله در پایان آن، و در ضمن همان متن ذکر شود تا اینکه خوانندگان گرامی در هر زمان که مطلبی را مطالعه مینمایند، از مأخذ آن نیز آگاهی یابند و نیز امکان مراجعه علاقمندان به هر مأخذ به نحوی بسیار سریع و آسان میسر باشد.



فهرست اعلام

ب

- بازرگان، مهدی (مهندس): ۱۱۹-
 ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۸
 بروجردی، شیخ محمد علی: ۱۳-
 بحر العلوم، سید مهدی: ۱۵۸-
 ۱۵۹-۱۶۱-۱۶۴
 بختیار، شاپور (دکتر): ۲۸۵-۲۹۰
 بقائی کرمانی، مظفر (دکتر): ۶۷-
 ۶۹-۷۰-۷۶-۷۷-۷۸-۱۱۰-
 ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶
 بنی آدم، حسین علی: ۱۹-۲۳-
 ۳۷
 بنی صدر، ابوالحسن: ۲۷۶
 بهبهانی، سید محمد (آیت الله):
 ۷۲-۹۶
 بهبهانی، وحید (محمد باقر
 اصفهانی): ۱۶۴
 بهنود، مسعود: ۲۸۴
 بهشتی، سید محمد حسین
 (آیت الله): ۶۰

ب

- پاکروان، حسن (سرلشکر): ۱۰۸-
 ۱۱۴

آ

- آزاد، عبدالقدیر: ۲۸۹
 آزر (پدر ابراهیم): ۱۵۴-۱۵۵
 آملی، شیخ محمد تقی (آیت الله):
 ۱۱۳

ا

- ابراهیم (جد بنی اسرائیل): ۱۵۴
 ابوالمعالی (فرزند مراد هندی):
 ۱۵۸
 ابوالقاسم (ملا): ۴
 اراکی، سید محسن (آیت الله):
 ۱۶۸
 اراکی، عباس: ۱۳
 اردلان، ناصرقلی: ۲۹۰
 ارسنجانی، حسن: ۲۸۱-۲۸۲
 اسکندری، عباس: ۲۸۹
 اصفهانی، میرزا محمد رضا: ۳۵
 امیراحمدی، احمد (سپهبد) ۲۸۷-
 ۲۹۰
 اوشین (نام زنی در یک سریال
 تلویزیونی ژاپونی): ۲۲۶-۲۲۷-
 ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۵-۲۳۷-
 ایوبی، مریم: ۲۳۴

ث

ثقفی، رضا (دکتر): ۷۹
ثقفی، میرزا محمد تقی: ۷۸-۷۹

ج

جعفر، شیخ: ۴
جعفر صادق، امام: ۵۰-۵۱
جعفری، شعبان: ۱۰۷
جعفری نژاد: ۲۷-۲۸-۳۶-۳۷
جم، محمود: ۲۸۴-۲۸۶

ح

حاج رضائی، طیب: ۱۰۷
حافظ شیرازی: ۱۳۴-۱۳۵
۱۳۶-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳
۱۴۴-۱۴۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۷۴
حائری، شیخ عبدالکریم (آیت الله):
۱۰-۱۳-۱۴-۲۳-۷۷-۷۸
۹۰-۱۱۰
حائری، شیخ مرتضی: ۶۶-۲۲۰
حائری زاده، ابوالحسن: ۲۸۹
حکمت، رضا: ۶۵
حکیم (طبایطی)، سید محسن
(آیت الله العظمی): ۸۲-۱۰۱-
۱۰۲-۱۶۲

پسندیده، سید مرتضی
(حجت الاسلام): ۴-۵-۱۰-۱۲-
۱۳-۱۶-۱۸-۱۹-۲۱-۲۳-
۲۴-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۵-
۳۸-۱۷۱-۲۱۸
پهلوی، رضا (شاه): ۱۸-۱۹-
۲۰-۲۶-۴۷-۲۵۲-۲۶۸-۲۶۹-
۲۷۱-۲۷۲-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-
۲۸۰

پهلوی، علیرضا: ۲۷۵-۲۷۶
پهلوی، غلامرضا: ۷۲
پهلوی، فرح (شهبانو): ۷
پهلوی، محمدرضا (شاه): ۷-۸-
۱۶-۳۳-۳۳-۴۶-۵۰-۶۴-۶۵-
۶۷-۶۸-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-
۷۶-۸۰-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-
۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۳-
۱۰۴-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۴-
۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۲۵۴-۲۷۶-
۲۷۷-۲۷۸-۲۸۱-۲۸۵-۲۸۶-
۲۸۷-۲۹۲-۲۹۳-۳۰۱-۳۰۷-
۳۰۸
پیرنیا، میرزا حسن (مشیرالدوله):
۲۸۹

ت

تهرانی، ادیب: ۱۳
تهرانی، شیخ علی: ۳۲

دهنوی، م: ۶۶-۱۰۵
 دیسرائیلی، بنجامین: ۲۰۴-۲۰۵

ر

رائین، اسمعیل: ۴۳-۱۶۱
 رحیمیان، غلامحسین: ۲۸۹
 رحمانی، علی اکبر: ۳۸
 رضا، امام (ع):
 رفسنجانی، علی اکبر: ← هاشمی
 رفسنجانی
 رفیع: ۶۷

ز

زینب (حضرت): ۲۶۹

س

ساسانی، خان ملک: ۱۶۰
 ساعد، محمد: ۶۵-۲۸۳-۲۹۰
 سبحانی: ۴۶
 سبحابی، عزت الله (مهندس):
 ۱۲۰
 سبحابی، فریدون (مهندس):
 ۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵
 سبحابی، یدالله (دکتر): ۱۲۰
 سعیدی سیرجانی، علی اکبر ۱۱۶
 سلطانی، سید محمد باقر
 (طبایطبائی): ۱۶۴-۲۱۸

خ

خاتمی، سید محمد: ۲۳۴
 خامنه‌ای، سید علی: ۳۲-۴۱-۵۲-
 ۱۹۲-۲۲۲-۲۴۳
 خدیجه (همسر خمینی): ۷۸-۷۹
 خراسانی، محمد کاظم (ملا): ۴۳-
 ۴۴-۴۵
 خرم‌آبادی، روح‌الله: ۶۶
 خلخالی، صادق: ۵۰-۵۹-۶۰-
 ۶۲-۲۶۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۵-
 ۲۷۶-۲۷۷
 خمینی، سید احمد (پسر خمینی):
 ۱-۲-۵-۱۰-۲۸-۳۹-۴۸-۱۴۹-
 ۱۵۰-۱۵۴-۱۶۱-۱۶۴-۱۶۵-
 ۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۲-۲۰۴-
 ۲۰۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۲-
 ۲۲۳-۲۲۴-۲۴۳-۲۶۶
 خمینی، سید حسن (پسر سید
 احمد): ۱۶۷-۱۶۹-۲۶۶
 خمینی، سید مصطفی (پسر
 خمینی): ۶-۸-۸۱-۲۴۹
 خوانساری، سید احمد (آیت‌الله):
 ۹۶

د

دشتی، علی: ۱۳۵-۱۳۶
 دعائی، سید محمود: ۶-۸۸-۸۹
 دوانی، علی: ۸۱

طباطبائی، سید محمد (آیت‌الله،
یکی از دو پیش‌وای مشروطیت):
۱۶۳
طباطبائی، صادق: ۱۶۵-۱۶۶-
۲۰۶
طباطبائی بروجردی، حاج آقا
حسین (آیت‌الله‌العظمی): ۶۵-
۱۶۲-۱۶۱-۶۷
طباطبائی، فاطمه (فاطمی): ۱۱-
۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۴-
۱۵۸-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۸-
۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-
۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۲-۲۰۴-
۲۰۶-۲۰۷-۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-
۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-
۲۲۵-۲۲۶-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-
۲۳۸-۲۳۹
طلوعی، محمود: ۲۷۸

ع

عاقلی، باقر (دکتر): ۱۰۰-۱۰۲-
۲۸۹
عبدالرحیم، طائب: ۵۲
عبدالکریم (فرزند مراد هندی):
۱۵۸
عرفات، یاسر: ۵۱-۵۲-۵۴-۵۵-
۵۶-۵۸-۸۶-۸۷
عزیزی، احمد: ۲۳۴
عقیقی بخشایشی: ۴۱

سهیلی، علی: ۲۸۳

ش

شاه‌آبادی، میرزا محمدعلی: ۱۳
شاه‌عبدالعظیم (حضرت): ۲۵۸-
۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۶۸-۲۷۲-
۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷
شریعتمداری، سید کاظم
(آیت‌الله‌العظمی): ۳۳-۸۲-
۱۱۴-۱۱۵
شوستر، مورگان: ۲۸۱-۲۸۲
شهریار، محمدحسین: ۱۱-۱۶-
۱۵۱-۱۵۳-۱۵۵

ص

صانعی: ۳۳
صدر، (حاج‌آقا): ۳۳
صدر، جواد (دکتر): ۱۰۹
صدر، موسی (امام): ۳۳-۱۶۴
صفوی، حسین (شاه-سلطان): ۳۵

ط

طالقانی، سید محمود (آیت‌الله):
۶۰-۱۷۷-۱۷۸
طباطبائی، سید احمد (جد
طباطبائی‌های بروجردی): ۱۶۱
طباطبائی، سید جواد: ۱۶۱

قوام، احمد (قوام السلطنه): ۲۸۱-
 ۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-
 ۲۸۷-۲۸۸-۲۹۱-۲۹۲

ک

کارانجیا ہندی: ۲۷۹
 کارول سپنس: ۲۸۰
 کاسترو، فیدل: ۱۶۷
 کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت اللہ):
 ۲۶-۶۵-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۴-
 ۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-۸۳-۸۴-
 ۹۴-۱۱۰-۲۹۰
 کتیرائی، محمد ← دکتر مظفر
 بقائی کرمانی
 کفائی، عبدالحسین - مجید: ۴۵

گ

گلیپایگانی، شیخ محمد: ۱۳
 گلیپایگانی، محمد رضا الموسوی
 (آیت اللہ العظمی): ۶۶-۸۲-۸۳-
 ۱۱۴
 گیلانی (شیخ): ۳۳-۳۴
 گنورگی ایوانف (شاعر روسی):
 ۱۲۵

م

محمد بن عبداللہ (ص): ۵۱-۷۸-
 ۱۵۴-۱۸۷-۱۹۱-۲۴۹

عقیل بن ابیطالب: ۳۲
 علاء، حسین: ۷۲-۷۳
 علم، اسد اللہ: ۹۳-۹۷-۱۰۸-۱۱۱
 علی (بچہ کوچک فاطمی): ۱۴۷
 علی بن ابیطالب (ع): ۳۴-۱۹۱-
 ۲۴۳
 عمر بن خطاب: ۲۱۰

غ

غفاری، اصلان (دکتر): ۱۳۵
 غفاری، فرخ خان: ۲۷۹

ف

فارسی، جلال الدین: ۵۶-۵۷
 فاطمہ زہرا (س): ۷-۸-۹-۶۲-
 ۱۱۷-۲۲۸-۲۲۹
 فاطمی: ← طباطبائی، فاطمہ

ق

قاجار، احمد (شاہ): ۲۷۴
 قاجار، ناصر الدین (شاہ): ۱۶۱-
 ۲۷۲-۲۷۳
 قذافی، معمر: ۵۷
 قطب زادہ، صادق: ۱۱۴-۱۱۵
 قمی، حسن (حاج آقا): ۳۳
 قمی، حسین (حاج آقا): ۳۳-۱۰۸

- نادرپور، نادر ۷۹
 نادرشاه افشار: ۲۴۹-۲۵۰
 نصیری، یحیی (علامه نوری): ۵۳-
 ۵۷
 نصیری، نعمت‌الله (سپهبد): ۱۰۸
 نجات‌اللهی کامران: ۵۵
 نزیه، حسن: ۲۹
 نفیسی، سعید: ۱۶۲
 نواب صفوی، سیدمجتبی: ۲۹۰
 نوری، حسن ————— ینقلی خان
 (صدرالسلطنه - حاجی واشنگتن):
 ۲۸۰
 نوری، شیخ فضل‌الله: ۸۱
 نوری، میرزا آقاخان: ۲۸۰
- و**
- ولی‌زاده،: ۳۱
 ویکتوریا (ملکه انگلستان): ۲۰۴-
 ۲۰۵-۲۰۶
- ه**
- هاجر (مادر خمینی): ۲۷-۲۸-۳۸
 هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر:
 ۳۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۹۲-۲۲۲-
 ۲۴۳-۲۴۴
 هاشمی شاهرودی، سید محمود:
 ۲۳۴
 هاشمی، یاسر: ۱۶۵
- محمدحسنخان (اعتمادالسلطنه):
 ۱۶۱
 محمدعلی، میرزا (ادیب تهرانی):
 ۱۳
 محمود، میرزا (افتخارالعلماء): ۴
 محمود محمود: ۴-۴۳-۱۶۰-
 ۱۶۱-۱۶۲
 مرادی‌نیا، محمدجواد: ۱۷۱
 مرعشی نجفی، شهاب‌الدین
 (آیت‌الله العظمی): ۸۲-۱۱۳
 مروتی، اسدالله: ۳۱
 مستوفی، میرزا حسن
 (مستوفی الممالک): ۲۸۱
 مشکینی، شیخ‌علی: ۳۳-۳۴
 مصدق، محمد (دکتر): ۶۹-۷۲-
 ۷۴-۷۵-۷۶-۹۴-۲۹۱-۲۹۳-
 مطهری، مرتضی (دکتر): ۴۲-۴۳-
 ۱۷۱
 منتظری، حسینعلی (آیت‌الله): ۳۴-
 ۴۲-۴۳-۴۶-۸۲-۸۳-۹۰-۱۱۵-
 ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۳-۲۳۲
 منصور، حسنعلی: ۲۷۵-۲۷۶-
 ۲۹۴
 موحدی، فاضل: ۶۶
 موسوی تبریزی، سید حسین: ۳۳
 میلانی، محمدهادی
 (آیت‌الله العظمی): ۱۱۳
 میلسپو، آرتور: ۲۸۰-۲۸۱
- ن**

هاشمی، محمد (برادر هاشمی
 رفسنجانی): ۲۲۹-۲۳۰
 هراتی، ملاحسین: ۴۳
 هژیر، عبدالحسین: ۲۸۸-۲۸۹-
 ۲۹۰
 هندی، سیداحمد (پدر بزرگ
 خمینی): ۱۶-۳۰-۱۶۴
 هندی، مراد: ۱۵۸-۱۶۲-۱۶۴
 هندی، مصطفی (پدر خمینی):
 ۲۷-۲۸-۳۵-۳۸
 هندی، نورالدین: ۲۴
 هویدا، امیر عباس: ۲۹۴

ی

یشویی کاشانی، میوزا سید علی:
 ۱۳-۱۴
 یزدی، ابراهیم (دکتر): ۵۰-۱۱۹
 یزدی، سید محمد: ۶۵